

# آموزش زبان و ادب فارسی

رشد

۶۷

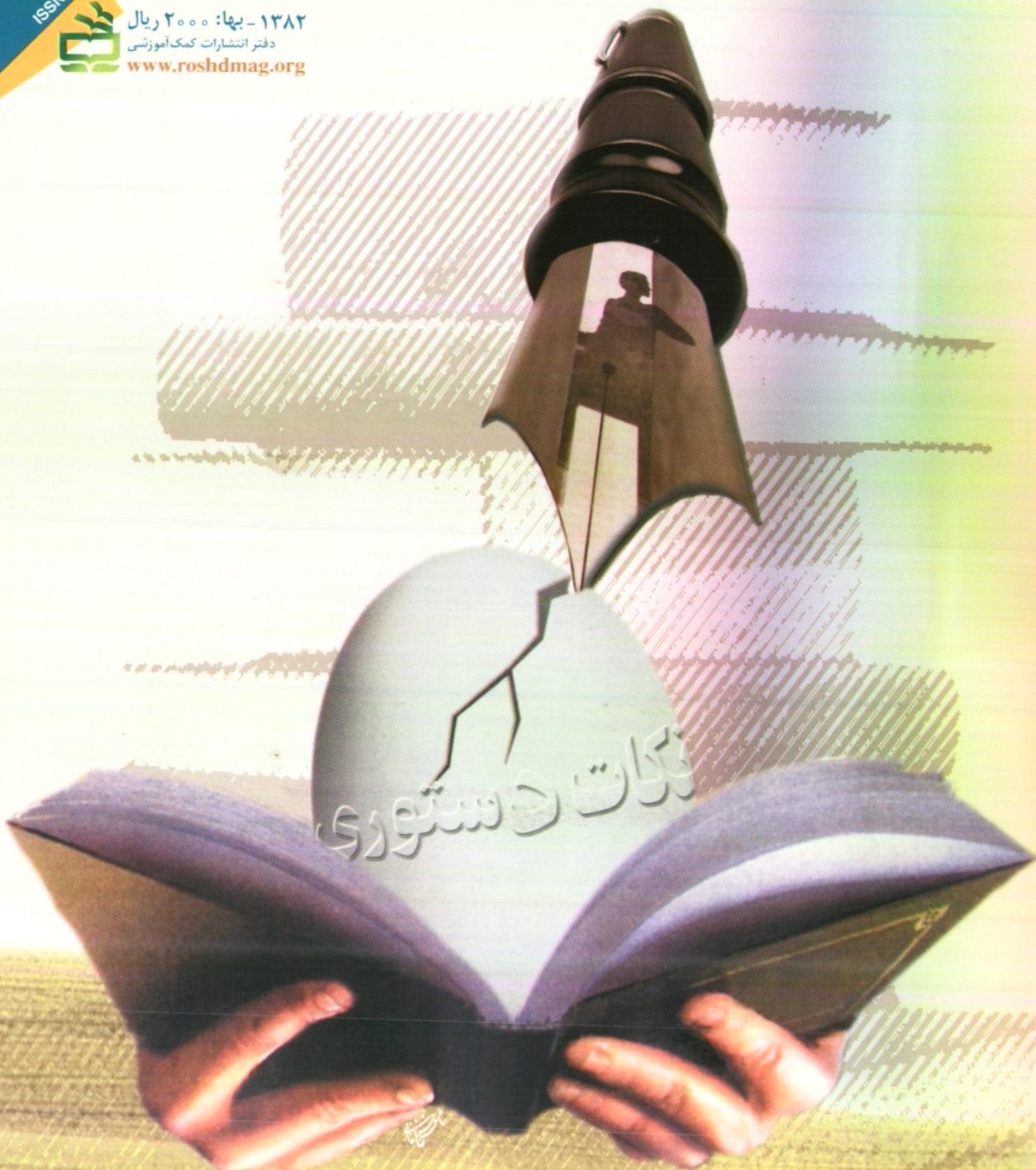
ISSN 1606-9218

سال هفدهم

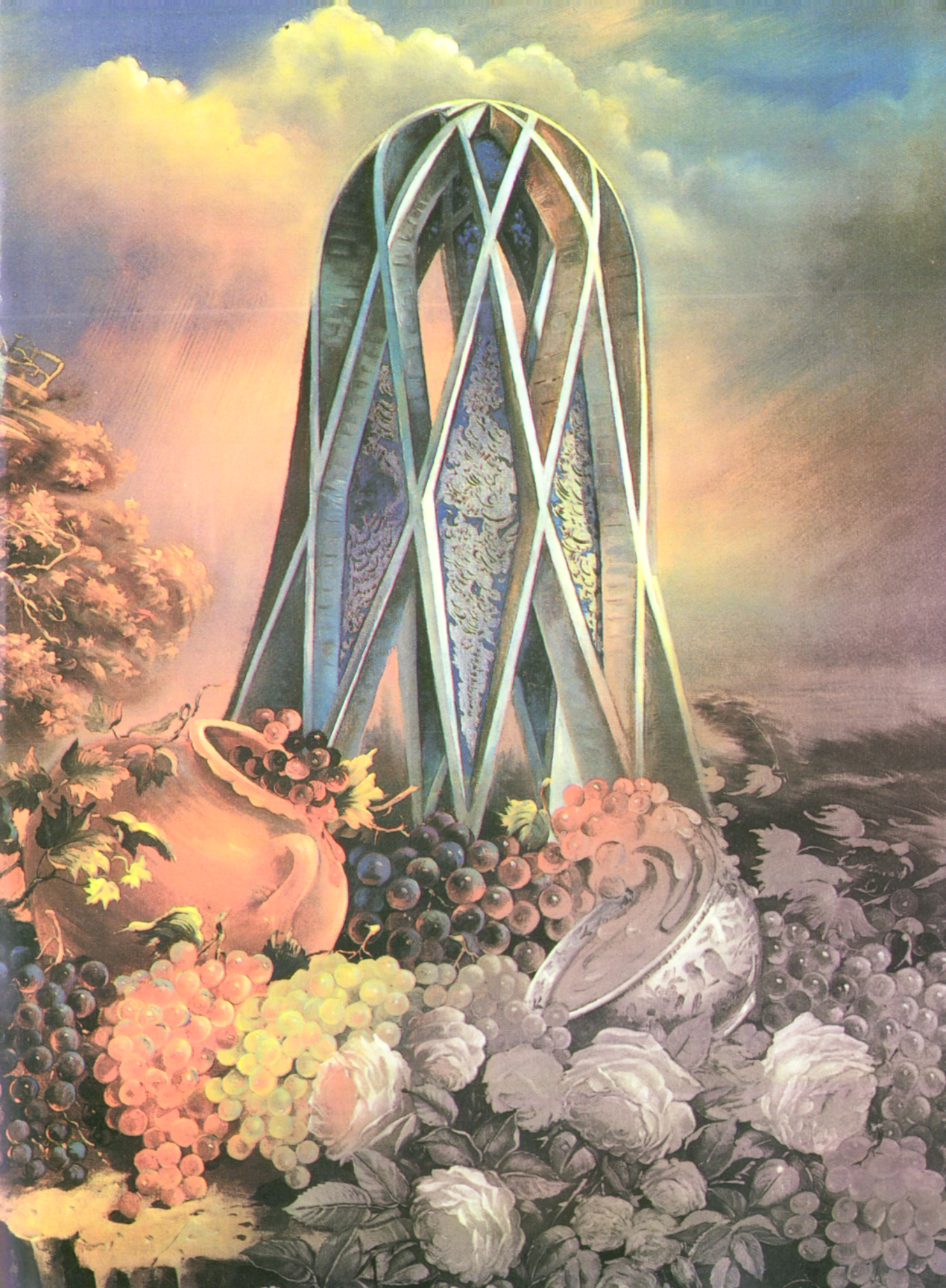
۱۳۸۲ - بهار: ۲۰۰۰ ریال

دفتر انتشارات کمک آموزشی

[www.roshdmag.org](http://www.roshdmag.org)



مختص





مجله علمی-ادبی و پژوهشی  
آموزش زبان و ادب فارسی

**رشد کودک**  
(ویژه‌ی بهیجینستن و دانش‌آموزان کلاس اول ابتدایی)  
**رشد نوجوان**  
(برای دانش‌آموزان دوم و سوم ابتدایی)  
**رشد دانش آموز**  
(برای دانش‌آموزان چهارم و پنجم ابتدایی)  
**رشد نوجوان**  
(برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی)  
**رشد جوان**  
(برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه)  
**رشد پرهان**  
(نشریه‌ی ریاضیات برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی)  
**رشد پرهان**  
(نشریه‌ی ریاضیات برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه)  
**و مجلات:**  
**رشد معلم**، تکنولوژی آموزشی  
آموزش ابتدایی، آموزش فیزیک، آموزش شیمی  
آموزش زبان، آموزش راهنمایی تحصیلی  
آموزش ریاضی، آموزش زیست شناسی  
آموزش جغرافیا، آموزش تربیت بدنی  
آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ  
آموزش قرآن، آموزش هنر  
آموزش علوم اجتماعی، آموزش زمین شناسی و مدیریت مدرسه  
(برای دبیران، آموزگاران، دانشجویمان تربیت معلم، معلمان مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش).

یادداشت سردبیر: زبان ۲

جهت گیری ساخت واژگان مرکب در زبان فارسی / ۴ / محمدامین صراحی

افعال سببی، جمله‌ی سببی / ۹ / داریوش تاج‌الدینی

دسته بندی ساخت های غیرشخصی در زبان فارسی / ۱۸ / محمد مهدی واحدی لنگرودی

- آرزو نجفیان

بروازه های زبان ۲۵ / صمدمهماندوست

عبدالعظیم خان قریب گرگانی ۳۱ / دکتر حسن ذوالفقاری

حذف واژگانی به لحاظ معنایی در زبان فارسی / ۳۶ / مهذب غفاری

نقد و بررسی مباحث دستوری در کتاب های زبان فارسی / ۴۱ / سید بهنام علوی مقدم

کشتی نوح یا کشتی ی نوح / ۵۲ / مرتضی پوربایان

یک فعل با دو نام دستوری / ۵۶ / جلیل غدیری

تاملی در واج / ۵۸ / غلامرضا کمالی پناه (پرش)

شاید هم تلمیذ! / ۶۰ / علی کوهری

معلمان شاعر و نویسنده ۶۲

خاطرات سبز ۶۴

مدیر مسئول، علیرضا حاجیان زاده

سردبیر، دکتر محمد رضا سنگری

مدیر فاضل، دکتر حسن ذوالفقاری

موسس، غلامرضا عمرانی

مدیر فنی، مهسا قزایی طراح گرافیک، شاهرخ خره غانی

میلاد تحریری، دکتر علی محمد حق شناس، دکتر نفی وحیدیان کامیار، دکتر حسین دارویی، دکتر محمد رضا سنگری،

دکتر محمد غلام، دکتر حسن ذوالفقاری، غلامرضا عمرانی، حسین قاسم پور مقدم

تهلی دفتر مجله، تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۲/۱۵۸۵

تلف: امور مشترکین،

۸۸۲۱۱۸۱

تلف دفتر مجله،

۱ - ۸۸۲۱۱۱۱، داخلی ۲۱۱

چاپ، شرکت افست (سهامی عام)

وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات مجله آموزش



# آموزش زبان و ادب فارسی

ISSN 1606-9218

Key title: Rushd. Āmūzish-i zabān va adab-i fārsī

e.mail: info@roshdmag.org

سال هفدهم - ۱۳۸۲

شمارگان: ۱۵،۰۰۰ نسخه

- مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، نوشته‌ها و حاصل تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت، بویژه آموزگاران، دبیران و مدرسان را می‌پذیرد.
- مقالات ارسالی باید در چهارچوب اهداف مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی و متناسب و مرتبط با ساختار و محتوای کتاب‌های درسی باشد و به طور مستقیم و غیر مستقیم در جهت گشایش گره‌ها و گسترش مباحث کتاب‌های درسی یا ارائه‌ی روش‌های مناسب تدریس هر یک از مواد آموزشی زبان و ادب فارسی در دوره‌ی متوسطه و پیش‌دانشگاهی باشد.
- مقالات ارسالی باید با معیارهای تحقیق و پژوهش مطرح شده در کتاب‌های زبان فارسی هم خوانی داشته باشد (ارجاعات دقیق، استفاده از منابع دست اول، رعایت اصول تحقیق و پژوهش و...).
- مقالات حتماً امکان حروف چینی شود یا با خط خوانا بر یک روی کاغذ A۴ با فاصله‌های مناسب بین سطری، بدون خط خوردگی و آشفتنگی ظاهری، با رعایت حاشیه‌ی مناسب نوشته شود.
- حجم مقالات حداکثر بیست صفحه‌ی دست نویس باشد.
- اگر مقاله به تصویر، طرح، نمودار و جدول نیاز دارد، پیشنهاد یا ضمیمه گردد و محل قرار گرفتن آن‌ها در حاشیه‌ی مطلب مشخص شود.
- پنج عبارت کلیدی مهم مقاله از محتوای آن استخراج و بر روی صفحه‌ای جداگانه ضمیمه شود.
- نشر مقاله به فارسی روان و ساده و سالم، خالی از هرگونه تکلف و تصنع یا سره‌نویسی افراطی به فارسی معیار نوشته شود و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود.
- مقاله‌های ترجمه شده یا متن اصلی هم خوانی داشته باشد و متن اصلی نیز ضمیمه‌ی مقاله باشد.
- اهداف مقاله و چکیده‌ی نظری و پیام آن در چند سطر در ابتدای آن بیاید.
- ممرتی‌نامه‌ی کوتاهی از نویسنده همراه یک قطعه عکس و سیاهه‌ی آثار وی پیوست باشد.
- هیأت تحریری در رد، قبول، ویرایش فنی و محتوایی و کاهش حجم آزاد است.
- آرای مندرج در مقاله‌ها، مبنی نظر دفتر انتشارات و هیأت تحریری نیست و مسؤولیت پاسخ‌گویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.
- مقالات رد شده بازگردانده نمی‌شود.
- اصل مقاله جهت بررسی به هیأت تحریری تحویل می‌شود. از ارسال تصویر مقاله خودداری شود.
- مقالات نباید در هیچ یک از نشریات چاپ شده باشد.



# زبان

زبان، شگفت و بیچیده، زیبا و ظریف، تحول پذیر و تحول آفرین، زادگاه اندیشه و جلوه گاه اصلی وجود انسان است. زبان عجیب ترین مخلوق خدا و عجیب ترین خالق انسان است! بعید است چیزی در هستی رازناک تر و شگفت آورتر و شگفت آمیزتر از زبان باشد. همین است که ورود در این قلمرو، دیروز و هنوز و همیشه، دل پذیر و شیرین است.

زبان را از منظرهای گوناگون می توان دید؛ دست کم سه منظر آوایی، واژگانی و دستوری، قلمروهای آشنای مطالعات امروز زبان اند. در مطالعه ی این حوزه ها، سه دریای فراخ پیش روی ماست که هر یک آن چنان ژرفا و پهنا دارند که با رسیدن به ساحل هر یک، قطره گون، خجل وسعت پیشارو و اندک دانی خویش خواهیم شد. هر یک از این حوزه ها خود نیز، فراخنایی وسیع و چشم اندازهایی گونه گون دارند که صاحب نظران به اعتبار گرایش ها و نگرش های خویش در آن ها قلم و قدم می زنند.

در این میان حوزه ی دستور، - به اعتبار مطالعات مدون و سامان یافته - در کشور ما عمری کوتاه دارد و به نسبت مطالعه در حوزه های دیگر - واژگانی و آوایی - هنوز به نوجوانی هم نرسیده است. یک سده تکاپو در این زمینه دستاوردهایی عزیز و گران بها داشته است و امروزه که علم زبان شناسی نیز یاور و مددکار شده است، حجم مطالعات و آثار - به لحاظ کمی و کیفی - آن قدر گسترده و چشم گیر است که نقطه ی عطفی در تاریخ این شاخه ی زبان شناسی باید به شمار آید.

دستور، دانش بررسی ساخت، نحوه ی کاربرد و روابط کلمه ها و جمله ها در یک زبان است و در زبان شناسی، دانش توصیف توانش زبانی و ژرف ساختی سخن گویان یک زبان. بر اساس مکتب دستوری گشتاری زبان دولایه دارد که باید ارتباط میان این دو لایه یعنی روساخت و ژرف ساخت معین شود. در مکتب گشتاری یا تأویلی، ژرف ساخت ها به روساخت های واقعی تبدیل می شوند.

بر اساس مکتب ساخت گرای دستوری، زبان فقط دارای یک لایه به نام سطح یا روساخت است و ژرف ساخت وجود ندارد.

در این میانه، ما ایستاده ایم که محور مکتب دستوری در کتاب ها ساخت گرای با گوشه ی چشمی گاه گاه به مکتب گشتاری است؛ چراکه تبیین زبان و ساخت های زبانی با تکیه ی محض بر هیچ یک از این مکتب ها ممکن و میسر نیست.

روزگاری کتاب های دستور ما - عمدتاً به تقلید از کتب صرف و نحو عربی - آمیزه ای غریب و عجیب!

# دسته بندی ساخت های غیر شخصی

## در زبان فارسی



آرزو نافیان

محمد مهدی واحدی لنگرودی

### ۱. مقدمه

جمله ای تازه ای شبیه آن ها ساخت .  
مقوله ی ساخت های غیر شخصی و  
معرفی انواع آن مورد توجه و توصیف عده ای  
از دستورنویسان ایرانی و غیرایرانی و نیز  
زبان شناسانی با علائق نظری گوناگون قرار  
گرفته است .

در بخش ۲ مقاله نگرش تعدادی از  
دستورنویسان و زبان شناسان درباره ی  
این گونه ساخت ها به اختصار معرفی خواهد  
شد . با توجه به مطالب این بخش می توان  
چنین نتیجه گرفت که میان صاحب نظران  
اتفاق نظری راجع به انواع ساخت های  
غیر شخصی در زبان فارسی وجود ندارد و  
در واقع هیچ یک از طبقه بندی های ارائه شده  
جامع و مانع نیستند . در بخش ۳ با عنایت به  
نظریات تمامی دستورنویسان و زبان شناسان  
مطرح شده در بخش ۲ طبقه بندی جدیدی  
ارائه می گردد که نقطه ضعف یاد شده را تا  
حد امکان برطرف کند .

ساخت های غیر شخصی در زبان فارسی  
گفتاری و نوشتاری کاربرد زیادی دارند ؛  
غلامرضا ارزنگ (۱۳۷۴) در کتاب «دستور  
زبان فارسی امروز» در تعریف جمله های  
قالبی غیر شخصی به عنوان یکی از کوتاه ترین  
الگوهای گفتاری می نویسد :

«این جملات ، جملاتی هستند که  
ساختاری قالبی دارند . نمی توان توضیح  
روشنی درباره ی ساختار و نقش دستوری  
کلمات آن داد . هر گونه تغییری در ساختار آن ها  
و جابه جایی کلمات آن موجب از هم پاشیده  
شدن و بی معنی شدن آن می شود . این گونه  
جمله ها از آن رو غیر شخصی نامیده می شوند  
که هر چند فعل آن ها همواره به صورت سوم  
شخص مفرد یا جمع می آید ، ولی در حقیقت  
نهادی ندارند و شخص معینی را نمی رسانند .  
شمار این گونه جمله ها در زبان فارسی ، اندک  
و محدود است و ناباورند ؛ یعنی نمی توان

### چکیده

در زبان فارسی قالب های مختلفی  
برای بیان یک جمله وجود دارد . یکی  
از این ساخت ها ، ساخت غیر شخصی  
است . در این مقاله سعی بر آن است تا  
پس از بررسی نظرات دستورنویسان و  
زبان شناسان مختلف یک دسته بندی  
کلی از این ساخت ها ارائه شود .  
واژگان کلیدی : ساخت های  
غیر شخصی ؛ ساخت های  
غیر شخصی ارتقا ؛ ساخت های  
غیر شخصی مرخم ؛ ساخت های  
غیر شخصی قالبی ؛ مجهول های  
غیر شخصی

دستوری در این گونه جمله‌ها با وجود افعال «سببی ترکیبی» از قبل منطبق شده است؛ در واقع فاعل منطقی جایگاه فاعل دستوری را اشغال کرده است؛ یا به بیان دیگر فاعل منطقی با فاعل دستوری، بدون گسترش معنایی و تغییر ساختاری، با هم برابری می‌کنند و منطبق می‌باشند.

### چکیده و باز نمود

از تلفیق و هم‌بستگی مباحث فوق است که می‌توان این قاعده‌ی کلی را، که خود یک استنتاج متوالی است، مطرح کرد:

آنچه نشانه‌ی تمایز در جمله‌های سببی است، وجود یک عنصر فعال (active) (= فاعل منطقی = agent) است که به فاعل دستوری (Subject) قابل تبدیل است و پی‌آمد این دو مقدمه، گزاره‌های مقدم این است که عامل بازشناسانده می‌شود؛ و بدین ترتیب است که جمله‌های سببی (واداری) شناخته می‌گردند؛ و الزاماً فعل این جمله‌ها را نیز باید افعال سببی (واداری) نامید، اما بازمانده این است که جُستار این است که جمله‌های سببی گاهی مستلزم افعال سببی اند؛ مانند افعال «سببی ترکیبی» و افعال سببی که با عنصر سببی «ان» می‌باشند.

### پانویس‌ها

- ۱) لغت‌نامه‌ی فارسی، ج یک کوچک (آ-آینه هوش)، ذیل «اندن».
- ۲) ر. ک. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.
- ۳) ر. ک. لغت‌نامه‌ی فارسی، همان.
- ۴) ر. ک. مجله‌ی زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم، ۱۳۶۶؛ و نیز دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)، صص ۱۳۵، ۱۳۶.
- ۵) این نام‌گذاری از محمد دبیر مقدم است به نقل از ابوالقاسم سهیلی؛ مجله‌ی زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم؛ ۱۳۶۶، صص ۸۳.
- ۶) پایان نقل قول محمد دبیر مقدم.
- ۷) مجله‌ی زبان‌شناسی، همان اثر.
- ۸) همان، به نقل از ابوالقاسم سهیلی، صص ۸۰ و ۸۱.
- ۹) همان، صص ۸۷ و ۸۸.
- ۱۰) همان، به نقل از ابوالقاسم سهیلی، صص ۸۱.
- ۱۱) همان، در این باره ما با ابوالقاسم سهیلی هم عقیده‌ایم.
- ۱۲) مثال‌ها ملهم است از ابوالقاسم سهیلی، مجله‌ی زبان‌شناسی، صص ۸۴.
- ۱۳) ابوالقاسم سهیلی، همان اثر، صص ۸۳ و ۸۴.
- ۱۴) همان، صص ۸۵.
- ۱۵ و ۱۶) در این باره ر. ک. ساخت‌های نحوی چومسکی، واژه‌نامه.
- ۱۷ و ۱۸) در این باره ر. ک. همان اثر، واژه‌نامه؛ و نیز: درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، صص ۲۶۷ و ۱۹۰.
- ۱۹) و نیز این نکته را اثبات می‌کند که هر جا فاعل منطقی با فاعل دستوری منطبق باشد و عامل (actor) هم در همان جمله وجود داشته باشد، جمله سببی است.
- ۲۰) گاهی نیز فاعل منطقی جایگاه فاعل دستوری را اشغال می‌نماید.

- ۲۱) برای تعریف قاعده‌ی سازه‌ای ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی، صص ۴۵۲ و دستور زبان فارسی از مشکوة‌الدینی، صص ۳۴؛ (قواعد گشتاری را قیاس کنید با «قاعده‌ی استنتاج زنجیری» در منطق گزاره‌ها) ر. ک. منطق ارسطو (آرگانون)، صص XXXIX؛ یا: قواعد گشتاری = زبان‌شناسی ریاضی - منطقی - فلسفی.
- ۲۲) ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی، صص ۴۴۹.
- ۲۳) ر. ک. دستور زبان فارسی، مشکوة‌الدینی، صص ۳۴.
- ۲۴) همان اثر، صص ۴۴.
- ۲۵) منظور از «ارتقا» تغییر دستوری نحوی سطح واژه در زرف ساخت به سطح روساخت است؛ و نیز در این باره ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی، واژه‌نامه صص ۴۲۵ و ۴۲۶.
- ۲۶) مقدار ثابتی که بر جای می‌ماند (Remanant)، ر. ک. «واژه‌های نو» چ سوم، در این جا ما «بازمان» را به معنای مقدار بر جای مانده، سخن ناگفته، سخن باقی مانده، آورده‌ایم.

### منابع

- چومسکی، نوآم. ساخت‌های نحوی؛ ترجمه‌ی احمد سمیعی، انتشارات خوارزمی، تهران، چ اول، ۱۳۶۲.
- دبیر مقدم، محمد. مجله‌ی زبان‌شناسی؛ ساخت‌های سببی در زبان فارسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال پنجم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۶۷.
- سهیلی، ابوالقاسم. مجله‌ی زبان‌شناسی؛ فعل متعدی یا فعل سببی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم، ۱۳۶۶.
- شقایب، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی؛ انتشارات نوین، تهران، چ اول، ۱۳۶۳.
- مدیری، احمد حسین. گرامر کامل انگلیسی؛ امیرکبیر، تهران، چ چهارم، ۱۳۶۵.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)؛ انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۶۶.
- مشکور، محمد جواد. دستور نامه (در صرف و نحو زبان فارسی)؛ انتشارات شرق، چ دهم.
- مینوی، مجتبی. نشر دانش؛ فاعل جمع و فعل مفرد در زبان فارسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال ششم، شماره‌ی پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۵.
- ناتل خانلری، پرویز. دستور زبان فارسی؛ انتشارات توس، تهران، چ چهارم، ۱۳۵۹.
- نجفی، ابوالحسن. غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چ اول، ۱۳۶۶.
- توضیح: لازم به ذکر است که مؤلف در این جُستار؛ به‌خصوص، از اثرهای «ساخت‌های نحوی چومسکی» و «دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)»، استفاده‌ی بسیار برده است، و به همین منظور از تمام کسانی که با آثارشان ما را یاری کردند تشکر می‌کند، مخصوصاً از پدیدآورندگان، و مترجم دو اثر اخیر. ضمناً تنظیم بخش «چکیده» مرهون دو اثر «منطق ارسطو» (آرگانون)، ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، به‌طور خاص؛ و فرهنگ‌نامه‌ی «واژه‌های نو» که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، چاپ سوم، می‌باشد.

- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی؛ امیرکبیر، تهران، ویراست اول، ۱۳۵۴.
- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. راهنمای آماده ساختن کتاب؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چ اول، ۱۳۶۵.
- اسمیت، نیل - دبیر ویلسون. زبان‌شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی)؛ ترجمه‌ی ابوالقاسم سهیلی/ علی اشرف صادقی/ علی صلحجو/ مجدالدین کیوانی/ یحیی مدرس/ رضا نیلی‌پور، انتشارات آگاه، تهران، چ اول، پاییز ۱۳۶۷.
- باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.

دارای عنصر سببی «ان» می‌باشد، عامل است؛ نه فاعل، که به معنای کننده‌ی کار است.

2-4: این فاعل منطقی، چه متمم باشد چه مفعول و چه جایگاه فاعل دستوری را اشغال کرده باشد، باید جاندار باشد، تا بتواند نقش‌کننده‌ی کار را در سطح روساخت به هنگام گسترش معنایی اشغال کند و محرک عمل (actor) را بازشناساند.

3-1-4: حال با تذکر نکات صفحات قبل، می‌توان گفت که چرا جمله‌ی: «من او را به خون دل پروراند» (برابر است با) جمله‌ی: «من او را به خون دل پروردم»؛ زیرا جمله‌ی «من او را به خون دل پروراند» دارای فاعل منطقی - در جایگاه مفعول یا متمم - نیست که بتوان آن را، با تغییر ساختاری از طریق گشتار جابه‌جایی، در جایگاه فاعل دستوری (کننده‌ی کار) قرار داد؛ چون فاعل منطقی در این جمله و نظایر آن جان‌دار نیست؛ بنابراین، وجود عامل (actor) وقتی اثبات می‌گردد که فاعل منطقی در سطح روساخت به صورت فاعل دستوری جان‌دار خود را نمایان می‌کند؛ یا به بیان دیگر:

شرط لازم در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی - متممی» وجود یک فاعل منطقی است، در نقش متمم؛ اما شرط کافی نیست، بلکه شرط کافی آن است که فاعل منطقی که در نقش متمم خود را ظاهر می‌کند باید حتماً جان‌دار باشد. در جمله‌ی:

الف) من علی را به مدرسه رساندم (= بردم).  
«متمم»، جان‌دار نیست، و در ضمن فعل «رساندم» نیز مترادف فعل «بردم» است. جمله‌ی زیر نیز به همین شکل است:

ب) احمد لیوان را شکاند (= شکست).  
در جمله‌ی بالا نیز «احمد» کننده‌ی کار است؛ زیرا فاعل منطقی در این جمله وجود ندارد که بتواند در سطح روساخت به هنگام گسترش معنایی - برکننده‌ی کار دلالت نماید؛ چون می‌بایست فاعل منطقی جان‌دار باشد، و از طرفی فعل «شکاند» برابر است با فعل متعدی «شکست». جمله‌ی:

پ) علی قالی را تکاند (= تکان داد).  
شبه‌خاطر نبودن «فاعل منطقی» در زرف ساخت و انطباق آن با فاعل دستوری جان‌دار (به هنگام گسترش معنایی)، به معنای کننده‌ی کار غیر سببی است، و فعل «تکاند» یک فعل متعدی است؛ زیرا برابر است با فعل «تکان داد».

### برآیند

□ دو خصیصه‌ی اساسی باید برای جمله‌های سببی در نظر گرفت: الف) وجود فاعل منطقی و انطباق آن با فاعل دستوری در سطح روساخت؛ ب) و این که فاعل منطقی باید حتماً جان‌دار باشد تا با فاعل

دستوری منطبق شود و عامل را از فاعل دستوری بازشناساند. با توجه به دو شرط قبل، یعنی شرط‌های لازم (الف) و کافی

(ب)، جمله‌ی زیر سببی است:  
من دندانم را (θ) کشیدم.

زیرا فاعل منطقی جمله (توسط دندان‌پزشک) بوده است که با علامت (θ) مشخص گردیده است و جایگاه متمم را اشغال کرده است و در این جا حذف گردیده، و با فاعل دستوری، به هنگام گسترش معنایی، نیز منطبق می‌گردد. در این صورت، «من» در این جمله جایگاه «نهاد» را اشغال کرده است و به عنوان «عامل» به معنای «actor»، یعنی همان کسی که باعث شده است تا فاعل منطقی عملی را انجام دهد، می‌باشد.

و باز از همین قبیل است:

من نزد دندان‌پزشک رفتم و دندانم را (θ) کشیدم.

که نمونه‌ای مطابق جمله‌ی قبلی است.

□ در جمله‌ی:

حسین داد تا (θ) ماشینش را تعمیر کنند.

فاعل منطقی با فاعل دستوری برابر و منطبق شده‌اند و چون فاعل دستوری حذف گردیده، با علامت (θ) مشخص شده است، و «حسین» نه فاعل (به عنوان کننده‌ی کار) بلکه به عنوان یک عامل (actor) در این جمله ایقای نقش می‌کند.

□ جمله‌هایی که دارای فعل‌های «سببی ترکیبی» هستند نیز جمله‌ی سببی می‌باشند، به شرطی که فاعل منطقی‌ای داشته باشند که بتواند با فاعل دستوری منطبق شود و عامل را مشخص کند:

او مرا وادار کرد تا من دندانم را (θ) بکشم.

جمله‌ی بالا نیز دارای فاعل منطقی است؛ زیرا می‌توان گفت که با فاعل دستوری منطبق می‌شود:

او مرا وادار کرد تا من (توسط دندان‌پزشک) دندانم را بکشم (و دندان‌پزشک دندانم را کشید). در واقع دندان‌پزشک، فاعل منطقی است که کار را انجام داده است که با فاعل دستوری هم با یک گسترش معنایی منطبق می‌شود.

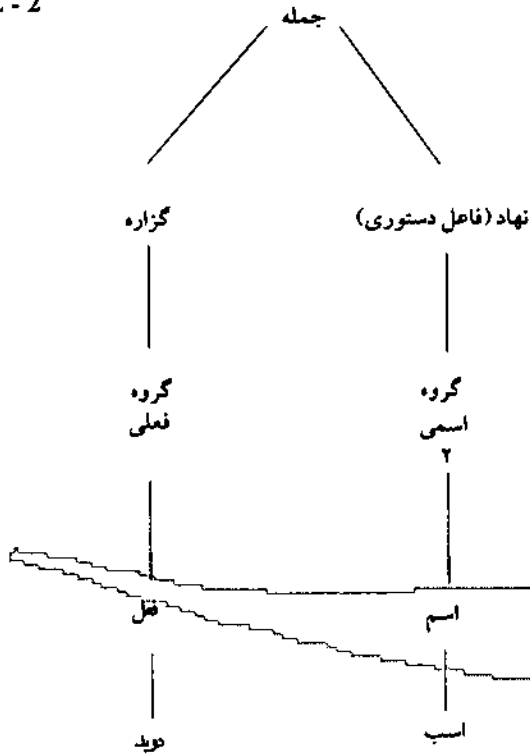
□ اما جمله‌ی سببی:

او مرا وادار کرد تا علی مرا به مدرسه بفرستد (= ببرد).

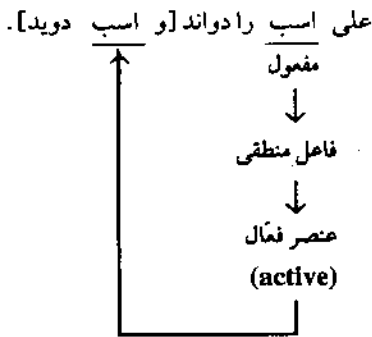
از نظر ساختمان با جمله‌های سببی دیگر که تازه این جا از آنها صحبت کرده‌ایم، کمی متفاوت است؛ زیرا «عامل» خود به خود با فعل «وادار کرد» مشخص گردیده است.

همان‌طور که قبلاً هم گفتیم انطباق فاعل منطقی با فاعل دستوری که با گسترش معنایی به دست می‌آید، برای شناساندن و مشخص شدن عامل است نه چیز دیگر؛ و از طرفی فاعل منطقی با فاعل

E - 2

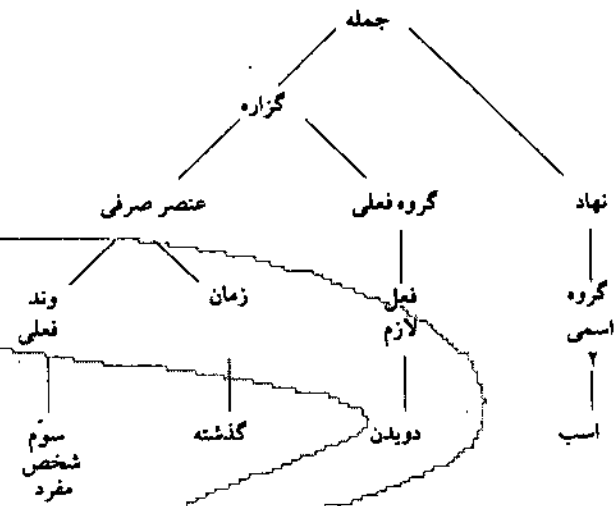


(F) با توجه به نمودار درختیِ روساختی، با استفاده از گشتار جابه‌جایی جفت - جمله‌ی (2) را به وسیله‌ی «گسترش معنایی» به شکل زیر می‌توان نشان داد:



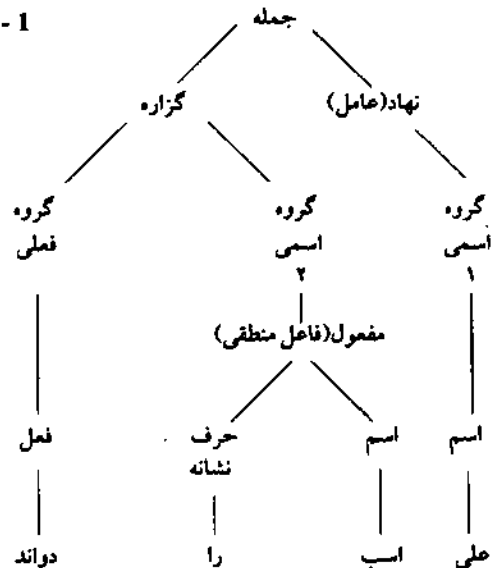
- ۱-۲-۱: با مقایسه‌ی جفت - جمله‌ها که به «گسترش معنایی» انجامید، این مطالب ثابت می‌گردد:
- 2-1: فاعل منطقی (agent) یا فاعل دستوری (Subject)، در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی» منطبق است؛
- 2-2: فاعل منطقی که در سطح روساخت به فاعل دستوری منطبق می‌شود، با «عامل» به معنای محرک عمل (actor) تفاوت دارد؛
- 2-3: نهاد در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی» که فعل آن

- n: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی
  - o: گروه فعلی ← [فعل لازم] + عنصر صرفی
  - p: فعل لازم ← [ساده]
  - q: عنصر صرفی ← زمان + وند فعلی
  - r: زمان ← [گذشته]
  - s: وند فعلی ← شناسه ← [سوم شخص مفرد]
  - t: عنصر فعلی ← دویدن
- (D) جفت جمله‌نمای ژرف ساخت جمله‌ی (2) با فعل لازم:



(E) اکنون جفت - جمله‌ی (2) که یک بار با فعل سببی همراه می‌باشد و یک بار با فعل لازم، برای پی بردن به تغییر شناختاری که با گشتار جابه‌جایی همراه است، در ذیل می‌آید:

E - 1





(F) یا توجه به نمودار درختیِ روساختیِ «جفت-جمله‌ی (1)»، با استفاده از گشتار جابه‌جایی می‌شود:

مادر غذا را به کودک خوردند [و کودک غذا را خورد].



جمله‌ی داخل قلاب [ ] را به «گسترش معنایی» تعبیر می‌کنیم که گشتار جابه‌جایی ارتقای<sup>۲۵</sup> «فاعل منطقی» را به «فاعل دستوری» بیان می‌کند.

۱-۳-۴: با استفاده از «گسترش معنایی» و مقایسه‌ی «جفت-جمله»ها مطالب زیر ثابت می‌گردد:

1-1: فاعل منطقی با فاعل دستوری، در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی-متممی»، منطبق است؛

1-2: فاعل منطقی (agent) که در سطح روساخت به فاعل دستوری (Subject) منطبق می‌شود، با «عامل» به معنای محرک عمل (actor) تفاوت دارد،

1-3: نهاد در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی-متممی» که فعل آن دارای عنصر سببی «ان» می‌باشد، «عامل» است، نه فاعل،

۱-۲-۴: گاهی فاعل منطقی در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی»؛ جایگاه «مفعول» را در جمله‌های سببی اشغال می‌کند که در سطح روساخت، فاعل منطقی (مفعول) به سطح فاعل دستوری ارتقا می‌یابد.

2. علی اسب را دواند.

(A) قاعده‌های سازه‌ای جمله‌ی (۲):

a: جمله ← نهاد + گزاره

b: نهاد ← گروه اسمی ۱ ← اسم ← { [-اسم] }  
 { [+جان‌دار] }

c: گزاره ← گروه فعلی + عنصر سببی

d: گروه فعلی ← { گروه اسمی ۲ + را + فعل سببی } + عنصر

صرفی

e: گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [-اسم] }  
 { [+جان‌دار] }

f: فعل سببی ← { ساده }.

g: عنصر صرفی ← زمان + وند سببی ← وند فعلی

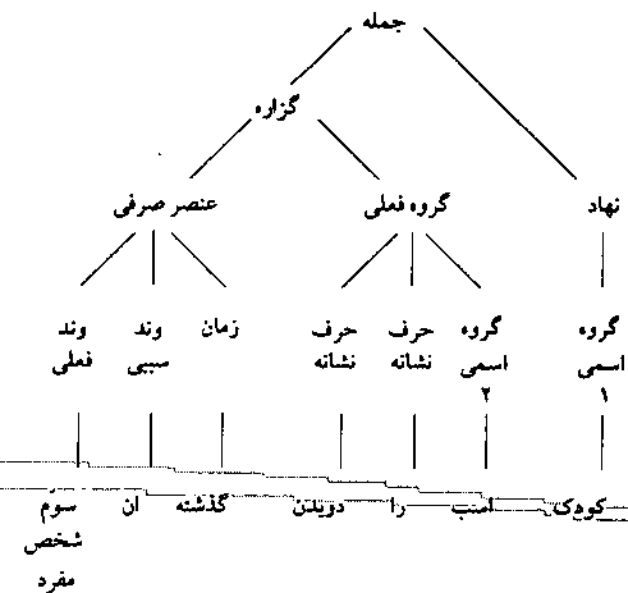
h: زمان ← { گذشته }

i: وند سببی ← { [+ان] }

j: وند فعلی ← شناسه ← { سوم شخص مفرد }

k: عنصر فعلی ← دویدن

(B) جمله‌نمای (نمودار درختی) ژرف ساخت جمله‌ی (2):



اگر همین جمله را با تغییر ساختاری بیان کنیم، در زنجیره، تغییراتی در ساختار جمله روی خواهد داد؛ با تغییر ساختاری، فعل از سببی به لازم تبدیل می‌شود، و گروه اسمی ۲ به جای گروه اسمی ۱ قرار می‌گیرد و جایگاه نهاد را اشغال می‌کند.

(c) با تغییر ساختاری فعل از سببی به لازم، جمله‌ی زیر را خواهیم داشت:

اسب دوید.

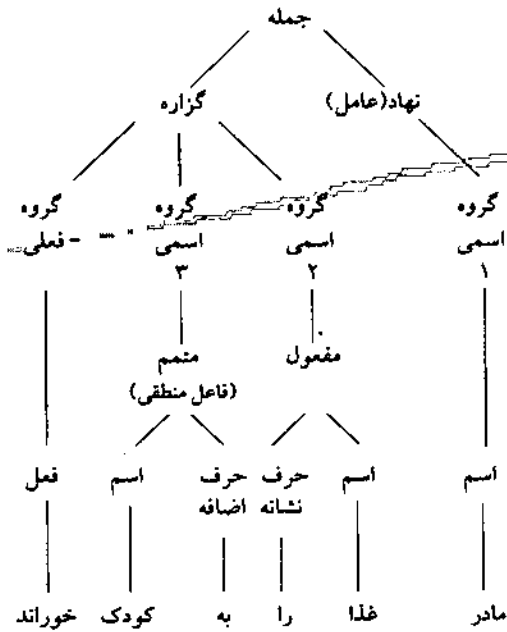
قاعده‌ی سازه‌ای جمله‌ی بالا به شکل زیر خواهد بود:

a: جمله ← نهاد + گزاره

m: نهاد ← گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [-اسم] }  
 { [+جان‌دار] }

(E) اکنون جفت - جمله‌ی (1) که یک بار با فعل سببی همراه می‌باشد. و یک بار با فعل متعدی، برای پی بردن به تغییرات ساختاری که با گشتار جابه‌جایی همراه است، در ذیل می‌آید:

(c) با تغییر ساختاری فعل از سببی به متعدی، جمله‌ی زیر را خواهیم داشت:  
 کودک غذا را خورد.  
 m: جمله ← نهاد + گزاره

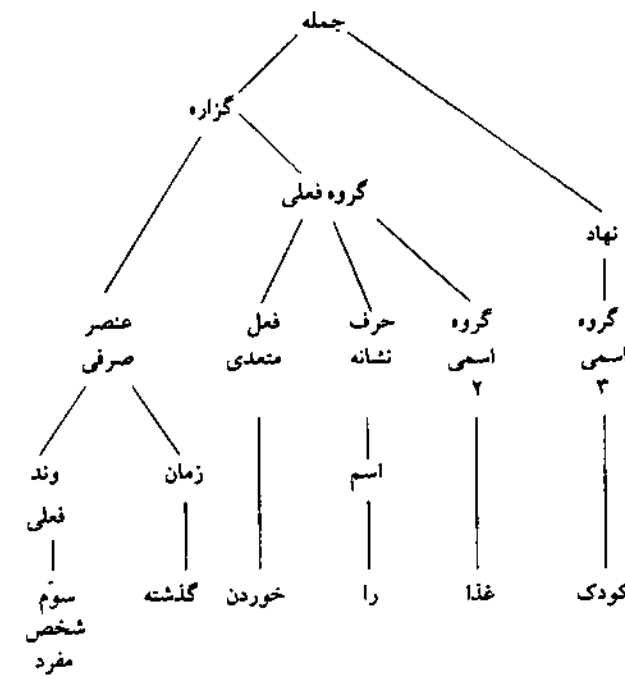
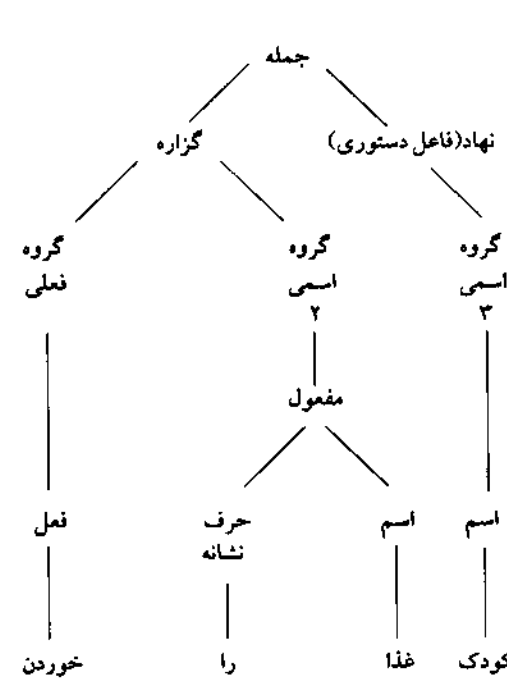


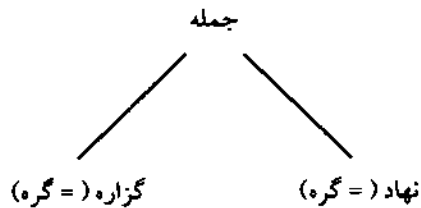
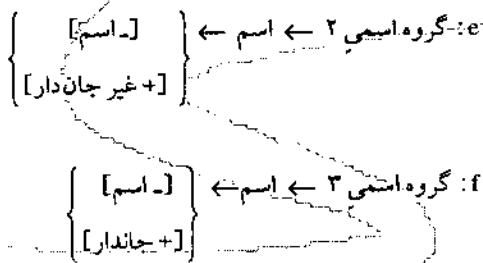
n: نهاد ← گروه اسمی ۳ ← اسم ← { [اسم] }  
 { [+جان‌دار] }  
 o: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی  
 p: گروه فعلی ← { گروه اسمی ۲ + را + فعل متعدی } + عنصر صرفی

q: گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [اسم] }  
 { [+جان‌دار] }

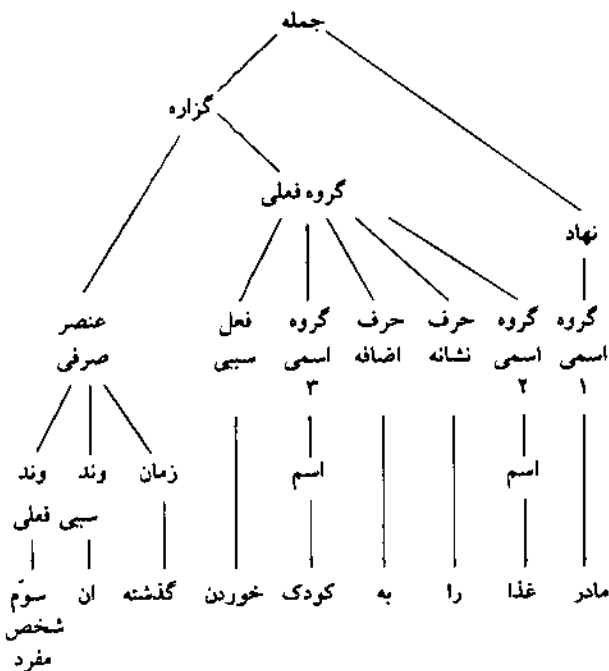
r: فعل متعدی ← { ساده }  
 s: عنصر صرفی ← زمان + وند فعلی  
 t: زمان ← { گذشته }  
 u: وند فعلی ← شناسه { سوم شخص مفرد }  
 v: عنصر فعلی ← خوردن

(D) جفت جمله‌نمای درختی ژرف ساخت جمله‌ی (1) با فعل متعدی:





- g: فعل سببی ← [ ساده ]
- h: عنصر صرفی ← زمان + وند سببی + وند فعلی
- i: زمان ← [ ساده ]
- j: وند سببی { [+ ان ] }
- k: وند فعلی ← شناسه ← [ سوم شخص مفرد ]
- l: عنصر فعلی ← خوردن
- (B) جمله‌نمای (نمودار درختی) ژرف ساخت جمله‌ی (I):



به بیانی دیگر، قاعده‌های سازه‌ای: مجموعه‌ی محدودی از قاعده‌های بازنویسی است. هر قاعده‌ی سازه‌ای یا بازنویسی، یک عنصر دستوری را، به صورت عنصر و یا زنجیره‌ای از عناصر دیگر بازنویسی می‌کند، مانند قاعده‌های بازنویسی زیر:

جمله ← نهاد + گزاره

نهاد ← گروه اسمی و ...<sup>۱۲</sup>

۱-۲-۳: برای این که بتوانیم ویژگی هر عنصر را در عناصر زنجیره‌ای بازگو کنیم، از علامت [ ± جان دار ] یاری می‌جویم؛ و برای این که مجموعه‌ای از ویژگی و ویژگی‌های (مشخصه‌های نحوی) هر عنصر را در اختیار داشته باشیم از علامت { } مدد جسته‌ایم.

در این «مشخصه‌های نحوی»، علامت‌هایی مانند: (+)، (-)، ← به کار رفته است؛ مثلاً قاعده‌ی زیر - مقوله‌ای یک «اسم» را می‌توان با این علایم به صورت زیر عرضه کرد:

اسم ← { ± جان دار } ← [ ± انسان ]؛ یعنی اسم، ممکن است جان دار باشد (+)، یا جان دار نباشد (-)؛ و این اسم جان دار ممکن است، انسان یا غیر انسان باشد، و بر همین قیاس؛ در ضمن علامت ← به معنی «عبارت است از» می‌باشد.

۳-۱-۲-۴: با توجه به مطالبی که عرضه گردید، جمله‌ی (I) را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

I. مادر غذا را به کودک خوراند.

(A) قاعده‌های سازه‌ای جمله‌ی (I):

a: جمله ← نهاد + گزاره

b: نهاد ← گروه اسمی ۱ ← { [-اسم] [+ جان دار] }

c: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی

d: گروه فعلی ← [ گروه اسمی ۲ + را + حرف اضافه + گروه

اسمی ۳ + فعل سببی ] + عنصر صرفی

اگر همین جمله را با فعل متعددی بیان کنیم، در زنجیره، تغییراتی در ساختار جمله روی خواهد داد. به همین دلیل آن را با عنوان «تغییر ساختاری» مطرح می‌نمایند. با تغییر ساختاری فعل از سببی به متعددی، تغییر در زنجیره به وجود می‌آید؛ مثل تغییر جابه‌جایی گروه اسمی ۳، به جای گروه اسمی ۱، که گروه اسمی ۳ جانشین گروه اسمی ۱ می‌شود و در جایگاه نهاد قرار می‌گیرد.

عنوان عامل کار معرفی گردیده است و فاعل با گسترش معنایی مشخص می‌گردد: «علی اسب را دوآند و استب دوند»؛ بنابراین، افعال سببی با عنصر سببی «ان»؛ افعالی هستند که نه تنها نهاد را به عنوان عامل کار می‌شناسانند، بلکه در آن‌ها می‌توان با یک گسترش معنایی از طریق فعل به فاعل رسید و بدین ترتیب آن عمل بارزتر و ژرف‌تر که از آن صحبت کردیم، یعنی ابتدا تعدی از عامل به سوی مفعول و سپس تعدی از مفعول به سوی فاعل مشخص‌تر می‌شود.

۳-۱-۳: شرط لازم در جمله‌های سببی وجود «عامل» است: «هر ماه موی سرم را اصلاح می‌کنم»، در این جمله «م» (من)، «عامل» است و معرف این که جمله سببی است.

بنابر آن چه گفته شد، جمله‌هایی نظیر «غذا پخت» و «شیشه شکست» و از این قبیل را نیز نمی‌توان سببی دانست؛ زیرا، جمله دارای نهاد است، اما نهاد آن‌ها «غذا» و «شیشه» هستند و «عامل» در آن‌ها وجود ندارد.<sup>۱۳</sup>

۳-۱-۴: این گفته نیز که این افعال را متعدی دو مفعولی نامیده‌اند مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا که امکان دارد این نوع فعل همراه چند مفعول به کار رود:

«مأمون فرمود دیر خویش را تا آن‌ها از زبان تازی به زبان فارسی گردانید»<sup>۱۴</sup> (مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابونصری)

۳-۱-۵: اما یک سؤال هنوز باقی است، و آن این است که جمله‌ی «من او را به خون دل پروراندیم» چرا با جمله‌ی «من او را به خون دل پروردم» برابر است؛ و آیا جمله‌ای را که دارای فعل «پروراندیم» می‌باشد، باید سببی نامید و جمله‌ای که دارای فعل «پروردم» می‌باشد، غیر سببی و متعدی است. برای رسیدن به جواب این سؤال، باید از طریق گشتار به بحث درباره‌ی جمله‌های سببی پرداخت.

#### ۴: گشتار جمله‌های سببی

برای ورود به بحث جمله‌های سببی از طریق گشتار، باید به تفاوت فاعل دستوری (Subject)<sup>۱۵</sup> و فاعل منطقی (agent)<sup>۱۶</sup> پردازیم؛ زیرا با شناخت تفاوت این دو فاعل هست که می‌توان به عنصر دیگری که نقش اصلی را در جمله‌های سببی ایفا می‌کند، رسید. این عنصر که نقش تحریک‌کننده (actor)<sup>۱۷</sup> را بر عهده دارد، همان عامل است و می‌تواند ما را به سوی افعال سببی به عنوان یک action (در این جا: انگیزانشی = causative)<sup>۱۸</sup> راهنمایی کند؛ در جای خود به توضیح و شرح هر کدام از این مباحث و نکات از راه گشتار می‌پردازیم و در ذیل هر گشتار، هر کدام از این نکته‌ها اثبات و یادآوری می‌شوند.

۴-۱: در بحث‌های پیشین با عامل در جمله‌های سببی آشنا

شدیم. این بار به ذکر این مطلب خواهیم پرداخت که منظور از عامل همان actor است؛ یعنی «کسی که دیگری را به عملی وامی‌دارد» و باعث تحریک کردن فاعل منطقی (agent) می‌شود که با گشتار جابه‌جایی در سطح رو ساخت به فاعل دستوری تبدیل خواهد شد، و مشخص می‌گردد که: ۱- فاعل منطقی در همه‌ی جمله‌های سببی همان فاعل دستوری است که در جمله‌های سببی نقش دیگری (متمم / مفعول) را بر عهده می‌گیرد و با گشتار جابه‌جایی (از طریق گسترش معنایی، در سطح رو ساخت) باید جایگاه فاعل را اشغال کند<sup>۱۹</sup>؛ ۲- جمله‌ی سببی نمی‌تواند دارای فاعل دستوری باشد، بلکه باید دارای عامل (actor) - به عنوان کسی که فاعل را به انجام کاری وامی‌دارد - باشد و بدیهی است که نهاد را باید عامل نامید نه فاعل؛ و در واقع، عامل جایگاه نهاد را اشغال خواهد کرد؛ ۳- به این نکته خواهیم رسید که فاعل منطقی در بعضی از جمله‌های سببی جایگاه متمم و در بعضی دیگر از جمله‌های سببی، جایگاه مفعول را اشغال می‌نماید<sup>۲۰</sup>؛ ۴- و این که متمم و مفعول باید هر دو جاندار باشند تا بتوان جمله را سببی نامید، و جمله‌هایی که دارای فعل‌های به ظاهر سببی هستند - وقتی متمم و مفعول در آن‌ها بی‌جان باشند - غیر سببی خواهند بود.

۴-۱-۱: بدین منظور جمله‌ی: «مادر غذا را به کودک خوراند» را در نظر می‌گیریم و از طریق سازه‌ها، قاعده‌ی سازه‌ای<sup>۲۱</sup> این گونه جمله‌ها را مشخص نموده، سپس به توضیح و ویژگی هر سازه و نقش نحوی هر سازه و جایگاه آن می‌پردازیم، سپس با گشتار جابه‌جایی به اثبات نکات فوق خواهیم پرداخت.

۴-۱-۱-۱: قبل از این که به مطالب اصلی - که در بند قبلی از آن‌ها سخن گفتیم - پردازیم، دانستن مطالب و تعاریف زیر ضروری است: سازه: چند عنصر که یک واحد نحوی را می‌سازند؛<sup>۲۲</sup> مثلاً: اسم + را، که واحد نحوی مفعولی را می‌سازند. در اصطلاح فنی به عناصری اطلاق می‌شود که منجر به تشکیل قاعده‌ی سازه‌ای می‌شود و بدین ترتیب می‌توان جمله‌نما یا نمودار درختی را به صورت ژرف ساخت و سپس به صورت جمله‌نما یا نمودار درختی رو ساخت نشان داد.

قاعده‌ی سازه‌ای: قاعده‌ای است که سازمان یا ترکیب داخلی یک مقوله‌ی نحوی را مشخص می‌کند؛ مثلاً، در مرحله‌ی نخست نشان می‌دهد که جمله شامل: «نهاد + گزاره» است؛ این مراحل که به آن‌ها «زنجیره» می‌گویند، ادامه پیدا می‌کند تا جایی که دیگر عنصری برای نمایش باقی نمانده باشد، و با نمایش همین عناصر است که می‌توان نمودارهای درختی ژرف ساخت و رو ساخت را تشکیل داد؛ هر کدام از عناصر زنجیره‌ای را در سازمان نمودار درختی یک «گره» می‌نامند:

جمله‌های سببی باید دارای «عامل» باشند و نهاد در آن‌ها نمی‌تواند «فاعل» (مسندالیه/ مفعول) باشد، بلکه نهاد فقط به عنوان «عامل» و مسبب کار معرفی می‌شود؛ از همین قبیل است:

(ج) حسین داد تا ماشینش را تعمیر کنند.

۲: مورد دومی که باعث ساختن جمله‌های سببی می‌شود، وجود «افعال سببی ترکیبی»<sup>۵</sup> است؛ مانند «باعث شدن، موجب شدن، وادار کردن، مجبور کردن و غیره»؛ مثال:

(ج) مادر، بچه‌ها را وادار کرد که غذایشان را بخورند.<sup>۶</sup>  
 (ح) احمد باعث شد تا من به زمین بخورم.  
 جمله‌های (ج) و (ح) نیز به دلیل داشتن افعال سببی ترکیبی و معرفی عامل (مادر و احمد) جمله‌های سببی هستند.

□ جمله‌های سببی همیشه به صورت یک جمله‌ی مرکب پدیدار نمی‌گردند و می‌توانند یک جمله‌ی ساده باشند؛ به شرطی که، عامل کار معرفی شده باشد:

(خ) من دندانم را کشیدم.  
 با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان گفت:

جمله‌های سببی، جمله‌هایی هستند که شخصی، شخص یا اشخاص دیگری را وادار به انجام عملی کند.<sup>۷</sup> یا:

جمله‌ی سببی، جمله‌ای است که نهاد، عامل است و مسبب کار به وسیله‌ی فعل معرفی می‌شود (و این کار توسط شناسه‌ی فعل معین می‌گردد).

### ۳: افعال سببی یا عنصر سببی «ان»

در زبان فارسی همان طوری که در ابتدای مقاله گفتیم- افعالی مانند گستراندن، پوشاندن، خوراندن و فهماندن را متعدی یا متعدی سببی یا سببی نامیده‌اند.

علی اشرف صادقی و غلامرضا ارزنگ در این باره می‌گویند:<sup>۸</sup>  
 «اگر جزء اندن یا انیدن را به ماده‌ی مضارع ناگذر (لازم) اضافه کنیم، به صورت فعل گذرا (متعدی) در می‌آید، مانند:

خواب + اندن ← خواباندن (خوابانیدن)

دو + اندن ← دواندن (دوانیدن)

گذر + اندن ← گذراندن (گذرانیدن)

افزون بر این، جزء اندن یا انیدن را می‌توان به ماده‌ی مضارع بعضی از افعال گذرا افزود و آن‌ها را به صورت فعل «گذرای سببی» در آورد، مانند:

خور + اندن ← خوراندن

فهم + اندن ← فهماندن

مثال: غذا را به کودک خوراندیم. مطلب را به او فهماندیم.  
 در بعضی موارد نیز فعل گذرا و فعل گذرای سببی نقش مشابهی در جمله ایفا می‌کنند؛ مانند: «او را به خون دل پروردم.» او را به خون دل پروراندیم.

۳-۱: این گونه جمله‌های سببی که دارای فعل سببی با پسوند «اندن/ انیدن» می‌باشند، با یک گسترش معنایی می‌توانند به معرفی و شناساندن فاعل نیز نایل شوند؛ مثلاً: جمله‌ی «من مطلب را به او فهماندیم» با گسترش معنایی می‌شود: «او فهمید»؛ در واقع، تفاوت این گونه افعال سببی (با عنصر سببی ساز)، با افعال متعدی در این است که فعل متعدی صرفاً از فاعل می‌گذرد و به مفعول می‌رسد؛ اما فعل سببی با یک گسترش معنایی نه تنها از مفعول درمی‌گذرد، بلکه می‌تواند به شناساندن فاعل نیز منتهی شود.<sup>۹</sup>

ویلیام جونز در مورد این که این افعال، سببی هستند یا متعدی می‌گوید: «زبان فارسی همانند زبان‌های عبری و عربی دارای افعال اشتقاقی می‌باشد که می‌توان آن‌ها را افعال «سببی» نامید، افعال سببی از مصدر افعال مشتق می‌شوند، بدین طریق که «یدن» به «انیدن» تبدیل می‌گردد.

تابیدن ← تابانیدن

رسیدن ← رسانیدن<sup>۱۰</sup>.

به نظر ما نیز «اندن» یا «انیدن» در زبان فارسی نقش ژرف‌تر و بارزتری از متعدی کردن فعل به عهده دارد؛<sup>۱۱</sup> زیرا:

۱-۳: اگر به راستی این پسوند متعدی‌ساز بود، چرا دوباره از فعل متعدی «خوردن» و «فهمیدن» و امثال آن فعل متعدی می‌ساختند؟ آیا آوردن این پسوند همانا شناساندن «عامل» نبوده است؟ و از طرف دیگر:

۲-۳: اگر می‌خواستند فعل را متعدی کنند، چرا در زبان فارسی از ساختارها و شکل‌های صوری فعل استفاده نکرده‌اند؟

الف ۱) او ناراحت شد. (شکل لازم فعل)

الف ۲) او را ناراحت کردم. (شکل متعدی فعل)

ب ۱) علی افتاد. (شکل لازم فعل)

ب ۲) من علی را انداختم. (شکل متعدی فعل)

ج ۱) علی به مدرسه رفت. (شکل لازم فعل)

ج ۲) من علی را به مدرسه بردم. (شکل متعدی فعل)<sup>۱۲</sup>

در شکل‌های متعدی افعال بالا هیچ گونه عملی بر وادار کردن کسی به انجام کاری دلالت نمی‌کند؛ برای مثال، وقتی می‌گوییم: «علی به مدرسه رفت.» یا آوردن شکل متعدی فعل (من علی را به مدرسه بردم)، وادار کردن کسی به انجام کاری به چشم نمی‌خورد؛ در صورتی که در مثال: «علی اسب را دواند (دوانید)»، «علی» به

# افعال سببی جمله‌ی سببی



❖ داریوش تاج‌الدینی

## چکیده

○ در زبان فارسی افعالی مانند گستراندن و پوشاندن را که دارای پسوند «اندن» هستند، افعال متعدی<sup>۱</sup>، متعدی سببی<sup>۲</sup>، متعدی دومفعولی<sup>۳</sup> و یا سببی<sup>۴</sup> می‌گویند.

نویسنده در این مقاله ابتدا درباره‌ی «عامل» و تفاوت آن با «فاعل» سخن می‌گوید؛ سپس به پاسخ این سؤال - که عنصر «ان» سببی ساز است یا متعدی ساز - خواهد پرداخت.

کلید واژه‌ها: عامل، فاعل، متعدی ساز، متعدی سببی، متعدی دومفعولی، نهاد، جمله‌های سببی، سازه، نهاد و گزاره

## ۱. تفاوت عامل با فاعل

برای تشخیص جمله‌های سببی باید ابتدا فرق بین فاعل (Subject) و عامل (Actor) را بدانیم.

در زبان فارسی نهاد می‌تواند فاعل، مسندآلیه یا مفعول باشد؛ الف) علی احمد را زد.

«علی» - که نهاد جمله است - فاعل است؛ چون فعل جمله معلوم است و از طرفی برکننده‌ی کار نیز دلالت می‌کند؛ و در جمله‌ی:

ب) وحید دانا است.

«وحید» - که نهاد جمله است - مسندآلیه می‌باشد؛ چون دانایی را با فعل ربطی «است» به آن نسبت داده‌اند؛ و در جمله‌ی:

پ) گلستان شکسته شد.

«گلستان» - که نهاد جمله است - مفعول است؛ زیرا جمله در اصل چنین بوده: «بچه‌ها گلستان را شکستند»؛ و با مجهول شدن فعل،

«گلستان» - که مفعول بوده - جای نهاد قرار می‌گیرد و بدین ترتیب نهاد

را باید مفعول نامید.

اما اگر جمله‌ای داشته باشیم که نهاد، نه بر فاعل، نه بر مفعول و نه بر مسندآلیه دلالت کند، بلکه فعل موجود در جمله ما را به سوی نهادی که «عامل» است، راهنمایی نماید، در این صورت یک جمله‌ی سببی خواهیم داشت:

ت) من نزد دندان‌پزشک رفتم و دندانم را کشیدم.

در بند دوم (= Clause) جمله‌ی (ت)، «م» (من) عامل است، چون با توجه به این که فعل «کشیدم» فعل «معلوم» است اما «م» (من) نمی‌تواند «فاعل» باشد، بلکه دیگری را (دندانپزشک را) به کار وادار کرده است؛ و بدین ترتیب مسبب کار بوده است نه کننده‌ی کار؛ بنابراین، جمله‌ی (ت)، سببی است. از همین قبیل است:

ث) من اتومبیلم را نزد تعمیرکار بردم و آن را تعمیر کردم.

در جمله‌ی (ث) نیز «سَم» تعمیر کردم، نهاد جمله است که «عامل» است و باعث شده است تا کار انجام شود؛ بنابراین:

پس فرآیند ساخت این واژه به ترتیب زیر خواهد بود:

(۱) (۲) (۳)

بیابان بی آب ان  $\{(1) + (2) + (3)\}$

در مورد کلمه‌ی «سرکارگر» نیز، تکواژ «کار» هسته را تشکیل می‌دهد. حال یک بار «سر» به معنی «سرور» و «آقا» و «بلندمرتبه‌تر» و بار دیگر «گر» را با آن ترکیب می‌کنیم:

سرکارگر (۱) سر + کار  
سرکارگر (۲) کار + گر

باز از این دو ترکیب ساخته شده، «کارگر» در واژگان زیادی به کار رفته است: کارگری، کارگردان، و امثال این‌ها، ولی «سرکار» به معنی کسی که مانوق و برتر «کار» است در هیچ جا به کار نرفته است، بنابراین برای واژه‌ی بالا، خواهیم داشت:

(۱) (۲) (۳)

سرکارگر سر کار گر  $\{(1) + (2) + (3)\}$

شاید بتوان این واژگان مرکب را به صورت زیر هم تجزیه کرد:

(۱) (۲) (۳)

۱- دولابچه: دو (۱) آب (ی) (ک) چه (کوچک) (است).

۲- بادبادک: باد (۲) باد (ی) (ک) ک (کوچک) (است).

۳- سرکارگر: سری (ی) (ک) کار (۳) گر (است).

۴- بیابان: آن (ی) (ک) بی (۱) آب (است).

اگر این روش تجزیه را قبول کنیم، نهایتاً به دو فرمول برای دربر

گرفتن تمامی کلمات مرکب بدون ریشه‌ی فعلی نیاز خواهیم داشت:

جمله‌ی فرضی (۱) (۱) + (۲) (ی) (ک) (۳) (است).

مثال: دولابچه:  $\{(1) + (2) + (3)\}$

جمله‌ی فرضی (۲) (۱) (ی) (ک) (۲) + (۳) (است).

مثال: سرکارگر:  $\{(1) + (2) + (3)\}$

نتیجه‌ی دیگری که در این جا به آن پی می‌بریم، این است که حرف ربط «که» می‌تواند معیار مناسبی برای تشخیص جهت ساخت این کلمات مرکب باشد. البته به دلیل نمونه‌های کمی که پیدا شد، دو فرمول بالا به درستی امتحان نشده‌اند و ممکن است که با بعضی داده‌ها همخوانی نداشته باشند؛ بنابراین تحقیقات بعدی، درستی یا نادرستی دو قاعده‌ی ذکر شده را تأیید یا رد خواهند کرد.

### پایان سخن

برخلاف آنچه در ابتدای این مقاله به نظر می‌رسد، ما به این نتیجه رسیدیم که ترکیب تکواژهای مختلف زبان فارسی جهت تولید واژگان مرکب تحت قوانین خاصی صورت می‌گیرد و واژگان اخیر همگی به وسیله‌ی این قوانین کنترل و ساخته می‌شوند. دوم این که قوانین و قاعده‌های ذکر شده، جهت ساخت واژگان را نیز نشان می‌دهند.

اگرچه مخاطبان این مقاله عموماً فارسی‌زبانان و بویژه کسانی هستند که دارای حداقل دانش زبان‌شناسی می‌باشند، اما می‌توان از آن برای اهداف آموزشی نیز استفاده کرد؛ بدین معنی که با استفاده از جملات فرضی و قاعده‌های ذکر شده در ذیل هر کدام، می‌توان بیگانگان و خارجیانی را که نیز زبان فارسی را به صورت آکادمیک می‌آموزند، در امر تولید و درک واژگان مرکب یاری کرد.

### زیرنویس

### کتابنامه‌ی فارسی

1. Indo - European Languages
- 2.
3. Morphology
4. Inflection
5. Derivation
6. Morpheme
7. Derivational Morphemes
8. Lexical Morphology
9. Word Formation
10. Mono Morphemic
11. Poly - Morphemics
12. Agglutinative Languages
13. Polysynthetic
14. Synthetic Languages
15. Simple Word
16. Compound Words
17. Complex Words

۱. شمار، جعفر. (۱۳۶۰). فرهنگ املائی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. عمید، حسن. (۱۳۶۳). فرهنگ عمید. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳. کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ساخت اشتقاقی واژه فارسی امروز. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. مقرئ، مصطفی. (۱۳۷۲). ترکیب دو زبان فارسی. تهران: انتشارات توس.

### کتاب‌نامه‌ی انگلیسی

1. Crystal, D. (1980) A First Dictionary of Linguistics and Phonetics (London: Andre Deutsch).
2. Katamba, F. (1993) Morphology (London: Macmillan).
3. Scalice, S. (1984) Generative Morphology (Dordrecht: Foris P.).
4. Shaki, M. (1964) A Study on Nominal Compounds in Neo - Persian (Nakla datestvi Ceskoslovenské Akademie Véd, Praha).
5. Sloat, C. and Taylor, S. (1988) The Structure of English Words (Eugene, Oregon: Pacific Language Associates).

• ساختمان این واژه دیگر است (مبات تحریریه)

می برد؛ یعنی:

$$\{(1) + \{(2) + (3)\}\}$$

{(2) + (3)} می چسبید. می توان نتیجه گیری بالا را به صورت قاعده ای زیر نشان داد:

$$\text{مکان یا زمانی که } (1) + (2) + (3) \text{ (است).}$$
$$\{(1) + \{(2) + (3)\}\}$$

این فرایند را می توان به صورت زیر نمایش داد:

مکانی یا زمانی یا کسی که (1) + (2) + (3) (است).  
مرحله ی اول: (کسی یا زمانی یا کسانی که)  $\{(2) + (3)\} = (1)$  (است).  
مرحله ی دوم: (کسی یا زمانی یا مکانی که)  $\{(1) + \{(2) + (3)\}\}$  (است).  
مرحله ی سوم:  $\{(1) + \{(2) + (3)\}\}$

### کلمات مرکبی که فاقد ریشه ی فعلی هستند

تعدادی از این واژگان در زیر آورده شده اند:

۱- سرکارگر

۲- داروخانه چینی

۳- چهارچرخه

۴- خیمه شب بازی

۵- جگر گوشه

۶- ایلچی خانه

۷- دولابچه

۸- بیابان

۹- بادبادک

۱۰- آفتاب دزدک.

البته در این میان، کلمات دیگری مانند: چوب خوارک یا دم جنبانک وجود دارند که فرایند ساختی خیلی ساده ای را طی می کنند. کلمه ی مرکب در ابتدا ساخته می شود و سپس جزء سوم - که پسوند تصغیر است - به آن ها می چسبید. این مثال نیز در مورد تمام کلمات مشابه صادق است.

### کلمات مرکبی که اولین جزء آن ها دارای ریشه ی فعلی است

نمونه:

۱- آسایشگاه

۲- آزمایشگاه

۳- زایشگاه

۴- دانشگاه

۵- آموزشگاه.

این واژگان نیز مانند تمامی مثال های قبلی دارای معنای جمله ای زیر می باشند:

۱- سرکارگر (شخصی که) سر کار گر (است).

۲- چهارچرخه (وسیله ای که) چهار چرخ ه (است).

۳- بیابان (مکانی که) آن بی آب (است).

۴- دولابچه (مکانی که) دول آب (که) (کو)چ (ک) (است).

نمونه های یاد شده، همگی دلالت بر مکان انجام گرفتن و وقوع عمل می کنند، البته می توان مثال هایی را هم یافت که زمان انجام گرفتن عمل را نشان دهند؛ مانند تمام کلماتی که تا به حال دیدیم، این گونه کلمات نیز شکل تقلیل یافته ای از جمله های سازنده ی آن ها هستند. اجزای سازنده ی این کلمات را می توان به صورت زیر نشان داد:

(۱) (۲) (۳)

۱- آسایشگاه (مکانی که) گاه آسای پیش (است).

۲- آزمایشگاه (مکانی که) گاه آزمای پیش (است).

۳- زایشگاه (مکانی که) گاه زای پیش (است).

۴- دانشگاه (مکانی که) گاه دان پیش (است).

۵- آموزشگاه (مکانی که) گاه آموز پیش (است).

در مورد این گونه کلمات، روش صحیحی وجود ندارد تا بر اساس آن بتوان ساخت هر یک را به صورت فرمولی نشان داد؛ اما آنچه به نظر نگارنده می رسد، این است که استفاده از روش های معنی شناسی می تواند بهترین راه حل باشد؛ به این ترتیب که بتوان در ابتدا با توجه به ذهنیت گوینده یا شنونده، هسته یا مرکز ثقل هر کلمه را پیدا کرد؛ مثلاً در کلمه ی بی آب ان (بیابان)، مهم ترین قسمت یا مرکز ثقل معنایی کلمه آب است. حال باید به ترتیب تکواژهای دیگر را، «بی» و «ان»، به آن پیوند داد:

(۱) بی + آب ← بی آب

(۲) آب + ان ← آبان

حال هر کلمه ای (ترکیبی) که بتواند در ساختار کلمات دیگر نیز به عنوان پایه به کار رود، مورد قبول واقع و پذیرفته می شود. ترکیب بی آب در کلماتی مانند: بی آبی، بی آبرفت، بی آبرو، ... به کار رفته است، ولی نمی توان آبان را در کلمات دیگری با همین معنی پیدا کرد؛

از تجزیه ی جملات بالا می توان نتیجه گرفت که ابتدا (۲) با (۳) ترکیب شده و سپس طبق فرمولی که در قسمت بالا ارائه کردیم، کسره ی اضافه - جزء (۱) - صرف شده و به انتهای ترکیب جدید یعنی





در این کلمات و در کلماتی که دارای ساخت مشابه می باشند، جزء های اول و دوم  $\{2+1\}$  دارای نقش مفعولی هستند و این جا هم باز «را» می تواند معیار خوبی برای تشخیص جهت ساختن این کلمات باشد.

جهت ساخت این گونه کلمات مرکب به این ترتیب است که ابتدا مفعول ساخته می شود؛ یعنی جزء های (۱) و (۲) با همدیگر ترکیب می شوند  $\{2+1\}$  و سپس جزء سوم به آن ها می چسبد؛ بنابراین برای هر کلمه ی مرکبی که بتوان آن را به صورت زیر نمایش داد:

کسی یا چیزی که (۱) (۲) را می (۳) د.

فرمول ساختی زیر بر جهت ساخت آن حاکم می باشد:

$$\{(3)\} + \{(2) + (1)\}$$

### کلمات مرکبی که جزء میانی آن ها ریشه ی فعلی دارد

این کلمات دارای نمای کلی زیر می باشند:

جزء (۱) + جزء (۲) (ریشه ی فعلی) + جزء (۳).

نمونه:

۱- آبریزگاه

۲- اخترشماران سالار

۳- آب دارخانه

۴- شیره کش خانه

۵- برگریزان.

کلمات مرکب بالا نیز همگی دارای مفهوم جمله ای هستند.

می توان جمله ی مربوط به هر کلمه را به صورت زیر نشان داد:

جزء (۱) جزء (۲) جزء (۳)

۱- آبریزگاه<sup>۱</sup> (مکانی که) گاه آبریز (است).

۲- اخترشماران سالار (کسی که) سالار اخترشماران (است).

۳- آبدارخانه (مکانی که) خانه ی آبدار (است).

۴- شیره کش خانه (مکانی که) خانه ی شیره کش (است).

۵- برگریزان (زمانی که) آن برگریز (است).

ساخت جمله ای هر کدام از کلمات مرکب بالا و کلمات مشابه را

می توان به صورت نماد جمله ای نشان داد:

(مکانی یا کسی که) (۱) (۲) (۳) (است).

در این گونه کلمات، کسره ی اضافه ای که بعد از جزء اول می آید،

معیار مناسبی برای تشخیص جهت ساخت این گونه واژگان مرکب

می باشد؛ بدین معنی که ابتدا اجزاء بعد از این کسره ی اضافه به همدیگر

می چسبند:  $\{3+2\}$ . سپس کسره ی اضافه حذف می شود و گشتاری

که باعث حذف این کسره می شود، جزء اول را به انتهای ترکیب جدید

نکته ی جالب در مورد این گونه کلمات آن که هریک دارای معنای Sentential یا جمله ی کاملی می باشند؛ بنابراین مثال های قبیل را می توان به صورت زیر تجزیه کرد:

جزء (۱) جزء (۲) جزء (۳)

۱- آب گرم کن (کسی یا چیزی که) آب (را) گرم (می) کن (د)

۲- چینی بند زن (کسی یا چیزی که) چینی (را) بند (می) زن (د)

۳- شب زنده دار (کسی یا چیزی که) شب (را) زنده (می) داز (د)

۴- آب خشک کن (کسی یا چیزی که) آب (را) خشک (می) کن (د)

۵- آب سرد کن (کسی یا چیزی که) آب (را) سرد (می) کن (د)

در مثال های بالا و در تمام کلماتی که دارای ساخت مشابه

هستند، جزء های اول نقش مفعولی دارند؛ بنابراین کلمه ی «را» معیار

مناسبی برای نشان دادن جهت ساخت این گونه کلمات است؛ پس

این طور می توان نتیجه گرفت که در ابتدا اجزای دوم و سوم ترکیب

می شوند  $\{3+2\}$  و سپس جزء اول به آن ها می چسبد؛ پس برای هر

کلمه ی فرضی که بتوان آن را به صورت جمله ی زیر

نمایش داد جهت و ترتیب ساخت را هم می توان به صورت زیر نمایش

داد:

کسی یا چیزی که (۱) را (۲) می (۳) د.

$$\{(3) + (2) + (1)\}$$

### کلماتی که دارای ریشه ی فعلی ساده باشند

نمونه های زیر دارای ریشه ی یک جزئی در آخرین جزء خود

می باشند:

۱- آب غوره گیر

۲- آب لیمو فروش

۳- آب نبات خور

۴- بله قربان گو

۵- سردم دار.

در مورد مثال های بالا نیز همان اصل صادق است؛ یعنی هر کدام

از کلمات مرکب بالا نیز دارای معنی Sentential یا جمله ای هستند که

می توان آن ها را به صورت زیر نشان داد:

جزء (۱) جزء (۲) جزء (۳)

۱- آبغوره گیر (کسی یا چیزی که) آبغوره (را) (می) گیر (د)

۲- آب لیمو فروش (کسی یا چیزی که) آب لیمو (را) (می) فروش (د)

۳- آب نبات خور (کسی یا چیزی که) آب نبات (را) (می) خور (د)

۴- بله قربان گو (کسی یا چیزی که) بله قربان (را) (می) گو (د)

۵- سردم دار (کسی یا چیزی که) سردم (را) (می) دار (د)

کلباسی (۱۳۷۱)، تکواژهایی<sup>۹</sup> را که در صرف اشتقاقی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، تکواژهای اشتقاقی<sup>۷</sup> می‌نامد. کریستال (۱۹۸۵) صرف اشتقاقی را صرف قاموسی<sup>۸</sup> یا واژه‌سازی<sup>۱</sup> می‌نامد.

### زبان فارسی از دیدگاه ساخت واژه

زبان‌شناسان از نظر تعداد تکواژهایی که در ساختمان واژه به کار می‌روند، زبان‌ها را به دو دسته‌ی یک‌تکواژی<sup>۱۱</sup> و چندتکواژی<sup>۱۲</sup> تقسیم می‌کنند. زبان‌های یک‌تکواژی زبان‌هایی هستند که در آن‌ها ساختمان واژه متشکل از یک تکواژ می‌باشد. در زبان‌های چندتکواژی واژه از یک یا چندتکواژ تشکیل می‌شود، زبان‌های چندتکواژی را به سه دسته زبان‌های ۱- پیوندی<sup>۱۳</sup> ۲- چند ترکیبی<sup>۱۴</sup> ۳- ترکیبی<sup>۱۵</sup> تقسیم می‌کنند.

زبان فارسی از نوع زبان‌های چندتکواژی و زیرگروه زبان‌های پیوندی می‌باشد (طبق نظر کلباسی (۱۳۷۱)، می‌توان ویژگی‌هایی از زبان‌های ترکیبی را نیز در زبان فارسی مشاهده کرد؛ بنابراین فرض، زبان فارسی زبانی ترکیبی- پیوندی است).

### انواع واژه در زبان فارسی

از نظر ساخت واژه، در زبان فارسی می‌توان سه نوع کلمه ۱- ساده<sup>۱۶</sup> ۲- مرکب<sup>۱۷</sup> ۳- مشتق<sup>۱۸</sup> را تشخیص داد.\*  
هر تکواژ آزاد، خود کلمه‌ای ساده است. کلمات مرکب از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته می‌شوند؛ مانند قهوه و خانه در قهوه‌خانه. کلمات مشتق از ترکیب یک یا چند تکواژ آزاد با یک یا چند تکواژ وابسته یاوند اشتقاقی درست می‌شوند؛ مثل قهوه‌خانه‌چی.  
در این مقاله، از این به بعد برای سهولت، از اصطلاح کلی کلمات مرکب به جای کلمات مرکب و مشتق استفاده خواهد شد.

### جهت‌گیری ساخت واژگان مرکب در زبان فارسی

مقاله‌ی حاضر جهت‌گیری ساخت کلمات مرکب در زبان فارسی را نشان می‌دهد. منظور ما از جهت‌گیری این است که در کلماتی مانند سرکارگر که از سه جزء سر + کار + گر درست شده است، ابتدا دو تکواژ سر و کار با یکدیگر ترکیب شده‌اند و بعد گر به آن‌ها چسبیده است [سر + کار] + گر، یا برعکس ابتدا کار و گر به همدیگر چسبیده‌اند و بعد سر به این دو چسبیده است [سر + کار] + گر. به عبارت دیگر آیا جهت ساخت این گونه کلمات از سمت راست به چپ است یا از چپ به راست است؟

همان‌طور که پیش از این گفته شد، و همچنین طبق نظر کاتامبا (۱۹۹۳)، کلمات مرکب کلماتی هستند که حداقل از دو پایه ساخته شده‌اند که می‌توانند در هر جای دیگری به کار روند؛ مثل کلمه‌ی گلخانه که از دو پایه‌ی گل و خانه تشکیل شده است.

کلمات مشتق نیز - همان‌طور که گفته شد - از ترکیب یک یا چند تکواژ آزاد با چند واژه اشتقاقی ساخته می‌شوند. از نظر جهت‌گیری ساختی، در مورد کلمات مرکب دو جزئی هیچ مشکلی وجود ندارد ولی مشکل اصلی در مورد واژگانی است که بیش از دو جزء دارند. این گونه کلمات را براساس وجود یا عدم ریشه‌ی فعلی به دو گروه تقسیم می‌کنیم. دسته‌ی اول، واژگان مرکبی که دارای ریشه‌ی فعلی هستند؛ دسته‌ی دوم، واژگانی که فاقد ریشه‌ی فعلی هستند.

### کلمات مرکبی که دارای ریشه‌ی فعلی هستند

در ساخت این گونه کلمات ریشه‌ی فعلی به کار رفته است. این ریشه‌ی فعلی ممکن است جزء اول، دوم یا سوم کلمه‌ی مرکب باشد. براساس جایگاه ریشه‌ی فعلی در این کلمات آن‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

### کلمات مرکبی که آخرین جزء آن‌ها ریشه‌ی فعلی است

این کلمات اساساً صفت‌های فاعلی بوده‌اند که آخرین جزء خود را از دست داده‌اند. این گونه کلمات را در زبان فارسی صفت‌های فاعلی مرکب مرخم می‌نامیم؛ مانند کلمه‌ی آبگرم‌کن که در حقیقت آبگرم‌کننده بوده است. آخرین جزء فعلی این کلمات می‌تواند مرکب یا بسیط باشد.

### کلماتی که دارای ریشه‌ی فعلی مرکب\*\* در آخرین جزء خود هستند

مثل نمونه‌هایی که در زیر می‌آید:

- ۱- آب گرم کن
- ۲- چینی بند زن
- ۳- شب زنده دار
- ۴- آب خشک کن
- ۵- آب سردکن
- ۶- آتش خاموش کن
- ۷- آتش سرخ کن
- ۸- امانت نگه دار
- ۹- انعطاف ناپذیر
- ۱۰- برف پاک‌کن

\* چهارمین نوع واژه نیز آن است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد که آن را مرکب-مشتق می‌گوییم. (هیأت تحریریه)  
\*\* به اعتقاد ما این فعل‌ها ساده‌اند و جزء همراه آن‌ها مفعول یا مسند است. (هیأت تحریریه)

# جهت‌گیری ساخت واژگان مرکب در زبان فارسی



❖ محمدامین صراف

دانشگاه آزاد اسلامی - آباده

زبان فارسی یکی از زبان‌های هند و اروپایی<sup>۱</sup> است و به عقیده‌ی مقرئ (۱۳۷۲)، به گروه زبان‌های ترکیبی<sup>۲</sup> تعلق دارد. طبق نظر مقرئ (۱۳۷۲)، منظور از ترکیبی، توانایی به هم پیوستن واژه‌های زبان به یکدیگر، یا افزودن پیشوندها و پسوندها به آن‌ها برای ساخت کلماتی با بار معنایی و مفهوم جدید می‌باشد.

ساختمان واژه و عمل پیوستن واژه‌ها به یکدیگر به روش‌های گوناگون، مربوط به بخشی از دستور زبان است که به آن صرف<sup>۳</sup> می‌گویند. علم صرف یا ساختواژه با ساخت واژگان زبان سروکار دارد.

علم صرف، به دو زیرشاخه‌ی تصریف<sup>۴</sup> و اشتقاق<sup>۵</sup> تقسیم می‌شود. به عقیده‌ی ایران کلباسی (۱۳۷۱)، صرف تصریفی به بخشی از کلمه می‌پردازد که به نقش نحوی آن تعلق دارد؛ ولی صرف اشتقاقی، خود کلمه را بدون هیچ‌گونه صحبت از نقش آن مورد مطالعه قرار می‌دهد. در مقاله‌ی حاضر، ساخت اشتقاقی واژه‌های فارسی - البته نوع خاصی از آن‌ها - بدون توجه به نقش‌های نحوی که در جمله می‌گیرند، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

## واژه‌سازی یا صرف اشتقاقی

در صرف اشتقاقی، خود کلمه بدون هیچ‌گونه صحبتی از کارکرد نحوی آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این نوع از صرف، صحبت از خود واژه و طریقه‌ی ساختن آن است؛ به عنوان مثال، کلمه‌ی

میهمان‌خانه را در نظر بگیرید. هرگاه بگوییم که این کلمه، کلمه‌ای مرکب است که از ترکیب دو واژه‌ی میهمان به اضافه‌ی خانه درست شده است، کلمه‌ی تازه را از دیدگاه صرف اشتقاقی مورد بحث قرار داده‌ایم.



از شعر و نثر بود؛ دیروز و امروز با نمونه‌هایی از تاریخ بیهقی و نثر جلال‌آل احمد و شعر رودکی و حتی نیما! همین بود که به اندازه‌ی قاعده استثنا داشتیم؛ بی‌آن که این تأمل و درنگ باشد که شعر، آن‌گاه شعر است که از هنجارهای موجود بگذرد و به هنجارمندی‌های فراهنجار برسد؛ شعر، دریاست و دریا را در انگشتانه‌های کوچک پیمودن، خویشتن فرسایی و بیهودگی است. حتی ساخت‌های کهن نثر را در کنار نثر امروزی نشانیدن و به یک‌گونه خواندن و راندن، ناروا و ناسزا است.

سرِ نشتر زدن به زخم‌های کهنه و جدال‌های کهن نداریم. هرچه هست این شماره، ویژه‌نامه‌ی دستور است و به سنت شماره‌های پیشین، عمده‌ی مقالات را به خود اختصاص داده است. هرچند پیش از این نیز، به تناوب، مقاله یا مقاله‌هایی در هر شماره، در حوزه‌ی دستور داشته‌ایم و صاحب‌نظران و دستوران‌دیشان، در تعمیق مباحث دستوری یا بسط و گسترش مسائل دستور جدید نقد و نظرها داشته‌اند.

تردیدی نیست که گره‌های ناگشوده و ساحت‌های ناپیموده، در قلمرو دستور فراوان است؛ چراکه زبان پدیده‌ای ایستا نیست و رمز و رازهای زبان اندک نیستند تا آسان‌یاب و سهل و دست‌یافتنی باشند؛ از این گذشته زبان چون علوم دقیق و محض نیست که عمده‌ی قواعد و قوانین آن همگانی و همه‌زمانی باشد. زبان در حوزه‌ی علوم انسانی است و این حوزه همچون دیگر حوزه‌های علوم انسانی سرشار چند و چون‌ها و اما و اگرها و استثناهاست.

مقاله‌های این شماره یکسر دستوریند تا شماره‌های بعد چه دستور فرمایید و چه مقالاتی برسد و چه ویژه‌نامه‌ای را دستور فرمایند. هرچه باشد تکاپوی ما، تداوم این ویژه‌نامه‌هاست تا در هر ساحتی، مجموعه‌ای از بحث‌های سخته و ساخته، به مدد هم بیابند و یک‌جا و یک‌باره تکلیف مخاطبان عزیز را با یک مقوله روشن کنند. خوش‌بختانه و شرمسارانه باید گفت: مقالات رسیده آن قدر فراوانند که ظرف اندک و ظرفیت محدود ما گاه تا دو سال در صف و نوبت و چشم‌انتظاریشان می‌کشاند.

لطف و عنایت و حمایت مدیر مسئول اگر نبود، چاپ ویژه‌نامه‌ها مشکل بود و ناممکن. اکنون که این ویژه‌نامه در افق نگاه آفتاب‌آشنای شما، طالع می‌شود، چشم آن داریم که همت بدرقه‌ی راهمان کنید و دستگیرمان باشید تا کاری بایسته‌تر را رقم بزنیم؛ چرا که:

فیض روح القدس از باز مسدود فرماید

دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد

## ۲- پیشینه‌ی مطالعاتی ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی

۱-۲- آندرسن<sup>۱</sup> (۱۹۴۱)

آلفرد آندرسن زبان‌شناس روسی در سال ۱۹۴۱ در «نحو مختصر زبان فارسی ادبی معاصر» جملات غیرشخصی را به سه دسته تقسیم می‌کند<sup>۲</sup> (وی این جملات را جملات بی‌شخص می‌نامد):

گروه اول جملات بی‌شخصی هستند که از به کارگیری اشکال فعلی فاقد شخص، نظیر «باید»، «بایست»، «شاید»، «شایست»، «نمی‌توان» و «نمی‌شود»، همراه با مصادر مرخم به وجود می‌آیند. (۱) الف) باید دید.

ب) نمی‌توان فهمید. گروه دوم جملات بی‌شخصی هستند که از لحاظ ساختمانی، جملات اسمی بوده، پردازهی (منظور از پردازه همان قسمت اسمی گزاره‌های اسمی است) آن‌ها را کلماتی از قبیل «معلوم»، «روشن»، «یقین» و... تشکیل می‌دهد، پس از این جملات الزاماً یک جمله‌ی پیرو خواهد آمد:

(۲) الف) معلوم است که چنین امری رخ نخواهد داد.

ب) یقین است که این‌طور نخواهد شد.

آندرسن، گروه سوم جملات بی‌شخصی را جملاتی می‌داند که شامل افعالی نظیر: «آمدن»، «رفتن»، «رسیدن» و... می‌باشند. در ادامه‌ی این ترکیبات نیز معمولاً ذکر یک جمله‌ی پیرو و نهادی الزامی است.

(۳) الف) تصور می‌رود که دوست شما امروز از سفر باز خواهد گشت.

ب) به نظر می‌رسد که او قادر به درک این مسئله نیست.

۲-۲- نازار ساموئیلوویچ پی‌سیکوف (۱۹۵۹)

پی‌سیکوف در کتاب «مسائل نحو زبان فارسی» جملات بی‌شخص را به سه دسته تقسیم می‌کند (همان، ص ۱۷۰):

دسته‌ی اول همانند دسته‌ی اول آندرسن (۱۹۴۱) است. دسته‌ی دوم شامل برخی افعال عادی و شخص‌دار مانند: «شدن»، «داشتن» و «خواستن» است که گاهی در شکل بی‌شخص استعمال شده، اشکالی نظیر جملات زیر را به وجود می‌آورند که می‌توانند هسته‌ی اصلی جملات بی‌شخص را تشکیل دهند؛ مانند:

(۴) الف) خوب شد...

ب) عیب ندارد...

ج) نمی‌خواهد [در معنای لازم نیست]...

دسته‌ی سوم اشکال ویژه با ساختمانی نظیر جملات زیر می‌باشند:

(۵) الف) سردم شد.

ب) گریه‌اش گرفت.

پی‌سیکوف متذکر می‌شود که در این‌گونه جملات «امکان به کار بردن نهاد» وجود دارد؛ به عنوان مثال «من سردم شد». (همان، ص ۱۷۱).

۳-۲- نکستن<sup>۳</sup> (۱۹۷۸)

نکستن در کتاب «درآمدی بر دستور زبان فارسی» این جملات را به عنوان نمونه‌هایی از ساخت غیرشخصی ارائه می‌نماید<sup>۴</sup>: (۶) الف) از آن خوشم می‌آید.

ب) از کار شما خوشش نمی‌آید. نکستن معتقد است که فاعل این جملات بی‌یست ضمیری به کار رفته پس از «خوش-» یعنی: «م» و «ش» می‌باشد و فعل دارای یک مفعول حرف اضافه‌ای است. در مثال فوق «از آن» و «از کار شما» مفعول‌های حرف اضافه‌ای هستند. (با حرف اضافه‌ی «از») (همان).

وی «خواب آمدن» و «خواب بردن» را در ردیف این ساخت‌ها می‌داند و «خوش گذشتن» را در زمره‌ی یکی از مهم‌ترین ساخت‌های غیرشخصی به حساب می‌آورد؛ ساختی که فاعل آن با حرف اضافه‌ی «به» همراه می‌شود (همان، ص ۱۳۳): (۷) - به من خیلی خوش گذشت.

۴-۲- شفائی (۱۹۸۳)

شفائی جملات بدون شخص را از نظر سیر تکامل تاریخی بررسی نموده، آن‌ها را به دو گروه عمده تقسیم می‌نماید (همان، صص ۱۷۷-۱۷۴):

### گروه اول:

#### جملات بی‌شخص اصیل فارسی

در این گروه از جملات در اصل، نهاد وجود داشته است ولی این نهاد در جریان تحولات ساختمانی و معنایی رنگ باخته، جلای گرامری خود را از دست داده است و دیگر شناخته نمی‌شود. بزرگ‌ترین دلیل وجود نهاد مخفی در این جملات آن است که آن‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند نهادی دیگر بپذیرند و حتی اگر این نهاد در شکل یک فراکرد پیرو نهادی هم باشد، باز نمی‌تواند جایی در ساخت نحوی آن‌ها بیابد

(همان، ص ۱۷۴):

(۸) باید رفت.

(۹) به انبوه زخمی بیاید زدن

سپه را همه پیش باید شدن

(فردوسی)

شفائی، علاوه بر اشکال منجمد فعل «بایستن» اشکال منجمد افعال «شایستن» و «توانستن» و فعل کمکی «شدن» را نیز در این زمره قرار می‌دهد:

(۱۰) الف) نشاید گفت...

ب) می‌توان رفت...

ج) نمی‌شد تشخیص داد...

(۱۱) توان به حلق فرو بردن استخوان

درشت

ولی شکم بدر چون بگیرد اندر ناف

(سعدی)

شفائی از دسته‌ی دیگری از جملات

بی‌شخص اصیل فارسی نیز نام می‌برد که در آن‌ها سه عنصر اساسی زیر وجود دارد (همان):

۱- برخی افعال مشخص فارسی از قبیل: آمدن، گرفتن، شدن و...

۲- بعضی اسامی و صفات مشخص از قبیل: حیف، بد، خوش، خواب، مات، لج، خنده، چندی، سرد، گرم و...

۳- یک ضمیر متصل مفعولی که به اسامی بالا متصل می‌شود و به همراه افعال فوق می‌آید.

(۱۲) الف) بدم می‌آید.

ب) حیفش آمد.

در تمامی مثال‌های این گروه، بدون استثنا می‌توان یک جانشین شخصی موافق با بی‌بست در ابتدای جمله ذکر کرد و در واقع وجود این ویژگی را ملاک تشخیص این گروه می‌داند:

(۱۳) الف) (من) بدم آمد.

ب) (تو) لجت گرفت.

شفائی می‌نویسد، این ضمائر بدون شک

نهاد نیستند؛ زیرا فعل با آن‌ها مطابقت ندارد. این جانشین‌ها در واقع شکل دیگر همان بی‌بست‌ها هستند که برای برجسته‌سازی آن بی‌بست به کار می‌روند.

### گروه دوم:

#### اشکال بی‌شخص از جملات

#### بی‌شخص

زیرگروه اول: در این دسته از جملات بعضی افعال یا ترکیب‌های فعلی در شکل سوم شخص مفرد، عضو عمده‌ی جمله‌ی بی‌شخص را تشکیل داده، فاقد نهاد هستند و خود آن‌ها نیز پایه‌ی یک جمله‌ی مرکب وابسته می‌باشند. (همان، ص ۱۷۸):

(۱۴) الف) به نظر می‌رسد که مطلب به

قدر کافی روشن شده

باشد.

ب) تصور می‌رود که به زودی

برادرم از سفر برگردد.

این گونه جملات را فقط در صورت به کار رفتن در نقش یک فراکرد پایه می‌توان اشکال بی‌شخص از جملات بی‌شخص نامید و اطلاق فعل بی‌شخص به آن‌ها میسر نیست؛ چرا که این افعال می‌توانند در صورت استعمال مجزا و منفرد، گزاره‌های جملات ساده [دارای نهاد و گزاره] باشند (همان):

(۱۵) الف) از دور، سواد آبادی به نظر

می‌رسد.

ب) نتیجه‌ی آزمایش، فردا

معلوم می‌شود.

زیرگروه دوم: زیرگروه دوم شباهت لفظی و معنایی زیادی به زیرگروه اول دارد. این زیرگروه معمولاً شامل اسامی مجردی است که همراه با یک رابط گزاره‌ای (است، بود، می‌باشد و...) در نقش فراکرد پایه به کار می‌روند، مانند: بدیهی است که... معلوم بود که...، حیف است که... و... به اعتقاد شفائی، این فراکرد پایه باید فاقد نهاد باشد و

فراکرد پیرو جانشین نهاد غیر موجود می‌گردد (همان، ص ۱۷۹):

(۱۶) راست است که دنیا وفا ندارد.

اعضای این دسته را نیز به طور بسیار مشروط فقط در صورت به کار رفتن در نقش فراکرد پایه می‌توان اشکال بی‌شخص نامید.

#### ۲-۵- کریمی

کریمی (۱۳۷۰) افعالی مانند «به نظر رسیدن»، «امکان داشتن» و «احتمال داشتن» را افعال غیرشخصی نامیده، (کریمی ۱۹۹۰، صص ۱۷۶-۱۷۵):

(۱۷) الف) ما ممکنه [که کتابارو به

سازان بدیم]

به عقیده‌ی وی این دسته از افعال در واژگان<sup>۲</sup> به صورت افعال بدون فاعل نشان‌دار شده‌اند و به همین دلیل جایگاه فاعل در هر سطحی از اشتقاق دستوری خالی می‌ماند (همان).

کریمی مثال‌های زیر را به عنوان نوع دیگری از ساخت‌های بدون فاعل مطرح می‌سازد و آن‌ها را مشابه مثال‌های (۱۷) می‌داند (کریمی ۱۹۹۰، ص ۱۷۷):

(۱۸) الف) سرده.

ب) من سرده.

کریمی معتقد است که در این ساخت‌ها فعل سوم شخص مفرد است، فاعل آشکار وجود ندارد و فعل قادر به اعطای حالت مفعولی نمی‌باشد (همان).

وی افعال دیگری از این نوع را نیز مطرح می‌کند:

سرد شدن/ بودن؛ گرم شدن/ بودن؛

خسته شدن/ بودن؛ گرسنه شدن/ بودن؛

درد گرفتن.

وی افعال ذکر شده‌ی بالا را از گروه دیگری از افعال بدون فاعل در زبان فارسی جدا می‌سازد؛ یعنی افعالی که وجود یک گروه حرف اضافه‌ای پیش از خود را مجاز

می شمارند (همان):

(۱۹) الف) من از سپیده خوشم می آد.  
ب) من سپیده رو ازش خوشم می آد.  
کریمی علاوه بر فعل «خوش آمدن» فعل  
«لج گرفتن» را نیز در این دسته معرفی می کند  
(همان).

### ۷-۲- گیوی و انوری<sup>۱</sup> (۱۳۷۳)

گیوی و انوری در کتاب «دستور زبان  
فارسی ۱» ساخت‌هایی نظیر: خوشم آمد،  
سر دم است، غصه‌ام شد و... را «فعل‌های  
لازم یک شخصه» نامیده و در تعریف این دسته  
از افعال می نویسند:

«فعل لازم یک شخصه، فعلی است که  
نمی‌تواند مفعول داشته باشد و فقط به صورت  
سوم شخص به کار می‌رود و به جای شناسه،  
ضمیر متصل م، ت، ش، مان، تان، شان،  
شخص فعل را نشان می‌دهد.

فعل‌های لازم یک شخصه، اغلب با  
فعل‌های ساده‌ی «آمدن»، «بودن»، «شدن»،  
«گرفتن»، «بردن»، «زدن» و «است» و  
مشقات آن ساخته می‌شوند، مانند:  
(۲۰) الف) خوش آمدن؛ حیف آمدن  
← خوشم آمد، حیفم آمد.

ب) غصه شدن ← غصه‌ام شد.  
ج) خنده گرفتن ← خنده‌ام گرفت.

### ۸-۲- ارزنگ (۱۳۷۳)

ارزنگ در کتاب «دستور زبان فارسی  
امروز» جملات قالبی غیرشخصی را به سه  
دسته تقسیم می‌کند (همان، ص ۴۲):

i) جمله‌هایی که همراه با ضمیر پیوسته‌ی  
حذف‌ناپذیر هستند.

(۲۱) الف) خنده‌اش گرفت. ← او  
خنده‌اش گرفت.

ب) گریه‌ام گرفت. ← من  
گریه‌ام گرفت.

ارزنگ همکردهای معروفی چون

«گرفتن»، «آمدن»، «بردن» و «شدن» را در

این نوع ساخت معرفی می‌کند.

ii) جمله‌هایی که همراه با ضمیر پیوسته‌ی  
حذف‌پذیر هستند و با سوم شخص مفرد فعل  
«بودن» و «شدن» ساخته شده‌اند:

(۲۲) الف) سردم است.

ب) دیرم شد.

iii) جمله‌هایی که با ضمیر همراه نیستند  
و فعل آن‌ها به صورت سوم شخص مفرد  
می‌آید، ولی این شناسه نهاد مشخصی را  
نمی‌رساند:

(۲۳) الف) ابر شد.

ب) ابر است.

ج) خواهشمند است.

### ۹-۲- قمیسی<sup>۱</sup> (۱۳۶۶)

قمیسی (۱۹۹۶) در توصیف  
ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی  
می‌نویسد:

این ساخت‌ها دارای یک فاعل تجربه‌گر  
هستند که به واسطه‌ی یک پی‌بست ضمیری  
بر روی عنصر پیش از فعل (اسم، صفت)  
نشان داده می‌شود و حالت برای یا اضافی<sup>۱</sup>  
می‌گیرد. در این ساخت، فعل همواره دارای  
مطابقه‌ی سوم شخص مفرد است. اغلب این  
ساخت‌ها دارای یک همتای قاعده‌مند (یا  
شخصی) می‌باشند. مثال‌های زیر را در نظر  
بگیرید (همان، صص ۲۷۷-۲۷۶):

(۲۵) الف) خوابیدم.

ب) خوابم آمد.

(۲۶) الف) اونو دوست داشت.

ب) از آن خوشش آمد.

قمیسی معتقد است که در جملات (ب)  
از مثال‌های فوق، فاعل تجربه‌گر همان  
واژه‌بست ضمیری است (همان).

قمیسی در ادامه به ساخت جملاتی اشاره  
می‌کند که شامل یک ساخت غیرشخصی و  
یک فاعل آشکار می‌باشند (همان، صص

۲۸۲-۲۸۱):

(۲۷) الف) من از آن خوشم آمد.

ب) برادر رضا از تهران خوشش  
آمد.

قمیسی معتقد است که به هنگام تظاهر  
آشکار فاعل، فاعل الزاماً بایستی در ابتدای  
جمله قرار گیرد و هم مرجع با پی‌بست  
ساخت غیرشخصی در نظر گرفته شود. فعل  
با فاعل آشکار مطابقت ندارد و همچنان سوم  
شخص مفرد باقی می‌ماند.

قمیسی در مقاله‌ی «کنترل و مطابقت‌ی  
موضوعی» از ساخت غیرشخصی دیگری یاد  
می‌کند که از ترکیب فعل وجهی «باید» یا فعل  
کمکی «شدن» به علاوه ستاک یک فعل ساخته  
می‌شود<sup>۱</sup>:

(۲۸) الف) باید رفت.

ب) میشه رفت.

قمیسی معتقد است که این گونه  
ساخت‌ها عموماً با متمم یک بند واقع  
می‌شوند یا این که یک متمم بندی می‌پذیرند  
(همان، ص ۲۰):

(۲۹) الف) میشه گفت (که) [علی کتابو  
نخونده بود].

ب) میشه فهمید (که) [کی درس  
خونده].

### ۱۰-۲- دبیر مقدم (۱۳۷۶)

دبیر مقدم در مقاله‌ی «فعل مرکب در زبان  
فارسی» جملاتی چون مثال (۳۰) را مطرح  
می‌کند<sup>۱</sup>:

(۳۰) الف) خوشم آمد.

ب) خوابم آمد.

وی می‌نویسد: «این مثال‌ها جملات  
تمام و کمالی هستند که در آن‌ها جزء اسمی  
فاعل است و قاعده‌ی اجباری مطابقه‌ی فعل  
با فاعل در زبان فارسی نیز این اسم‌ها را به  
عنوان فاعل جمله مبنای مطابقت قرار می‌دهد.  
(۳۱) الف) خوشم آمد.

(ب) خوششان آمد.  
(۳۲) الف) خوشم می‌آید.  
(ب) خوششان می‌آید.

به نظر دبیر مقدم این مثال‌ها جملات متجمد، کلیشه‌ای و قالبی‌ای هستند. دبیر مقدم (۱۳۶۹) در مقاله‌ی «پیرامون «را» در زبان فارسی»، مثال‌های زیر را مطرح می‌سازد<sup>۱۳</sup>:

(۳۳) الف) (من) لجم گرفت.  
(ب) (من) خوشم آمد.

وی معتقد است که این جملات به ترتیب از ژرف ساخت‌های جملات مثال (۳۴) مشتق شده‌اند:

(۳۴) الف) لجم من گرفت.  
(ب) خوش من آمد.

بر این اساس تطابق فاعل و فعل بین گروه اسمی [لجم من]، [خوش من] و فعل صورت می‌گیرد و از این رو تکواژ (۳۴) به عنوان شناسه به انتهای فعل متصل می‌گردد.

### ۱-۱-۲- خانلری (۱۳۷۷)

خانلری در «تاریخ زبان فارسی» در مبحث فعل‌های ناگذرا می‌نویسد<sup>۱۴</sup>:

«فعل را از این نظر که اثر آن از فاعل بگذرد و به مفعول برسد یا تنها متوجه فاعل باشد، به دو نوع متعدی (گذرا) و لازم تقسیم می‌کنند و فعل گذرا دو صورت دارد که یکی را معلوم و دیگری را مجهول می‌خوانند.»

خانلری نوع سوم از فعل را در زبان فارسی در نظر می‌گیرد که به ظاهر «گذرا» است یعنی مفعول می‌پذیرد اما این مفعول ظاهری در معنی فاعل می‌باشد. در این گونه افعال شناسه (جزء صرفی که بر شخص دلالت می‌کند) وجود ندارد و فعل همیشه سوم شخص مفرد است و به جای شناسه، ضمیر مفعولی جدا یا پیوسته به کار می‌رود. این ضمیر از نظر دستوری مفعول به حساب می‌آید اما از جنبه‌ی معنوی یا منطقی جانشین

نهاد (یا فاعل) جمله می‌باشد\* (همان).  
(۳۵) وی را خوش آمد.

(سک ۴؛ ص ۲۸۶)  
خانلری درباره‌ی فعل‌های ناگذر امروزی می‌نویسد: «شماره‌ی این فعل‌ها در فارسی رایج امروز بسیار است و برای بعضی از آن‌ها در آثار ادبی کهن مثالی نیافته‌ام.» وی مثال‌های زیر را در این مبحث ارائه نموده است:

(۳۶) الف) سردم است، سختم بود،

بسم بود و...

(ب) غصه‌ام شد، گرسه‌ام شد و...

(ج) خوشم آمد و...

(د) خنده‌ام گرفت و...

(ه) خوابم برد، ماتم برد و...

(و) خشکم زد، ماتم زد و...

خانلری در مبحث فعل‌های ناقص (همان، ص ۳۴۸) از دسته‌ی دیگری از افعال به نام افعال ناقص یا غیرشخصی یاد می‌کند و آن‌ها را به دو زیردسته تقسیم می‌نماید:

(i) دسته‌ی اول افعال هستند که همه‌ی صیغه‌های ششگانه‌ی آن‌ها کاربرد ندارد؛ مانند: «بایستن»، «شایستن»، «زییدن»، «سزیدن» و «برازیدن».

(ii) دسته‌ی دوم افعال هستند که موارد استعمال آن‌ها به شخص معینی نسبت داده نمی‌شود؛ مانند: «توانستن». (۳۷) خدای را باید پرستیدن.

(بلمعی، ص ۲۲۱)

(۳۸) استخوان عقیقه را نباید شکست.

(کت، ص ۲۵۳)

(۳۹) بر آب نیل گذر نمی‌توان کردن.

(سفر، ص ۶۰)

### ۱-۲-۲- واحدی<sup>۱۵</sup> (۱۹۹۶)

واحدی (۱۹۹۶) در بخش چهارم رساله‌ی دکتری خود گونه‌ی جدیدی از جملات غیرشخصی را معرفی می‌نماید:

(۴۰) به مردم بی‌گناه حمله شد.  
به عقیده‌ی واحدی ساخت‌هایی چون (۴۰) شبیه ساخت‌های غیرشخصی در زبان فرانسه و مجهول‌های غیرشخصی در آلمانی و هلندی می‌باشد؛ با این تفاوت که در این زبان‌ها جایگاه فاعل با یک عنصر جاپرکن<sup>۱۶</sup> و ازگانی و یا با یک عنصر جاپرکن خنثی پر می‌شود، در حالی که جایگاه فاعل در مثال مذکور خالی است. وی فعل «شدن» را در زبان فارسی یک فعل نامفعولی می‌داند؛ یعنی فعلی که در زیرساخت تنها یک مفعول درونی می‌پذیرد و جایگاه فاعل آن خالی است. واحدی «حمله» را در مثال فوق مفعول درونی فعل «شدن» در نظر می‌گیرد و جایگاه فاعل را خالی می‌داند. وی با استناد به این که این‌گونه ساخت‌ها را تحت عنوان مجهول می‌شناسند، نام «مجهول غیرشخصی» را برای این‌گونه جملات برمی‌گزیند.

### ۳- طبقه‌بندی دیگری از ساخت‌های غیرشخصی

با بررسی مطالعات انجام شده بر روی ساخت غیرشخصی در زبان فارسی به این نتیجه می‌رسیم که هیچ‌یک از طبقه‌بندی‌های ارائه شده جامع و مانع نیستند؛ بنابراین با عنایت به نقطه‌نظرات تمامی زبان‌شناسانی که در بخش (۲) از آنان یاد شد، سعی خواهیم کرد یک طبقه‌بندی جدید ارائه دهیم که نقطه ضعیف یاد شده را تا حد امکان از بین ببرد. در این راستا ارائه‌ی یک تعریف کلی از ساخت غیرشخصی ضروری به نظر می‌رسد.

تعریف: ساخت غیرشخصی در زبان فارسی به جملاتی اطلاق می‌شود که فاقد فاعل موضوعی (یعنی گروه اسمی که نقش معنایی بپذیرد) باشند. شکل ساخت وازی فعل در این ساخت‌ها مشابه صیغه‌ی سوم شخص مفرد است، اما بر شخص معینی



دلالت ندارد.

ساخت های غیر شخصی را بر اساس ساخت صرفی فعل و رابطه ی آن با سایر اجزاء جمله به چهار دسته ی اصلی تقسیم می کنیم که برخی از این دسته ها خود دارای چند زیردسته می باشند.

### ۱-۳- ساخت های غیر شخصی ارتقا<sup>۱۷</sup>

این دسته از ساخت ها متشکل از یک بند پایه و یک بند پیرو می باشند. بند پایه ی این ساخت ها را در برخی موارد فعلی تشکیل می دهد که عده ای از زبان شناسان سهیلی (۱۹۷۶) و حاجتی (۱۹۷۷)) آن را به جهت برخی شباهت هائی که با فعل ارتقا در زبان انگلیسی دارد، فعل ارتقا نامیده اند؛ از جمله می توان به فعل های «به نظر رسیدن/ آمدن»، «گمان رفتن»، «احتمال داشتن»، «امکان داشتن» و... اشاره نمود. شایان ذکر است که افعال ارتقا در زبان انگلیسی در زیرساخت خود فاقد فاعل هستند و یک بند مصدری در جایگاه مفعول درونی (مستقیم) آن ها قرار دارد؛ بنابراین در روساخت به دلایل نحوی فاعل بند مصدری (متممی) به جایگاه خالی فعل اصلی (ارتقا) حرکت می کند. همچنین در مواردی نیز فعل بند پایه ی ساخت های غیر شخصی ارتقا یک مسند مرکب است که از ترکیب یک اسم یا صفت به علاوه ی فعل ربطی ساخته می شود و همانند افعال ارتقا عمل می کند. ساخت های غیر شخصی ارتقا به این دو دسته تقسیم می شوند:

### ۱-۱-۳- ساخت های غیر شخصی شامل

#### یک فعل ارتقا<sup>۱۸</sup>

(۴۱) الف) به نظر می آید (که) بچه ها ناراحت هستند.

ب) تصور می رود (که) چنین امری امکان پذیر باشد.

در مثال های (۴۱) بند پایه یک ساخت

غیر شخصی است که تنها از یک فعل ارتقا شکل می گیرد. این دسته از ساخت های غیر شخصی الزاماً متمم بندی می پذیرند. تعداد افعال ارتقا در زبان فارسی محدود است (ر. ک. به ضمیمه ی ۱).

### ۲-۱-۳- ساخت های غیر شخصی با

#### مسند مرکب<sup>۱۹</sup> (اسم/ صفت + فعل ربطی)

مثال های زیر معرف ساخت غیر شخصی با مسند مرکب هستند:

(۴۲) الف) معلوم است که چنین امری

رخ نخواهد داد.

ب) یقین است که این گونه

نخواهد شد.

همان طور که قبلاً نیز گفته شد، این دسته از ساخت های غیر شخصی از ترکیب یک اسم یا صفت به علاوه ی یک فعل ربطی (غالباً فعل «بودن») ساخته می شوند، این دسته از ساخت ها نیز مانند افعال ارتقا عمل می کنند، فاعل نمی پذیرند و جز در موارد اندک یک متمم بندی می پذیرند. اسامی یا صفات شرکت کننده در این ساخت ها از لحاظ معنایی وجه تشابه دارند و کلمات خاصی را چون «یقین»، «معلوم»، «راست»، «واضح» و... شامل می شوند. این دسته از ساخت های غیر شخصی نیز تنوع چندانی ندارند.

### ۲-۲-۳- ساخت های غیر شخصی مرخم

وجه تسمیه ی این دسته از آن جهت است که این دسته از ساخت ها به ظاهر از ترکیب یک فعل وجهی یا کمکی (باید، می توان، میشه) با یک مصدر مرخم تشکیل می شوند. این نام گذاری، یک نام گذاری قراردادی است.

مثال های زیر معرف این ساخت هستند:

(۴۳) الف) باید رفت.

ب) میشه فهمید.

ج) می توان گفت.

عموماً این دسته از ساخت های غیر شخصی یک بند متممی می پذیرند و همان طور که از ظاهر جمله برمی آید، فاقد فاعل آشکار و مشخص هستند. لازم به ذکر است که فعل «می توان» بیشتر در صورت نوشتاری زبان فارسی رایج است و در صورت گفتاری اغلب «میشه» به معنای «می توان» به کار می رود. برای استفاده از مصدرهای مرخم در این ساخت محدودیتی وجود ندارد؛ لذا این ساخت از تنوع زیادی برخوردار است.

### ۳-۱-۳- ساخت های غیر شخصی قالبی

این دسته از ساخت های غیر شخصی توجه بسیاری از دستورنویسان و زبان شناسان را به خود معطوف ساخته و محل مباحث زبان شناختی بسیار است. علت نام گذاری فوق این است که این گونه جملات دارای ساخت و قالب مشخص می باشند. این دسته از ساخت ها متشکل از یک گروه فعلی با فرمول زیرند:

جزء غیر فعلی (صفت / اسم) + پی بست  
+ جزء فعلی (همکرد)

معروف ترین همکردهای شرکت کننده در این ساخت همکردهای زیر است:

«شدن»؛ «آمدن»؛ «بودن»؛ «رفتن»؛  
«گرفتن»؛ «بردن»؛ «زدن».

مثال های زیر معرف ساخت غیر شخصی قالبی می باشند:

(۴۴) الف) - دیرم شد.

ب) - درد آمد.

ج) - سر دمه.

### ۳-۲-۳- مجهول های غیر شخصی<sup>۲۰</sup>

در زبان فارسی ساخت هایی وجود دارد که فرم ظاهری آن ها به شکل مجهول (اسم + شدن) است اما در واقع مجهول نمی باشند؛ زیرا در زیرساخت خود فاقد

## نتیجه‌گیری

در این مقاله با مروری بر ادبیات موجود درباره‌ی ساخت‌های غیرشخصی، دسته‌بندی جدیدی از این ساخت‌ها ارائه گردید. بر اساس این طبقه‌بندی جایگاه فاعل در همه‌ی دسته‌ها خالی می‌باشد و اگرچه شکل ظاهری فعل آن‌ها مشابه صیغه‌ی سوم شخص مفرد است، اما بر شخص خاصی دلالت نمی‌کند.

مجهول غیرشخصی را برای آن انتخاب می‌کند. برای این ساخت‌ها فرمول زیر را می‌توان ارائه نمود:

مفعول برای (pp) + اسم + شد  
این مثال‌ها، ساخت غیرشخصی مجهول را در زبان فارسی نشان می‌دهند:  
(۴۵) الف) به ایران حمله شد.  
ب) صد میلیون ریال به مردم سیل زده کمک شد.

مفعول مستقیم هستند. این ساخت‌ها فاعل ظاهری (آوایی) و فاعل نهانی تماتیک (pro) ندارند و در رو ساخت آن‌ها تنها یک مفعول برای دیده می‌شود. فعل این ساخت‌ها (شدن) که با اسامی مختلف ترکیب شده، مجموعه‌ای از افعال ترکیبی را به وجود می‌آورد. واحدی (۱۹۹۶) این ساخت‌ها را نوعی ساخت غیرشخصی می‌نامد. وی آن‌ها را مشابه مجهول‌های غیرشخصی از زبان‌های آلمانی و هلندی دانسته و نام

زبان فارسی. انتشارات توس. چاپ سیزدهم. تهران.  
۱۰. واحدی لنگرودی، محمد مهدی. ۱۳۷۷. بناخت‌های فعلی مجهول یا «شدن» در زبان فارسی. مدرس، شماره ۷. صص ۷۹-۷۵ انتشارات تربیت مدرس.

۱۳. شفاتی (۱۹۸۲، ص ۱۰۸) مصدر بدون فاعل را مصدر مرخم می‌داند و معتقد است که مصدر مرخم در فارسی غالباً همانند اسم استعمال شده و در جمله عهده‌دار نقش اسمی می‌گردد مثال: کشاورزان کشت بهاره را شروع کردند. (کشت: اسم - متمم بی واسطه).  
21. Impersonal passive

۱۳. دبیر مقدم، محمد. ۱۳۶۹. پیرامون «راه» در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هفتم، شماره اول. ص ۱۲۰.

۱۴. ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۷۷. تاریخ زبان فارسی. جلد دوم. چاپ ششم. انتشارات فردوس. ص ۱۷۶.

۱۵. جهان‌پناه تهرانی در مقاله «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی در زبان فارسی امروز» پس از مطرح کردن این تعریف خانلری می‌نویسد: «شماره این فعل‌ها در فارسی رایج امروز بسیار زیاد است و ما ناگزیر باید شکلی برای مصدر آن‌ها انتخاب کنیم: در برخی موارد در لغت‌نامه دهخدا و نیز فرهنگ معین (- کسی را) نظیر، «مورمور شدن کسی را» دیده می‌شود. «جهان‌پناه تهرانی برای مصدر این گونه افعال شکل «خواب (ضمائم متصل اضافی) + بردن»، «مورمور (ضمائم اضافی) + شدن» و «یا» مورمور (م، ت، ش، مان، تان، شان) + شدن» را پیشنهاد می‌کند (سیمین دخت جهان‌پناه تهرانی، ۱۳۶۳، ص ۶۹).

15. Vahedi - Langerudi, Mohammad - Mehdi. 1996. The syntax, Semantics and Argument Structure of complex predicates in modern farsi. ph. D. Dissertation. University of Ottawa.

16. Expletive  
17. raising  
18. raising verb  
19. Complex predicate

زیرنویس  
۱. ارژنگ، غلامرضا. ۱۳۷۴. دستور زبان فارسی امروز. نشر قطره. تهران. صص ۲۴-۲۵.

2. A. Anderson  
۳. شفاتی، احمد. ۱۳۶۳. مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین، تهران. صص ۱۶۹-۱۶۸.

4. Thackston  
5. Thackston, jr, M. 1978. An Introduction to Persian. The Soroush press. Tehran. P. 132.

۶. کریمی، سیمین. ۱۳۷۰. نقدی بر مقاله «پیرامون راه در زبان فارسی». زبان‌شناسی، ۸. شماره ۱ و ۲. ص ۲۲.

7. Lexicon  
۸. احمد گیبوی، حسن انوری، حسن. ۱۳۷۳. دستور زبان فارسی ۱. چاپ چهاردهم. انتشارات فاطمی. تهران. ص ۲۹.

9. Chomeshi, Jila. 1996. Projection and Inflection: A Study of Persian Phrase Structure. ph. D. Dissertation. University of Toronto. pp. 276.

10. Genitive  
11. Ghomeshi, Jila. 2001. Control and Thematic Agreement. Canada Journal of Linguistics. 46(1/2): 9-40. p. 19.

۱۲. دبیر مقدم، محمد. ۱۳۷۶. فعل مرکب در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال دوازدهم. شماره اول و دوم. صص ۲۸-۲۹.

۱۳. شفاتی، احمد. ۱۳۶۳. مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین. تهران.  
۱۴. کریمی، سیمین. ۱۳۷۰. نقدی بر مقاله «پیرامون راه» در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هشتم، شماره ۱ و ۲. صص ۴۱-۲۳.  
۱۵. ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۷۳. دستور

## Bibliography:

- Ghomeshi, Jila. 1996. Projection and Inflection: A study of persian phrase structure. ph. D. Dissertation. University of Toronto.
- Ghomeshi, J. and Massam, D. 1994. Lexical/ Syntactic Relations Without Projection. Linguistics Analysis. V. 24. Number 3-4. Seattle. pp. 175-217. 1980. Transitivity in Grammar and Discourse. Language. V. 56. Number 2. America. pp. 251-299.
- Karimi, Simin. 2000. A Minimalist Approach to Scrambling Evidence from persian.
- Thackston, Jr, M. 1978. An Introduction to persian. The Soroush Press. Tehran.
- Vahedi \_ Langerudi, Mohammad-Mehdi. 1996. The syntax, Semantics and Argument Structure of complex predicates in modern farsi. ph. D. Dissertation. university of ottawa.

## فهرست منابع فارسی:

- احمدی گیبوی، حسن، انوری. ۱۳۷۳. دستور زبان فارسی ۱. انتشارات فاطمی چاپ چهاردهم. تهران.
- ارژنگ، غلامرضا. ۱۳۷۴. دستور زبان فارسی امروز. نشر قطره. تهران.
- جهان‌پناه تهرانی، سیمین دخت. ۱۳۶۲. فعل‌های لحظه‌ای و تداومی در زبان فارسی امروز. مجله‌های زبان‌شناسی. سال اول. شماره دوم.
- دبیرمقدم، محمد. ۱۳۶۹. پیرامون «راه» در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هفتم. شماره اول.
- دبیرمقدم، محمد. ۱۳۷۶. فعل مرکب در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال دوازدهم. شماره اول و دوم.
- شفاتی، احمد. ۱۳۶۳. مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین. تهران.
- کریمی، سیمین. ۱۳۷۰. نقدی بر مقاله «پیرامون راه» در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هشتم، شماره ۱ و ۲. صص ۴۱-۲۳.
- ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۷۳. دستور



# دروازه های زبان



❖ صمد مهمان دوست - شیراز

و ادبیات فارسی است و ۲۸ سال سابقه‌ی خدمت دارد و هم‌اکنون در مدارس شیراز و فسا مشغول تدریس است. جز تدریس، به تحقیق و پژوهش نیز مشغول است و مقالاتی از وی در مجلات محلی شیراز و رشد ادب فارسی و مجامع علمی چاپ و منتشر شده است. کتاب راحت جان وی درباره‌ی اندیشه‌های حافظ در دست چاپ است.

## عبارت‌های کلیدی

□ منظور از کنایه‌های جدید، کنایه‌هایی هستند که از واژه‌ها یا عناصر و عوامل زندگی امروزی ساخته شده‌اند.

□ برخی از این کنایه‌ها عناصری از زبان بیگانه در خود دارند ولی برخی دیگر بدون واژه‌های بیگانه تنها نشانی از زندگی امروز دارند.

□ تفاوت این کنایه‌ها با واژه‌های صرف بیگانه این است که واژه‌های صرف، سطح زبان را ولی کنایه‌هایی که در ساختارشان واژه‌ی بیگانه است؛ عمق زبان را آلوده می‌کنند.

□ تنها مرجعی که می‌تواند درباره‌ی سرشت و سرنوشت این کنایه‌ها تصمیم بگیرد، فرهنگستان زبان است.

صمد مهمان دوست (متولد ۱۳۳۲ - روستای جلیان از توابع فسا) کارشناس زبان

## چکیده

این مقاله به بررسی کنایه‌های تازه‌ای می‌پردازد که بر بستر زندگی نوین ساخته شده و عناصر و عوامل زندگی امروزی در ساخت و ساز آن‌ها سخت فعال است. نویسنده با گردآوری شماری از این گونه کنایه‌ها این پرسش را مطرح می‌کند که با آن‌ها چه باید کرد؟ آیا فرهنگستان می‌تواند به جای آن‌ها معادل یا برابری که پذیرش همگانی بیابد بیافریند؟ آیا زبان‌های دیگر جهان نیز به چنین دشواری‌ها گرفتار می‌آیند؟

از سوی دیگر برخی از این کنایه‌ها نشان از نیروی زایایی بسیار زبان فارسی دارند و ساخت و سازی که بر بستر زبان صورت گرفته، مایه‌ی غنا و توانمندی زبان شده است اما برخی دیگر از آن‌ها که همراه با واژه‌های بیگانه‌اند، موجب آلودگی زبان می‌شوند و باید برای آن‌ها فکری کرد.

## طرح مسئله

□ هنگام تماشای نمایشگاهی از آثار نقاشی یکی از بانوان هنرمند شیرازی، بحث در مورد سبک کار و شیوه‌ی نگاهشان به جهان پیش آمد و ایشان ضمن پاسخ به پرسش‌ها در مورد سبک خاصی - که چندی است دستمایه‌ی کار نقاشان ایران شده - گفتند: «این سبک سال‌هاست در غرب فایز بسته شده»

□ منتقد فیلم داشت درباره‌ی یکی از کارگردانان سینما سخن می‌گفت: «کارگردان خوبی است. با این‌که در فیلم‌هایش پیام‌های انسانی و اجتماعی دارد، معمولاً به فکر جیب تهیه‌کننده است و نگاهی هم به گیشه دارد.»

□ همکار نازنینم، آن روز پرسش را نیز با خود به مدرسه آورده بود. شباهت چشم‌گیر پرسش با او مایه‌ی آن شد که هر کدام از همکاران در این باره سخنی بگویند. در این میان یکی از همکاران گفت: «داغش نینم؛ فتوکپی باباشه، فتوکپی برابر اصل.»

□ می‌خواستیم به مهمانی برویم، بچه‌ها در کوچه منتظر ایستاده بودند و مرتب صدایم می‌زدند، اما من آماده نشده بودم. هنگامی به کوچه رسیدم که دیگر حوصله‌ی آن‌ها سررفته بود، پسر م گفت: «بابا تو هم که همیشه دقیقه‌ی نودی.»

بی‌گمان، خوانندگان گرامی منظور نویسنده را دریافته‌اند؛ سخن بر سر ورود و نفوذ کنایه‌های جدیدی است که از رهگذر دگرگونی در ساخت‌های گوناگون زندگی امروز پدید آمده و در گفتار و نوشتار مردم خود را نشان می‌دهد. منظور از کنایه‌های جدید آن است که در زندگی امروزی مردم ساخته شده و به زبان مردم راه یافته و یا در میان خواص رایج شده است؛ مانند نمونه‌های بالا.

بادقت در این کنایه‌ها عناصر و عوامل

زندگی امروزی را در آن‌ها سخت فعال می‌بینیم و زبایی و جنبش و حیات زبان زنده و بالنده را آشکارا احساس می‌کنیم. در برخی از این کنایه‌ها واژه یا اصطلاحی از زبان بیگانه وجود دارد، اما برخی دیگر هرچند با وام‌گیری از واژه‌های بیگانه ساخته نشده‌اند و همه‌ی ساختارشان خودی است؛ برآمده از همان عناصر و عواملی هستند که سازنده و پدیدآورنده‌ی زندگی نوین امروزند و آب‌خور و سرچشمه‌ی آن‌ها فرهنگ امروزی است.

این‌که زبان، برآمده از متن زندگی و بازتاب همه‌ی عناصر مادی و معنوی، واقعی یا خیالی است، سخن تازه‌ای نیست؛ زیرا نگاهی به هر گوشه و هر جزء سخن فارسی، خود نشان از تأثیرات و تأثرات مادی و معنوی دارد.

اگر روزگاری، ترکیب کنایه «آب‌ها از آسیاب افتاد» ساخته شده است، بی‌کم و کاست، برگرفته از محیطی بوده که آب و آسیاب و رابطه‌ی آن‌ها با هم، چنان آشکار بوده که برای فهم چنین کنایه‌ای، هیچ نیازی به توضیح درباره‌ی عناصر موجود نبوده است، اما نسل امروز برای شناخت چنین کنایه‌ای، بی‌گمان نیاز به توضیحات جنبی دارد که دلیل آن، دور شدن این عناصر و از میان رفتن رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر از متن زندگی ماست؛ به همین ترتیب پدیده‌های تازه - که سراسر زندگی ما را دربر گرفته‌اند - بر زبان اثر می‌گذارند و چنان که خواهید دید، زبان چه با پذیرش میهمان تازه وارد و چه با پی‌گیری جای پای آن، کار ساخت و ساز خود را پیش می‌برد.

البته هنگامی که در زبان معجزه‌ی خلق رخ می‌دهد، دیگر پای ادبیات به میان می‌آید و چنین است که امروزه این‌گونه ساخت و سازها که در زبان رخ داده - هرچند در برخی موارد به غنای ادبی زبان فارسی

افزوده - چون در شماری از آن‌ها برخی از عناصر زبان بیگانه وارد شده، به همین دلیل، از اصالت تهی است و حتی به موربانه‌ای می‌ماند بر پیکر ظریف زبان.

از آن‌جا که این کنایه‌ها بازتاب زندگی نوین‌اند؛ برخوردار از مفاهیمی هستند که می‌توانند دستمایه‌ی بررسی‌های جامعه‌شناختی و یا روان‌شناختی قرار بگیرد و از زاویه‌های دید گوناگون می‌توان درباره‌ی آن‌ها اندیشید. نویسنده در این مقاله با واگویی برخی از این کنایه‌ها، این پرسش را پیش می‌کشد که به راستی با آن‌ها چه باید کرد؛ زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم، این میهمان‌های تازه وارد بر بستری از نیازهای روزافزون ما پا بر گستره‌ی زندگی پیچیده و دگرگون‌شده‌ی ما گذارده‌اند؛ درحالی که تفاوت آن‌ها با میهمانان دیگر؛ یعنی واژه‌های صرف، در این است که این کنایه‌ها از مرحله‌ی خلق گذشته و چنان با عناصر تخیل قومی ما، گره خورده‌اند که ماهیت خودی پیدا کرده و اشکال کار نیز درست در همین جاست. به دیگر سخن، تکانه‌هایی که تمدن جدید به زندگی ما وارد کرده است؛ آن خواب مطلق را که در طول هزاره‌ها همه‌ی رگ و پی و اندام‌های مادی و معنوی زندگی ما را فر گرفته بود، از سرمان پرانده و جهان تازه‌ای در پیش رویمان پدیدار کرده است که ناچار شده‌ایم بر میانی بینش و شیوه‌ی زندگی و هم چنین لوازم و ابزارهای گوناگون آن گردن بنهیم و از این رهگذر عرصه‌ی زبان نیز به هیچ‌روی از این دگرگونی برکنار نمانده و تأثیرپذیری دستوری و ورود واژگان بیگانه به زبان فارسی، بیشترین نمود این دگرگونی است.

اما اکنون سخن بر سر ورود یا سرنوشت این گونه واژگان نیست، بلکه به ساخت دیگری از زبان نگرسته شده که فراتر از پذیرش صرف واژگان بیگانه است و آن،

ساخت و سازی است که در کارگاه آفرینش زبانی روی این واژه‌ها اجرا شده و آنان را به عنصری از زبان و ادبیات تبدیل کرده که ماهیت وجودی اش بسیار ژرف‌تر و فراگیرتر است؛ یعنی تصاویر و تجسماتی که زندگی نوین برای ما پدید آورده، به آسانی از دروازه‌های زبان گذشته و سطح و عمق آن را فرا گرفته است.

اگر ورود واژه‌های بیگانه به تنهایی سطح زبان را آلوده می‌کند، ساخت و آفرینش این ترکیب‌های کنایی به عمق زبان راه می‌یابد و جزو عناصر ماندگار زبان می‌شوند؛ زیرا عامل آفرینش، ویژگی زیبایی زبان را همواره زنده نگه می‌دارد و بر ذخیره‌های زبانی می‌افزاید و اگر عنصری از زبان جزو ذخیره‌های زبانی شد، دیگر راندن آن از زبان اگر نه ناشدنی - دست کم دشوار می‌شود.

روزگاری ورود واژه‌های اروپایی به زبان فارسی، مایه‌ی بیسم زبان پڑوهان و فارسی‌دوستان بود و فرهنگستان زبان فارسی با حرکت لاک‌پشتی خود در پی آن برآمد تا جای‌گزینی برای این‌گونه واژگان بیابد یا بسازد. به نظر می‌آید که اکنون این ترکیب‌ها و کنایه‌ها - چون برخوردار از ویژگی آفرینش هستند و از دروازه‌های زبان گذشته و به اندرونی آن راه یافته و ای بسا خود را چون عروسی هوش‌ریا نمایانده و سوگلی سخن بسیاری مدرسه‌رفته‌ها شده‌اند - با چنان سماجتی خود را در زبان جا کرده‌اند که نه تلاش برای بیرون راندن آن‌ها راه به جایی می‌برد و نه روشن است که بر سر آن‌ها چه باید آورد.

نمی‌دانم این را باید به بی‌دروپیکری زبان تعبیر کرد، یا نرمی و لطافت و نیروی آفرینشگری که ویژه‌ی زبان فارسی است، این‌گونه پذیرای چنین واژگان و ترکیب‌هایی می‌شود، اما آنچه انکارناکردنی است؛ آسیب‌های بنیادی است که از این رهگذر به

زبان و حتی به فرهنگ خودی وارد می‌آید. مشکل این‌جاست که اگر روزگاری زبان گفتار، خود یکی از پایگاه‌های نگهبانی از زبان فارسی بوده و در برابر یورش‌های بی‌جای فضل‌فروشان، دامن زبان را از آلودگی‌های بیگانه‌گرایی پاک نگاه داشته است، امروزه با دست‌ودل‌بازی، این‌گونه بر ورود چنین واژگانی آغوش گشوده و در کارگاه خلق و آفرینش به ساخت و ساز کنایه‌ها و اصطلاحاتی دست‌یازیده که دیگر امیدی به رخت‌بر بستن آن‌ها از زبان نیست. آسیب دیگری که این کنایه‌ها به زبان می‌زنند، بیرون راندن یا کم‌رنگ کردن بسیاری از کنایه‌های هم‌معناست که جزو زبان بوده و بر زمینه‌ای از اصالت زبانی و ملی ساخته شده و به کار می‌رفته‌اند؛ برای نمونه کنایه‌ی «انگشت‌نما بودن یا شدن» را داریم که تا همین چندین پیش به خوبی در گفتار و نوشتار به کار برده می‌شد، اما اکنون به جای آن می‌گویند و لابد تا چندین دیگر می‌نویسند: «قیافه‌اش تابلو شده».

در این میان تنها جایگاهی که می‌توان به آن امید داشت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که شاید بتواند اندکی از حجم و فشار این عناصر بر زبان بکاهد؛ اما فرهنگستان باید در کنار همه‌ی وسواس‌ها و دل‌نگرانی‌ها این نکته را در نظر داشته باشد که هرگونه زیاده‌روی و سمت‌گیری سلیقه‌ای در کنار واژه‌گزینی و واژه‌سازی، حساسیت‌هایی را برمی‌انگیزد که همه‌ی تلاش‌های صادقانه‌ی آنان را کم‌رنگ می‌کند و مایه‌ی آن می‌شود که اعتمادی که نیاز هر کار تازه برای پذیرش همگانی است، پدید نیاید.

روزگاری نیمای بزرگ کاری کرد کارستان و راهی تازه پیش‌پای شعر فارسی گشود و چون کارش برخوردار از اصالت و صداقت بود و بر زمینه‌ای از نیاز زمانه‌ارائه

شده بود، جای خویش را باز کرد و هیاهوی بسیار کهنه‌گرایان و دشنام‌های حسودان و ره‌ماندگان نتوانست آن جریان اصیل را از حرکت باز دارد، اما بر بستر همین جریان نوپا و بالنده، ناگهان جیغ‌بنفش، گوش خودی‌ها را آزرده و بهانه به دست دشمنان داد تا همه‌ی دست‌آورد‌های ارزشمند نیما و پیروانش را در غوغای جیغ‌بنفش پامال کنند.

هرچند کژاندیشان راه به جایی نبردند و جریان آرام و اصیل شعر نو فارسی، راه پرفراز و نشیب خویش را برای فراگیر شدن ادامه داد و اکنون پذیرش همگانی یافته، اما هرگز نمی‌توان زبانی را که امثال آن شعر به روند گسترش شعر نو فارسی وارد ساخت، انکار یا فراموش کرد.

چندی است که تا سخن از فرهنگستان و واژه‌های تازه در میان می‌آید، بی‌درنگ با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که نظر‌تان درباره‌ی «چرخ‌بال» یا «بال‌گرد» چیست؟ انکار کسانی که از آنان چشم‌داشت معجزه‌ای می‌رفته، دست به کاری زده‌اند که مایه‌ی تمسخر و بهانه برای دیگران شده است؛ زیرا آن چنان با بی‌اعتمادی این واژه را به رخ می‌کشند که گویی دستی در کار بوده که با تیشی بی‌خردی به نهال نوپای اعتماد فرهنگی مردم ضربه زده است. به دیگر سخن، «چرخ‌بال» جیغ‌بنفش فرهنگستان شده و جز با همتی والا و بر زمینه‌ای از خرد و صداقت نمی‌توان آن اعتماد لرزان را دوباره پایداری بخشید.

این‌گونه ترکیب‌ها و کنایه‌ها را می‌توان به دو بخش دسته‌بندی کرد؛ یکی کنایه‌هایی که در ساختارشان واژه یا اصطلاحی فرهنگی به کار رفته و دو دیگر آن‌ها که هرچند واژه‌های فرهنگی در آن‌ها به کار نرفته، برآمده از متن جامعه‌ی امروزی و در برخورد با پدیده‌های تازه‌ی زندگی نوین است. آن‌گاه برای هر کدام، توضیح و تعریفی ارائه شده که منظور آن‌ها را روشن می‌سازد.

توجه به معنا و ساختار این کنایه‌ها ویژگی شگرف زبان فارسی را برای پذیرش و زایش به روشنی آشکار می‌سازد و این پرسش را پیش می‌آورد که آیا زبان‌های دیگر نیز به همین سادگی بر عناصر بیگانه آغوش می‌گشایند و پس از جذب و پذیرش آن، موجودی تازه که آمیزه‌ای از عنصر نخستین با نیروی آفرینشگری زبان است به دنیا می‌آورند؟ پاسخ به این پرسش و سنجش زبان فارسی با دیگر زبان‌ها از این دیدگاه، از نویسنده بر نمی‌آید و آن را استادان زبان شناس پاسخ خواهند داد.

بی‌گمان، شمار این گونه کنایه‌ها محدود به همین چند نمونه نیست، بلکه بسیار فراتر از این شمار اندک است که دسترسی به آنان و گردآوری و دسته‌بندی آنان، نیاز به همکاری گروهی و تلاش‌هایی از گونه‌ی آنچه در مجموعه‌های فرهنگ مردم و یا ضرب‌المثل‌ها تحقق یافته، دارد.

در این جا شماری از این کنایه‌ها ارائه می‌شود.

**کنایه‌های نوع اول**

- ۱) صفر کیلومتره: تازه کار است، تجربه‌ای ندارد.
- ۲) زب دهن تو بکش: خاموش شو، سخن نگو.
- ۳) پنچر، چار چرخ روزمین: کار معطل مانده و پیش نمی‌رود.
- ۴) کنسل شد: برنامه‌اش به هم خورد، تعطیل شد.
- ۵) آمپر چسبونده: از کوره در رفته، بسیار عصبانی است.
- ۶) آمپر ش بالا رفته: از کوره در رفته، بسیار عصبانی است.
- ۷) لاستیک سابی دارد: کند راه می‌رود، درست و راست راه نمی‌رود.
- ۸) زیر منگنه است: فشار زیادی را تحمل

- می‌کند.
- ۹) ترمز بریده: اختیارش از دست خودش هم خارج شده است.
  - ۱۰) اوکی شد: پذیرفته شد.
  - ۱۱) آینه: آزاد فکر است و گرفت و گیرهای فکری ندارد.
  - ۱۲) به هم پاس دادن: کسی را برای انجام کاری این جا و آن جا دواندن.
  - ۱۳) گرید چندی؟: چه قدر درس خوانده‌ای؟ چه قدر انگلیسی می‌دانی؟
  - ۱۴) تپاکس کن: بفرست.
  - ۱۵) بمباران تبلیغاتی شده‌اند: تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفته‌اند.
  - ۱۶) نگاهی به گیشه داشتن: به فکر فروش بیشتر فیلم یا محصول تولیدی بودن.
  - ۱۷) لیستم پره: وقت ندارم، همه‌ی ساعت‌م را بر نامه‌ریزی کرده‌ام.
  - ۱۸) شوته: خیرفت و کبودن و دست و پاچلفتی است.
  - ۱۹) شوتی: کسی که قاچاق بار می‌زند سپس برای گریز از پاسگاه، با سرعت زیاد از چنگ مأموران انتظامی می‌گریزد.
  - ۲۰) آدم لارژی: با شخصیت و بلند نظر و گشاده دست است.
  - ۲۱) آک‌بنده: نو و تازه است.
  - ۲۲) رو تلکسه: خیرسازه.
  - ۲۳) شاتون زده: (به طنز) نقص عضو پیدا کرده.
  - ۲۴) پاییک تیکی: معتاد به مواد مخدر، سیخ و سنگی.
  - ۲۵) کنترل از راه دوره: کاری را از راه دور زیر نظر دارد و اداره می‌کند.
  - ۲۶) تو آفسایده: از قاعده و قالب خارج است.
  - ۲۷) اهل ریسک نیست: بزدل و ترسو است و اهل خطر کردن نیست.
  - ۲۸) پنچر شده: از تک و تا افتاده.
- ۲۹) ریپ می‌زنه: تعلل می‌کند، کندکار است.
  - ۳۰) اوت شد: از صحنه کنار گذاشته شد.
  - ۳۱) ناک اوت شد: باخت و از بین رفت.
  - ۳۲) غیر نرماله: غیر طبیعی و خل و دیوانه است.
  - ۳۳) با کلاسه: درس خوانده و با شخصیت و مؤدب است.
  - ۳۴) رکورد داره: در یک مسابقه فعلاً از همه جلوتر است.
  - ۳۵) عین آچار فرانسه: همه کاره.
  - ۳۶) قیافه‌ش تابلو شده: انگشت نما شده.
  - ۳۷) مثل تیوب سوراخه: رشد نمی‌کند، هر چه تلاش می‌کند هم چنان درمانده و فقیر است.
  - ۳۸) تیتز بالایی دارد: تحصیلات و مدرک و مقام مهمی دارد.
  - ۳۹) تپ کرده/ زده: خود را آراسته است.
  - ۴۰) پست خوبی دارد: مقامش بالاست.
  - ۴۱) کلاس می‌ذاره: فخر می‌فروشد، خودنمایی می‌کند، پز می‌دهد.
  - ۴۲) تریبون آزاد: هر چه می‌خواهد دل ننگت بگو.
  - ۴۳) ماتیک سرخابی: اهل ظاهر نمایی و مد و تجمل.
  - ۴۴) رکورد آوردن یا رکورد شکستن: از دیگران جلو زدن.
  - ۴۵) شدیم مثل کیسه بوکس: از هر سو بر ما ستم می‌رود و فریادری نیست، به آن عادت کرده‌ایم.
  - ۴۶) رانت خواری می‌کند: از امتیازهای خاص به طور غیرقانونی استفاده می‌کند.
  - ۴۷) برق ۳ فاز از سرش پرید: بسیار متعجب و هیجان زده شد.
  - ۴۸) خورده تو پستش: تصادفاً به موفقیت رسیده است.
  - ۴۹) روی ریله: زندگی‌اش به سامان و

همراه با موفقیت است. کارش خوب پیش می‌رود.

(۵۰) کانال رو عوض کن: بحث دیگری را آغاز کن، از چیز دیگری سخن بگو.

(۵۱) پارازیت تنداز: حرف تو حرف نیاورد...

(۵۲) سه‌کار می‌کنه: نامنظم و پریشان فکر است.

(۵۳) مانور می‌ده: قدرتش را به رخ می‌کشد.

(۵۴) فرکانس می‌ده= نخ می‌ده: راه را نشان می‌دهد.

### کتابچه‌های نوع دوم

(۱) کله‌اش آب‌بندی نشده: مغزش رشد نکرده است.

(۲) داغ کرده: عصبانی است.

(۳) درجه‌اش بالا رفته: عصبانی است / مقامش تغییر کرده است.

(۴) عین ضبط صوته: تیزهوش و سریع‌الانتقال است.

(۵) رادیویی بی‌سیه: وراج و خیرچین است.

(۶) دقیقه‌ی نود: کندکار و دیرآهنگ است و کارش را در آخرین لحظه آغاز می‌کند.

(۷) مخش قلف شده: فکر و اندیشه‌اش از کار افتاده است.

(۸) ظرفیت تکمیل: پر، جایی نیست.

(۹) به گروه خونی‌اش نمی‌خوره: از یک سنخ و یک جنس نیستند. از شان او دور است.

(۱۰) چراغ خاموش میره: بدون مطالعه و ملاحظه، کاری را انجام می‌دهد.

(۱۱) دوزاری‌اش کجه: نمی‌فهمه، متوجه نمی‌شود.

(۱۲) دوزاری‌اش نمی‌افته یا دیر می‌افته: دیر متوجه می‌شود.

(۱۳) گوشه‌ی دستمه: خواصم هست.

(۱۴) گوشه‌ی را دادم دستش: حالی‌اش کردم.

(۱۵) توپش پره: خیلی عصبانی است. تحریک شده است.

(۱۶) دربست در اختیار: کاملاً فرمان‌بردار.

(۱۷) چتر باز: قاچاق فروش خرده‌پا.

(۱۸) عین عروسک کوکی: کسی که از خود اختیاری ندارد.

(۱۹) عروسک خیمه شب‌بازی: آدم‌های بی‌اختیاری که بدون اراده در صحنه‌ی سیاست ظاهر می‌شوند.

(۲۰) حسایی کوکش کرده بود: او را تحریک کرده بود.

(۲۱) پشت سرش صفحه می‌گذارد: از او غیبت می‌کند.

(۲۲) بچه‌ی آب‌نمکی: ضعیف و بی‌رمق. کم‌رشد و شکننده. بچه‌ی نارس.

(۲۳) بزق تورگ: نوش جان کن.

(۲۴) به روغن سوزی افتاده: ضعیف و پریشان و نزدیک به ورشکستگی است.

(۲۵) آب و روغن قاتی کرده: کارها و افکارش درهم است و رو به ضعف است.

(۲۶) قیافه‌ی سه‌درچهار: آدم جدی.

(۲۷) تصویرش برفکیه: مبهم ... است.

(۲۸) یه برگ سنده: فقط یک بار معامله شده است.

(۲۹) زد تو خال: به هدف واقعی‌اش رسید.

(۳۰) تک خال دست‌اونه: قدرت واقعی را او دازاست.

(۳۱) تخته‌گاز می‌ره: سریع و بی‌پرواست.

(۳۲) دنده پنچ شده: نقش اصلی را از دست داده. اختیاری ندارد.

(۳۳) چرخ پنجم گاریه: بی‌اختیار و دنباله‌رو است. نقش اصلی را ندارد.

(۳۴) تو دست‌انداز افتاده: گرفتار مشکل و دردسر شده است.

(۳۵) چارچرخش هوا شد: سرنگون شد، افضاح و رسوا شد.

(۳۶) گذاشتم تو حساب پس‌اندازت: روزی از تو انتقام می‌گیرم.

(۳۷) از چراغ قرمز می‌گذرد: جسارت و قانون‌شکنی می‌کند.

(۳۸) ۱۸۰ درجه اختلاف دارند: باهم جور در نمی‌آیند.

(۳۹) فیلم... کلید خورد: فیلم‌برداری آن آغاز شد.

(۴۰) خیابان یک طرفه‌ی ذهن: یک‌سویگری

(۴۱) گذشتن از خط قرمز: ورود به محدوده‌ی ممنوع

(۴۲) پا به توپ ایستاده‌ایم: آماده‌ی حمله و پاسخ‌گویی هستیم.

(۴۳) تاریخ مصرفش تمام شده: به درد نمی‌خورد. بیهوده است.

(۴۴) فلزش خرابه: بدجنس است.

(۴۵) توپچی را از ترقه می‌ترسانند: بیهوده رجزخسوانی می‌کنند و لاف و گزافه‌گویی می‌کنند/ زورش به ما نمی‌رسد.

(۴۶) هواکش دلموواز کردی: دل‌تنگی‌ام را از بین بردی، شادم کردی.

(۴۷) پاک کردن صورت‌مسأله: موضوع اصلی را از بین بردن و به جزئیات پرداختن.

(۴۸) گوش‌به‌زنگ بودن: آماده و منتظر بودن.

(۴۹) نقطه‌ی صفر آغاز: آغاز کار.

(۵۰) خط پایان مناقشه: پایان‌درگیری.

(۵۱) یخچال فرنگیه: لوس و یخ و بی‌مزه است.

(۵۲) عینک بدبینی را از چشمت بردار: خوش‌بین باش.

(۵۳) پیچیدن تو جاده‌ی خاکی، به کوچه‌ی علی‌چپ‌زدن: منحرف شدن و از مقصود اصلی دور افتادن.

(۵۴) چراغ سبز نشون میده: راضی به آشتی است ولی روش نمی‌شود.



از آتش فراق بزرگان که رفته اند  
در دیده آب ماند، ولی بر جگر نماند  
سراج الدین قمری

## عبدالعظیم خان قریب گرگانی

دستور زبان فارسی را به صورت دانشی مستقل و قابل مطالعه درآورده است؛ اما یکایک این دانش آموزان که بعدها خود حافظان و مروّجان زبان فارسی شدند، دریافتند که ساعات عمر خود را در کلاس چه گوهر قیمتی و در گران‌بهایی گذرانده اند.



عبدالعظیم در شب پانزدهم رمضان سال ۱۲۵۸ شمسی در روستای گرگان از توابع تفرش اراک به دنیا آمد. مقدمات زبان فارسی را در خانه‌ی پدری فراگرفت. پدرش میرزا علی سررشته‌دار از خاندان بزرگ و مشهور قریب و جداعلای وی میرزا یوسف مستوفی، وزیر شیخ علی میرزا، پسر فتح علی شاه بود. مادر عبدالعظیم دختر میرزا اسماعیل مستوفی، از خاندان مشهور مستوفیان عصر قاجار و از جمله زنان اهل علم و شعر آن عصر به شمار می‌رفت. میرزایوسف خود، مردی اهل فضل و کمال

میرزا عبدالعظیم خان خطاب می‌کرد. میرزا از بچه‌ها می‌خواهد خودشان را معرفی کنند؛ نفر اول خود را سعید نفیسی معرفی می‌کند. میرزایی درنگ جلو می‌رود و نام پدرش را می‌پرسد، می‌شنود: «میرزا علی اکبرخان نفیسی». سر را با علامت خرسندی تکان می‌دهد و می‌گوید: «میرزا علی اکبرخان همان مؤلف فرهنگ بزرگ فارسی ناظم‌الاطبا، به‌به، چه کار بزرگی، چه افتخاری!» نفر بعدی خود را عباس اقبال آشتیانی معرفی می‌کند. بعدی غلامحسین رهنما است و آن دیگری ذکاءالسلطنه شیبانی نفر چهارم حسین گل‌گلاب و....

چون کار معارفه به پایان می‌رسد، میرزا درباره‌ی زبان مادری و اهمیت آن سخن می‌گوید. حرف‌های دل‌نشین میرزا در تار و پود وجود شاگردان می‌نشیند، آنان تا آن روز نمی‌دانستند سوّمین معلم آنان پدر دستور زبان فارسی و اولین کسی است که

برگ‌ریزان پاییز ۱۲۸۳ است. دانش‌آموزان به راهنمایی خان ناظم از پله‌های چوبی، که پنجره‌ی بلند را به کف حیاط مربوط می‌کند، بالا می‌روند؛ روی نیمکت‌های چوبی بلند و بزرگ می‌نشینند. مهدی قلی‌خان هدایت، رئیس مدرسه و دو ناظم دیگر، بچه‌ها را به کلاس‌ها هدایت می‌کنند. سوّمی‌ها حالا در کلاس هستند و منتظر معلم جدید. جوانی بیست و شش ساله، لاغر اندام و بلند قامت، با سیمایی جدی و نجیب و لحنی آرام، دل‌نشین و صاف وارد می‌شود. معلم جوان لباس ساده‌ای دارد؛ سرداری موقری از پارچه‌های نیم‌رنگ پوشیده که زیر آن پیرهن یقه‌عربی نمایان است، با کلاه نسبتاً بلندی از پوست سیاه و ته‌ریشی به رنگ کلاه پوستی‌اش. حجب و حیایی خاص دارد که با ابهت و شکوه همراه است. بچه‌ها نام خانوادگی او را نمی‌دانند فقط از زبان مهدی قلی‌خان شنیده بودند که او را «جناب





تن در نمی داد و کسر شأن خود می دانست، به علاوه، بیشتر اولیای محصلان به زبان مادری خود اهمیت نمی دادند و بی قدرترین و کوچک ترین معلم، معلم فارسی بود، آن هم در کلاس دوم و سوم ابتدایی؛ و البته خوانندگان گرامی در خواهند یافت ما به چه زحمت و مشقت بی پایانی دچار و گرفتار بودیم ولی نگارنده با کمال جد و رغبت و شوق و علاقه به کار تدریس مشغول شدم و کار کوچک را بزرگ شمردم.

از نام آوَرانی که دانش آموخته ی آن مدرسه و این استاد بودند، می توان به نام سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، ابوالحسن احتشامی، سبهد هدایت، غلام حسین رهنما، منعمود کبیریان، ذکاء السلطنه شیانی و ده ها وزیر و محصلان دانشمند دیگر اشاره کرد.

در سال ۱۲۸۵ در مدرسه ی فارسی تدریس خود را ادامه داد و این تدریس پنج سال ادامه داشت. شاگردان آن مدرسه او بزرگان ارتش بودند، بزرگان کج گلاب، کنل محمدقی جان بیضا، سرلشکر ضرغامی و...

هنگام تدریس در این کلاس، در آن زمان معارف نشان درجه ی اول تدریس می نمود. بعد از آن در مدرسه ی فارسی تدریس نمود. این مدرسه - جز آن که در آن زمان به فراگیری زبان آلمانی نیز پرداخت - برهن از شاگردان او در این مدارس متوجه اقبال، علی اکبر سیاسی، غلام حسین قزوینی، محمود افشاریزدی، عبدالحسین هرزبر، احمد متین دفتری و جمعی دیگر بودند.

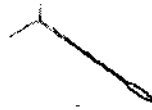
هنگام تدریس در این مدرسه بود که با مشاهده ی روش های نوین تدریس زبان آلمانی و فرانسوی و کتاب های آلمانی و فرانسوی، جرقه های تدریس

پذیرفته شدگان آزمون مخصوص زبان فرانسه گردید. مدت ها نیز در آموزش فنون خطاطی کوشید.

عبدالعظیم، با مرگ پدر و اختلال در امور معاش و قطع شدن حقوق دیوانی، در صدد برمی آید شغلی انتخاب کند اما از کار دولتی سخت متنفر است. تنها راه را تدریس فارسی و شغل معلمی می داند. این سال ها مقارن است با تأسیس مدارس جدید. فضلاء روزگار حاضر نیستند در این مدارس تدریس کنند. یکی از آن مدارس و مهم ترین و معروف ترین آن ها «مدرسه ی علمیه» است. در سال ۱۲۷۸ برای تدریس به آن جا دعوت و در کلاس دوم و سوم ابتدایی مشغول به کار می شود. خود در این باره می نویسد: «شاید با زحماتی که در راه تحصیل کشیده بودم، این اشتغال فوق العاده بی اهمیت و کوچک به نظر می رسید و هر کس که جزئی سواد و اطلاعی داشت، از قبول آن ابا می کرد و به این عمل

بود که به تحصیل فرزندانش کمال اهتمام را داشت. عبدالعظیم سخت گیری های گاه بیرون از اعتدال پدر و نصایح مکرر او را همواره آویزه ی گوش می داشت. کودکی را در دامان زیبایی طبیعت گرکان سپری کرد و به سال ۱۲۷۲ به همراه خانواده به تهران آمد. در تهران علوم ادبی و عربی و حساب و هندسه را نزد برادر دانشمندش میرزا غلام رضا، از فضلا و استادان ریاضی آن دوران، فرا گرفت. مطول را در محضر شیخ باقر تهرانی و قوانین و شرح مطامع و هیت و نجوم را نزد سید محمد جواد تاهانی و علم اصول را در مدرسه ی حاج ابوالحسن از سید محمد جمارانی آموخت. در درس منطق و حکمت میرزا طاهر تنکابینی در مدرسه ی سپهسالار جدید نیز حاضر می شد.

در کنار علوم قدیم، فرانسه را در همان جوانی از مسیو کوت فرانسوی، معلم دارالفنون، یاد گرفت و جزو دوازده تن از



کتاب‌های آموزشی مدون و نظام‌دار در ذهن او زده شد و بر آن شد تا کتاب دستور زبان مدونتی شامل قواعد زبان فارسی برای فارسی‌زبانان و آموزش‌های رسمی تألیف کند. گرچه قبل از وی رساله‌هایی نوشته شده بود؛ مثل رساله‌ی قواعد زبان فارسی، نوشته‌ی حاج محمدکریم خان کرمانی، دستور سخن و دبستان فارسی تألیف میرزا حبیب اصفهانی چاپ استانبول. تنبیه الصبیان تألیف حاج میرزا حسین خان، لسان المعجم تألیف میرزا حسن بن محمدتقی طالقانی، نامه‌ی زبان‌آموز فارسی تألیف میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطبا، نفیسی و فواید الصبیان تألیف محمدباقر خان قاجار و چند کتاب دیگر؛ اما هیچ یک را مناسب آموزش نوآموزان نمی‌دانست؛ زیرا اغلب، مخاطبان این دستورها، غیرفارسی‌زبانان بودند. همچنین این کتاب‌ها فاقد مثال‌ها و نمونه‌های قابل فهم دانش‌آموزان خردسال بود و برای ممارست و ورزیدگی تمرین‌هایی پیش‌بینی نشده بود. از طرفی در آن زمان آموزش قواعد زبان فارسی برای فارسی‌زبانان و کودکان غیرلازم شمرده می‌شد. با این وصف ضرورت تدوین کتابی با تمام شرایط یک کتاب آموزشی بیش از پیش احساس می‌شد؛ از این‌رو میرزا عبدالعظیم خان، کار بزرگ و ممتاز و یگانه‌ی خود را در تألیف و نشر چهار جلدی دستور زبان فارسی آغاز کرد؛ اقدامی که از جمله اقدامات مهم و اساسی در آن روزگار به شمار می‌رفت. این کتاب تدوین یک رشته کتاب‌ها تحت عنوان دستور زبان فارسی و مطالعه‌ی جدی در باب زبان فارسی را به دنبال داشت. این دستور بارها در ایران چاپ شد. بعدها در سال ۱۳۲۸ دستور معروف به پنج استاد را به کمک

استادان بزرگی همچون ملک‌الشعراى بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی و رشید یاسمی نوشت که در دو جلد چاپ و منتشر شد و سالیان سال کتاب درسی مراکز آموزشی و دانشگاهی به شمار می‌رفت. رونق کار دستورنویسی را باید مدیون تألیف این اثر دانست. با تحولات ایجاد شده در عرصه‌ی زبان‌شناسی و رویکردهای تازه در مطالعات دستوری، این کتاب جای خود را به دستورهای نوین، توصیفی و روزآمد داده است و کتاب‌های درسی از این دستورها به عنوان منابع مطالعاتی در حوزه‌ی دستور تاریخی زبان بهره می‌گیرد.

در سال ۱۲۸۶ با یکی از بستگان خود ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پنج فرزند بود، همسرش تنها چهارده سال در کنار استاد زیست و پس از یک دوره بیماری و بستری شدن، استاد را با کودکان کوچکش تنها گذاشت. همسرش در واپسین لحظات زندگی از سرنوشت فرزندانش نگران بود و استاد به او اطمینان داد از آن‌ها به خوبی مراقبت خواهد کرد و چنین کرد و فرزندانش را با سختی، ولی مهربانی بزرگ کرد.

در سال ۱۲۹۰ به دارالفنون رفت. وی نخستین معلم فارسی بود که با تألیف منتخب نظم و نثر فارسی به نام فرائدالادب کار آموزش را برای فراگیران آسان نمود. این کتاب در سال ۱۳۰۴ به شیوه‌ی سنگی و به خط ملک‌الخطاطین و توسط انتشارات علمی به چاپ رسید. فرائدالادب را باید اولین گزیده‌ی آموزشی نظم و نثر فارسی دانست. فرائدالادب نسل اول کتاب‌های موسوم به فارسی‌های آموزشی است که شامل تاریخ احوال شعرا و فصحاء متقدم و متوسط به همراه نظم و نثر آنان است. این

منتخب - که حاوی برگزیده‌ترین آثار فارسی است - راه را برای کتب آموزشی پس از خود باز کرد. این کتاب در ۶ جلد سال‌ها به عنوان کتاب درسی در ایران تدریس می‌شد. شاید بدین لحاظ بتوان نویسنده‌ی کتاب را از جمله مؤثرترین کسانی دانست که در تألیف کتاب‌های درسی دست داشته‌اند.

آثاری چون بدایة‌الادب (۱۳۲۴ ق) فرائدالادب (۱۳۴۳ ق) دستور زبان فارسی، منتخب کليلة و دمنه (۱۳۳۰ ق) دستور پنج استاد، قرائت فارسی، قواعد فارسی و... همگی به عنوان کتب درسی سالیان سال، مرجع آموزشی هزاران دانش‌آموخته بوده است.

عبدالعظیم قریب در کنار فعالیت‌های آموزشی به تصحیح و چاپ برخی از متون فارسی نیز پرداخت؛ از جمله کارهای مهم او تصحیح تاریخ برامکه یا اخبار برامکه است که از جمله قدیم‌ترین و معتبرترین متون تاریخی به شمار می‌آید. وی با مقدمه‌ی محققانه و استادانه‌ای که بر آن نگاشت، ارزش کتاب را دوچندان کرد. کليلة و دمنه‌ی مصحح عبدالعظیم قریب متنی است که تا پیش از تصحیح معتبر استاد مینوی از جمله متون مورد مراجعه و استفاده به شمار می‌رفت.

استاد با آنکه به چاپ‌های معتبر و قدیم متنی متفح فراهم آورد و آن را با مقدمه‌ای عالمانه همراه نمود. حتی استاد مینوی زمینه‌ها و انگیزه‌های تصحیح مجدد کليلة و دمنه را همین تصحیح و درک محضر استادش عبدالعظیم خان در دارالمعلمین مرکزی می‌داند.<sup>۲</sup>

تصحیح گلستان سعدی نیز از جمله خدمات علمی و پژوهشی استاد قریب است که به نوبه‌ی خود در آن زمان - که متون



اساسی فارسی هنوز با تصحیح دقیق و چاپ معتبر، در دسترس قراز نگرفته بود - نعمتی بزرگ به شمار می آمد.

استاد طبع شعر نیز داشت. اشعاری به سیاق سنتی سروده است؛ از جمله در وصف و اهمیت زبان فارسی در وحدت ملی می سراید:

آن چه بقای ملل از آن به جهان است  
نزد خردمند هوشیار، زبان است  
مایه ی قومیت است و وحدت ملی  
الفت و یک رنگی و وفاق بدان است  
کن گذری سوی بیستون و عیان بین  
بس شرف و فخر کز کتیبه عیان است  
ای که زبان وطن ز نوست به پستی  
شیوه ی مردی و مردمی نه چنان است  
مأم وطن ننگ دارد از چو تو فرزند  
کز نو زبانش به کاستی و زیان است  
فخر مرا این بود که در همه ی عمر  
خدمت این خاک پاک قبله ی جان است  
نشر زبان مقدس وطن خود  
غایت مطلوب و مقصدم به جهان است<sup>۲</sup>

\*\*\*

در فضیلت علم و تقوا می سراید:  
چند به نسبت کنی تو فخر بر اقران  
فخر بزرگی به کسب علم و ادب دان  
برتری مردمان به دانش و تقواست  
ورنه چه انسانی و چو صورت دیوان  
آب حیات است علم، در طلیش کوش  
خضر صفت زنده کن بدان تو تن و جان  
آن کاو دانا بود به کار تواناست

هر چه تو را مشکل است پیش وی آسان...<sup>۳</sup>  
استاد عبدالعظیم قریب به یادبود سالیان تدریس در دارالفتون نشان و درجه ی سه شیر و خورشید را گرفت. پس از تأسیس دارالمعلمین مرکزی «دانشسرای عالی» به وسیله ی ابوالحسن فروغی برای تدریس به

آن جا دعوت شد. وی از جمله نخستین معلمان ثابت دارالمعلمین (دانشسرای عالی، دانشگاه تربیت معلم کنونی) بود. دارالمعلمین ابتدا مدرسه ای در حد متوسطه بود و بعدها به دارالمعلمین عالی تبدیل شد و تحت نظارت محمدعلی فروغی اداره می شد. بسیاری از بزرگان و مشاهیر روزگار ما همچون حبیب یغمایی، ضیاءالدین سجادی، جمال رضایی، مجتبی مینوی، فخرالدین شادمان از شاگردان وی در این دارالمعلمین بودند.

حبیب یغمایی شاگرد آن دوران دارالمعلمین می نویسد: «استادان دارالمعلمین در آن دوره همه و همه نسبت به جناب میرزا احترامی خاص رعایت می کردند، اما از این میان با غلامحسین رهنما رفیق تر و یگانه تر بود و گویا همین یگانگی موجب شد که میان این دو خانواده وصلت شود...»<sup>۴</sup>

از دیگر اشتغالات دوران اخیر استاد تدریس در مؤسسه ی وعظ و خطابه است. با تأسیس فرهنگستان ایران وی به عنوان یکی از نخستین اعضای پیوسته ی آن برگزیده شد. پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ از اولین استادان مدعو برای تدریس در دانشکده ی ادبیات بود و کرسی آموزش زبان و دستور فارسی بدو واگذار گردید. در اردیبهشت سال ۱۳۳۶ جشن باشکوهی به مناسبت هفتادمین سال تولد و پنجاهمین سال خدمات آموزشی و فرهنگی استاد، در دانشگاه تهران برگزار گردید. در این جشن شاگردان و دانشجویان سالیان دور و نزدیک استاد شرکت جستند. جشن در نوع خود بی نظیر و تحسین برانگیز بود. شورای علمی دانشگاه نیز بزرگ ترین نشان علمی کشور یعنی نشان درجه ی یک دانش را به او اهدا

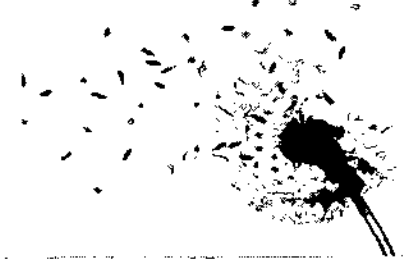
نمود و تالاری در دانشگاه تهران به نام او مزین و دبیرستان ایرانشهر به نام قریب نام گذاری گردید. همچنین به دلیل خدمات آموزشی سالیان دراز او در دانشگاه افسری، نشان درجه ی اول علمی ارتش نیز بدو اعطا شد.

استاد تا مهرماه سال ۱۳۲۷ در دانشسرای عالی و دوره ی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران همچنان و بی وقفه تدریس می کرد و از آن پس به دلیل کهولت سن و بیماری بستری و خانه نشین شد و سرانجام در فروردین سال ۱۳۳۴ درگذشت و ایوان آینه حضرت عبدالعظیم آرامگاه همیشگی و ابدی او گردید.

تمام ثروت دنیایی او کتابخانه ای بود با حدود چهار هزار جلد کتاب ارزشمند اعم از خطی، چاپی و چاپ سنگی که به مرکز استاد و کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تربیت معلم تهران اهدا شد و اکنون در تالاری به نام او نگه داری و حفاظت و استفاده می شود. هزار جلد از این مجموعه، خطی است که استاد محمدتقی دانش پژوه آن ها را فهرست کرده است.<sup>۵</sup>

استاد عبدالعظیم قریب به گفته ی استاد محیط طباطبایی «آخرین فرد نمونه از طبقه ای بود که با مرگ او دفتر کردار و رفتار نمونه های ایشان بسته شد. خدا او را بیامرزد که آنچه می توانست کرد و هر چه دانست به دیگران آموخت.»<sup>۶</sup>

استاد از دانشمندان و نویسندگان و معلمان خودساخته بود. او خود با جد و جهد علمی درخور ستایش به چنان مقامی رسید که به اعتراف تمامی بزرگان روزگار ما از استادان و تعلیم دهندگان و پیشوایان معلمان در دوره ی جدید بود. او در کنار این همه فضل و دانش اخلاقی وارسته و ممتاز



داشت. درویشی و عارف منشی، بی‌اعتنایی به جاه و مال، مناعت طبع و عزت نفس از او انسانی برجسته و معلمی یگانه ساخته بود. وظیفه‌شناس و وقت‌شناس بود؛ چنان که در تمام طول دوران تدریس، هیچ‌گاه تأخیر و غیبت نکرد. او خود در این باره می‌نویسد: «در زمان ریاست مالیّه‌ی «میلسپو» همه‌ی کارمندان از صندوق مالیّه حقوق می‌گرفتند و ساعت کار صندوق هم منحصر به صبح‌ها بود و من به ملاحظه‌ی این که نمی‌خواستم درس را فدای پول کنم، موفق نمی‌شدم آخرماه برای دریافت حقوق مراجعه‌ی نمایم، بالاخره روزی که رفتم، گفتند: دوماه طلبکاری. من گفتم: سه ماه طلبکارم، ولی آن‌ها حقوق دوماه را دادند. شاهزاده‌ی صفوی از شاگردان من چون می‌دانست من حرف بی‌جان نمی‌زنم، بعد تحقیق کرده و دیده بود که من حقوق آن یک ماه را هم نگرفته‌ام. به من پیغام دادند، رفتم و گرفتم.»<sup>۹</sup>

وقتی که در مدرسه‌ی علمیه تدریس می‌کرد، چون خواستند دوره‌ی خدمتش را به منظور تعیین رتبه معین کنند، در دفتر حضور و غیاب مدرسه‌ی علمیه در مدت پنج سال تدریس، حتی یک بار تأخیر و تعطیل ندیدند.<sup>۱۰</sup>

سخت‌کوش و پر مطالعه بود. عشق به کار او را سرزنده و بانشاط نگه داشته و به او نیرو و حیات بخشیده بود. در سیما و در چشم‌های این مرد، علایم عشق و شوق به کار در کمال وضوح دیده و خواننده می‌شد؛ به طوری که در طی دوران زندگی اش جز به کار اصلی خود به کار دیگری نپرداخت... کم‌تر اتفاق می‌افتاد که در محضر او جز در موضوعات علمی سخنی گفته شود. اوقات خود را - جز ساعاتی که به تدریس

می‌پرداخت - یا با دوستان و شاگردان خود می‌گذرانید و یا یک سر به خواندن و تألیف و تصنیف می‌گذرانید.<sup>۱۱</sup>

استاد حبیب یغمایی که سالیانی در کلاس درس استاد شاگردی کرده و سخت بدان مباحثات می‌ورزد، درباره‌ی استادش می‌نویسد: «میرزا عبدالعظیم خان مردی بسیار متدین، درست‌قول، صدیق و امین بود. تصور نمی‌کنم در همه‌ی اموال و علاقه‌ای که از او بازمانده، حتی یک دینار اندوخته‌ای آلوده باشد. از اسراف و تبذیر برکنار بود.»<sup>۱۲</sup>

استاد سعید نفیسی نیز - که از شاگردان اوست - می‌نویسد: «میرزا همواره در نظر ما سرمشق درست‌گویی و درست‌رفتاری، نمونه‌ی کامل انصاف و جوانمردی، مظهر وظیفه‌شناسی و دقت و دل‌سوزی و مردی به تمام معنی مرد؛ یعنی بی‌هیچ شائبه‌ی ریا و جانب‌داری و حتی کوچک‌ترین تعصب بوده است... هنوز که هنوز است او را همه‌ی ایرانیان تحصیل کرده مظهر زبان فارسی و فارسی‌دانی می‌شمارند... هرگاه یاد سیمای نجیب و جدی، سخت‌آما مهربان، گاهی متأثر و گاهی گرفته، پرشور و هیجان‌آن کسی را می‌کنم که نه تنها ما، بلکه هزاران مانند ما، از پنجاه سال پیش، او را باکمال احترام و تکریم تنها میرزا می‌نامند، بی‌اختیار پی به عظمت و جلالت این مرد می‌برم.»<sup>۱۳</sup> و باز در جشن بزرگداشت استادش به تکریم از او چنین یاد می‌کند: «اینک آقای قریب، پیر و خمیده و رنجور، باز هم در همین راه چون جوانان سحرخیز، باشوری که برنایان روزگار نیز بدان رشک می‌برند، گاهی از مشرق به مغرب راه می‌پیماید و در سرمای سخت و گرمای جان‌فرسای، در سر دقیقه در درس خویش

حاضر است و هر سال گروهی دیگر بر هزاران شاگرد دل‌داده و دل‌سپرده‌ی خود می‌افزاید...»<sup>۱۴</sup>

پنجاه و هفت سال تدریس از او معلمی کاردان، روشمند و لایق ساخته بود. «میرزا عبدالعظیم خان در کار خویش دل‌سوزی، خودخوری و جدیت دیگری داشت، قهر می‌کرد، غضب می‌کرد، جوش می‌زد، نصیحت می‌کرد، گاه شاگردان را مجبور می‌کرد در کلاس درس را روان کنند، تکلیف کتبی می‌داد، رسیدگی می‌کرد...»<sup>۱۵</sup>

او خود درباره‌ی اداره‌ی کلاس اعتقاد داشت: «در آیین تعلیم و تربیت سه امر است که فوق‌العاده مهم است: یک احاطه و اطلاع کامل استاد و معلم در رشته‌ای که به تدریس آن می‌پردازد؛ دو قوه و عرضه‌ی اداره‌ی کلاس که موجب بی‌نظمی و ترتیبی واقع نگردد، سه جلب توجه و عقیده و محبت دانش‌آموزان که معلم خود را دوست بدانند و سخنان و اندرز و پند او را به جان بشنوند و اهمیت بدهند؛ و البته، تحصیل این آسان نیست و شرایط و قواعدی دارد.»<sup>۱۶</sup>

او سالیان دراز با تمام علم و دانش خود در سطوح دبستان تدریس می‌کرد و این را کسر شأن خود نمی‌دانست؛ بلکه اعتقاد داشت: «معلم و آموزگار خوب و لایق و شایسته کسی است که بتواند در کلاس‌های پایین انجام وظیفه کند و در همین کلاس‌هاست که معلم به آیین تربیت و تعلیم آشنا می‌شود و مجرب و آزموده می‌گردد... چیز یاد دادن به خردسالان کار بزرگی است و تعلیم بزرگان چندان کار بزرگی نیست. بنیاد و اساس تربیت، پرورش هوش و استعداد شاگردان در کلاس‌های پایین است.»<sup>۱۷</sup>



دکتر ضیاء‌الدین سجّادی از شاگردان دیگر استاد درباره‌ی شیوه‌های تعلیم و تربیت می‌نویسد: «عبدالعظیم قریب - که به حق معلّم اوّل زبان فارسی است و بسیاری از استادان ما از شاگردان او بودند - مجسمه‌ای از فضیلت و تقوا و حجب و حیا بود. عجیب بود که این مرد در کلاس همیشه واقعاً چشمش پایین بود و هیچ وقت حالت خشمی یا حالت تغیری نسبت به هیچ کس ابراز نمی‌کرد. فقط وقتی که دانشجویی کلمات را غلط می‌خواند، خیلی آهسته می‌گفت: میرزا باز که اشتباه کردی یا میرزا باز که غلط خواندی.»<sup>۱۴</sup>

دکتر جمال رضایی نیز در خاطرات خود

از استاد می‌گوید: «عبدالعظیم خان قریب استاد زبان فارسی ما بود، یعنی استاد قرائت متون. با خلق و خوی بسیار ملایم، با صدایی بسیار نرم، آرام، خوش‌آوا و واقعاً گوش‌نواز و با چهره‌ای بسیار نورانی در کلاس درس حاضر می‌شد و درس می‌داد. شیوه‌ی کلاس داری عبدالعظیم خان محبت بود، نه به کسی تغیر می‌کرد و نه پرخاش و تندی...»<sup>۱۵</sup>

**فهرست مقالات استاد قریب**

- ۱- پساوند‌های اّتصاف و مالکیت، نامه‌ی فرهنگستان ج ۲ ش ۲ ص ۴۴-۴۸.
- ۲- حذف فعل، فعل و وصفی، مضارع

التزامی و...، آموزش و پرورش، ص ۵۶۱-۵۶۸.

۳- فیلسوف ادیب، ابوالعباس لوکری، آموزش و پرورش، ج ۱۰ ش ۹۸: ۲۴-۳۱.

۴- اوّلین شاعر فارسی، اصول تعلیم، ج ۲ ش ۲: ۱۴-۲۲.

۵- یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، آموزش و پرورش، ج ۹ ش ۱۰ ص ۱-۱۶ و ش ۱۱/۱۲: ۲-۱۶ و ۸۱ ج ۱۴: ۲۹۳-۴۰۰.

۶- یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، ایندوایرینیکا، ج ۷ ش ۳: ۲-۱۵ و ش ۴: ۱-۱۳ و ج ۸ ش ۲: ۱-۹.

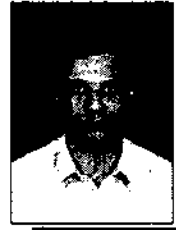
**یادداشت‌ها**

۱. کیهان فرهنگی، ص ۶-۷.
۲. مقدمه‌ی کلیله و دمنه، به تصحیح استاد مجتبی مینوی، امیرکبیر، ۱۳۷۰، مقدمه ص ۹.
۳. سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۴، ص ۲۸۰۹.
۴. همان، ج ۴، ص ۲۸۱۰.
۵. یغما، س ۱۸، ش ۱، ص ۴۹.
۶. درباره‌ی فهرست کتاب‌های خطی او ر. ک. فهرست نسخه‌های خطی قریب ج ۵، محمدتقی دانش‌پژوه خواندنی‌ها، ص ۲۴.
۷. کیهان فرهنگی، ص ۹.
۸. چهره‌های آشنا، ص ۴۵۴ به نقل از پژوهشگران معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۰۴.
۹. قدرشناسی از یک استاد بزرگ، امید، س ۵، ش ۱۳، ص ۴-۳.
۱۰. یغما، سال ۱۸، ش ۱، ص ۴۹.
۱۱. هفتاد سال زندگی، پنجاه سال خدمت به دانش، ص ۱۵-۲۲.
۱۲. همان، ص ۱۳.

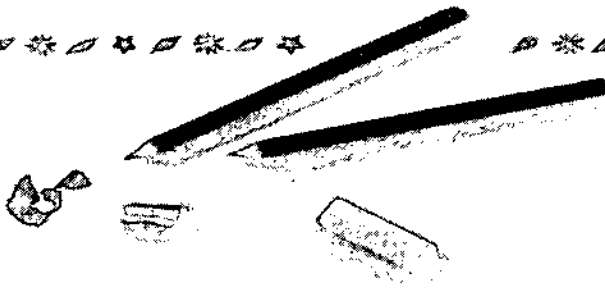
۱۳. خدا میرزا را بیامرزد، خواندنی‌ها، س ۲۵، ش ۶۶، ص ۱۳.
۱۴. کیهان فرهنگی، ص ۸.
۱۵. پژوهشگران معاصر ایران، ص ۲۱۶.
۱۶. همان، ص ۲۱۹.
۱۷. همان، ص ۲۲۰.
۱۸. منابع و مآخذ
۱۹. آیین پور، یحیی، از نیما نازوژگار ما (جلد ۳)، زوآر، ۱۳۷۴.
۲۰. احتشامی، ابوالحسن، اطلاعات، ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ و گوشه‌ای از زندگی دو استاد، رادیر ایران، ش ۲۷، ص ۸-۹، ۹-۲۰.
۲۱. اتّحاد، هوشنگ، پژوهشگران معاصر ایران، ج ۱، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸.
۲۲. افشار، ایرج، وفات استاد عبدالعظیم قریب، راهنمای کتّاب، ص ۸ (۱۳۴۴)، ص

- ۱۰۶-۱۰۸.
۱۰۹. افشار، ایرج، راهنمای کتاب، سن ۲، ش هفت، زمستان ۱۳۴۲.
۱۱۰. افشار، ایرج، نثر فارسی معاصر، تهران، ۱۳۳۰.
۱۱۱. نیسی، محمدحسین، شادروان استاد عبدالعظیم قریب گرکانی، ارمغان ۳۶ (۱۳۴۶)، ۱۹-۳۳.
۱۱۲. برقمی، سیدمحمدرضا، سخنوران نامی معاصر، ج ۳، تهران ۱۳۳۶.
۱۱۳. برقمی، سیدمحمدرضا، میرزا عبدالعظیم خان قریب، یغما، سال ۱۸ (۱۳۴۴)، ش ۱ فروردین.
۱۱۴. خطیبی، حسین، قدرشناسی از یک استاد بزرگ، امید، س ۵، ۱۳۳۶، ش ۱۳، ص ۳-۴.
۱۱۵. صدیقی اصلیم، عیسی، میرزا عبدالعظیم خان قریب، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات، س ۱۳، ش ۴، ص ۱۷-۲۰ و چهل گفتار تهران ۱۳۵۲، ص ۵۶-۵۹.
۱۱۶. طباطبایی، محیط، خدا میرزا را بیامرزد، خواندنی‌ها، س ۲۵

- ۱۲۳-۱۲۴ (۱۳۴۴) ش ۶۶، ص ۴۳-۴۴.
۱۲۵. قریب، عبدالعظیم، «استاد قریب به قلم استاد قریب» کیهان فرهنگی، ش ۸، ص ۸، ۱۳۳۵.
۱۲۶. قریب، عبدالعظیم، شرح حال استاد قریب به قلم خودش، وحید س ۲، ش ۶، ص ۳-۲.
۱۲۷. قریب، عبدالعظیم، شرح زندگانی و آثار شادروان عبدالعظیم قریب، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات، س ۱۳، ش ۲، ص ۴-۸.
۱۲۸. مصاحب، غلامحسین، دایرة‌المعارف مصاحب، انتشارات کتاب‌های جیبی، ذیل قریب.
۱۲۹. نفیسی، سعید، هفتاد سال زندگی، پنجاه سال خدمت به دانش، جشن نامه، ۱۳۲۶، ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران.
۱۳۰. یغمایی، حبیب، میرزا عبدالعظیم خان قریب، یغما، س ۱۸، ش ۱.



دکتر مهدی غفاری



# حذف واژگانی به لحاظ معنایی در زبان فارسی

## مقدمه

انتقال پیام به این معناست که گوینده یا نویسنده در صدد است با گفتن و نوشتن، آنچه را در ذهن دارد، به مخاطب انتقال دهد، البته هیچ گاه پیام، به صورت صد در صد منتقل نمی شود اما برای این که تا حد ممکن به صورت کامل انتقال یابد، می باید: ۱- گوینده توانایی ترکیب بندی و قالب بندی مقصود خود را داشته باشد؛

۲- پیام از اجزایی ساخته شود که بتواند ناقل قصد گوینده باشد و در قالب لفظ و نوشتار؛ یعنی کد درآید؛

۳- وسیله انتقال پیام یا کانال ارتباطی فراهم باشد؛

۴- وقتی به گوش مخاطب رسید، مخاطب توانایی کدشکنی آن را داشته باشد تا مجدداً به صورت فکر درآید.

در این مقاله شرط دوم انتقال پیام مورد توجه است؛ یعنی پیام باید به طور کامل به صورت رمز در آید و در قالب واژه های زبان ریخته شود تا انتقال یابد. ممکن است معنی پیام با افزودن یا کاستن واژه یا عنصری تغییر یابد و حتی متضاد

چکیده: در این مقاله سعی شده است با آوردن نمونه هایی، فرایند حذف در جمله-که ناشی از بافت غیر زبانی و کاربردهای خاص زبانی نیستند- بررسی شود. فرایند حذف در گروه اسم، فعل، صفت و ضمیر و در مورد هسته یا وابسته ی گروه اتفاق می افتد. نویسنده از سه استدلال بهره جسته است.

نویسنده آقای مهدی غفاری (متولد ۱۳۵۱ -تهران) دکترای زبان شناسی از دانشگاه علامه طباطبائی است. وی کارشناسی ارشد خود را در رشته ی آموزش زبان فارسی در همان دانشگاه سپری کرد.

وی، هم اکنون در مراکز آموزش عالی و پژوهشی مشغول به تدریس، ترجمه و پژوهش است. از وی چندین کتاب و مقاله منتشر شده است، از جمله کتاب آموزش زبان فارسی با عنوان «فارسی بیاموزیم» در ۱۱ جلد (با همکاری).

کلید واژه ها: حذف، قانون زیپف، افزایش و کاهش معنایی خشی شدگی.

معنی اصلی آن شود (حتی گاهی عناصر تشکیل دهنده ی پیام بدون هیچ کاهش یا افزایشی می باشند اما با تغییر آهنگ کلام، معنی به کلی عوض می شود).

اما بارها عنصر یا عناصری از جمله حذف می شود با وجود این، امر انتقال پیام به صورت کامل و صحیح صورت می پذیرد؛ به طوری که معنی جمله تغییر نمی یابد و جمله یا عبارت از نظر معنایی درست باقی می ماند.

در این مقاله سعی بر آن است که مقوله ی حذف در زبان فارسی به لحاظ معنایی مورد بررسی قرار گیرد و توجیه معنی شناختی ارائه شود. هر چند که در بسیاری از موارد حذف در زبان، به خاطر یافت موقعیتی و غیر زبانی است و توجیه کلامی و کاربرد شناختی دارد و هم چنین حذف بعضی از عناصر و تکواژه های دستوری توجیه نحوی می طلبد؛ بنابراین در این مقاله فرایند حذف فقط در مواردی که در حوزه ی معنی شناسی قرار می گیرد، مورد توجه است و حذف ناشی از بافت غیر زبانی، پرسش و پاسخ و کاربردهای خاص زبان نظیر شعر، مجاز ادبی، ضرب المثل، عناوین روزنامه ها، شعارها، فحش ها و ناسزاها و جز آن از کانون توجه این مختصر خارج است.

## ۱- ملاحظات نظری و پیشینه ی مطالعات

قبل از وارد شدن به بحث انواع حذف از نظر معنایی و عوامل آن و استدلال های معنی شناختی، نگارنده لازم می داند اصطلاحاتی نظیر قانون زیپف (Zipf's law)، انگیزش معنایی، خنثی شدگی تقابل های معنایی، انتقال معنی و هم نشینی معنایی را مطرح کند.

گرینبرگ (۱۹۹۶) بیان می‌دارد که در نحو واژی (morphosyntax) بسامد بافتی یکی از عوامل معیار نشان‌داری است و ادامه می‌دهد آن ارزش دستوری که بیشترین بسامد را دارد، یا اصلاً بیان نمی‌شود یا با حداقل عبارت بیان می‌شود (معیاری ساختاری)؛ زیرا رایج‌ترین صورت می‌باشد و صورت غیر متداول-که نشان‌دار است-نشانه‌ای مشخص دارد.

این اصل به صورت فرض در کنار ارتباط بین بسامد و عنصر صفر (نبود عبارت) نهفته است که گویشوران به خاطر اقتصاد زبانی و اصل کم‌کوشی عبارت زبانی‌ای را که به طور متداول استفاده می‌شود، کوتاه می‌کنند؛ به عبارتی دیگر گفتار خود و جملاتشان را ساده می‌نمایند.

این اصل قانون زیبف نامیده می‌شود که جان هایمن (۱۹۸۵) به آن انگیزش اقتصادی یا اصل کم‌کوشی می‌گوید و معتقد است که این انگیزش عبارات دستوری را در برمی‌گیرد؛ بنابراین بر اساس قانون زیبف هر عبارتی که بسامد رخدادش بالا رود، کوتاه‌تر می‌شود (کرافت ۱۹۹۰).

خشی‌شدگی تقابل‌های معنایی یعنی این که تمایز معنایی دو واژه یا دو صورت زبانی که در تقابل یا تباین با هم هستند، در بافت خاصی خشی شود که یا یگانه‌گزین است که فقط یکی از آن دو صورت زبانی امکان وقوع می‌یابد و یا خشی‌شدگی دوگانه‌گزین است که می‌توان هر یک از آن دو صورت متقابل را به کار برد بدون آن که تمایزی در معنی ایجاد شود، این خشی‌شدگی می‌تواند بین تقابل حضور یا عدم حضور عنصر زبانی صورت گیرد.

صفوی (۱۳۷۹) در فصل هم‌نشینی معنایی فرآیند مجاز را به خاطر عامل هم‌نشینی معنایی ممکن می‌داند و نشان می‌دهد عنصری که

می‌خواهد حذف شود، معنی خود را به واحد هم‌نشین خود انتقال می‌دهد و این انتقال معنی سبب می‌گردد تا معنی تازه‌ای از واحد غیر محذوف درک گردد؛ بنابراین ممکن است به علت هم‌نشینی معنایی، انتقال معنی به حدی برسد که یک واحد، مفهوم واحد مجاور خود را شامل شود و حضور آن واحد مجاور را حشو سازد و اگر این انتقال معنی از بسامد وقوع زیادی برخوردار باشد، واحد غیر محذوف از چند معنایی برخوردار می‌شود. نمونه‌ی بارز این انتقال معنی در پدیده‌ی مجاز مشاهده می‌شود.

صفوی (۱۳۷۹) ادامه می‌دهد که انتقال معنی و حذف واحد حشو تابع فرآیند افزایش و کاهش معنایی است؛ به این ترتیب که وقتی در واژه‌های هم‌نشین، بخشی از معنی یک واحد زبانی به معنی واحد دیگر انتقال می‌یابد، یکی از این دو واحد از افزایش معنایی برخوردار می‌شود و دیگری با کاهش معنایی مواجه می‌گردد. افزایش معنایی در یک واژه می‌تواند به حدی برسد که تمامی معنی واژه‌های هم‌نشین را به خود بگیرد و در نتیجه کاهش معنایی واژه‌ی هم‌نشین به حدی است که می‌تواند سبب حذف آن واحد شود. وی جمله‌ی شماره‌ی (۱) را به عنوان مثال ذکر می‌کند:

(۱) [کشیدن] سیگار برای سلامتی مضر است.

در نمونه‌هایی که در این مقاله آمده است واژه‌ی محذوف در میان دو قلاب [ ] آمده است و واژه‌ی غیر محذوف که افزایش معنایی یافته، برجسته شده است.

در این جمله، هم‌نشینی واحدهای «سلامتی» و «مضر» در کنار «سیگار» باعث شده است که معنی «کشیدن» کاملاً به «سیگار» منتقل

شود و «سیگار» افزایش معنایی یافته و معنی «کشیدن» را نیز، شامل می‌شود و در نتیجه می‌توان «کشیدن» را حذف کرد (صفوی ۱۳۷۹).

#### ۴- انواع فرآیند حذف و بررسی داده‌ها

در بخش‌های گذشته به اجمال به فرآیند حذف و اصطلاحات مرتبط با آن اشاره شد و در این قسمت سعی بر آن است تا با آوردن نمونه‌هایی در ادامه‌ی کار صفوی (۱۳۷۹) به حذف در فعل مرکب (یا به عبارت صحیح‌تر حذف جزء فعلی در کنار جزء غیر فعلی یا وابسته‌ی فعل)، حذف در گروه‌های اسمی و حذف هسته یا وابسته، حذف حرف اضافه، و حذف ضمیر فاعلی اشاره شود.

علاوه بر جمله‌ی شماره‌ی (۱) جمله‌های (۲) تا (۴) را نیز در نظر بگیرید:

(۲) کتک [زدن] در تربیت کودکان مؤثر نیست.

(۳) ورزش [کردن] برای سلامتی مفید است.

(۴) [خوردن] شراب از عوامل سکنه در کشورهای غربی است.

(۵) [خوردن] شیرینی و خامه باعث اضافه شدن وزن می‌شود.

در جمله‌ی شماره‌ی (۲) مفهوم «زدن» به واژه‌ی «کتک» انتقال یافته و کاهش معنایی آن به اندازه‌ای بوده است که باعث حذف «زدن» می‌شود. در جمله‌ی شماره‌ی (۳) نیز حضور واژه‌های «سلامتی» و «مفید» امکان انتقال کامل معنی «کردن» را به «ورزش» فراهم ساخته است و در نتیجه‌ی افزایش معنایی «ورزش»، حضور «کردن» به خاطر حد اکثر کاهش معنایی حشو

تلفی شده و در نتیجه این صورت حذف می‌شود. در جمله‌ی (۴) نیز واژه‌های «عامل» و «سکته» باعث شده‌اند که معنی «خوردن» به «شراب» انتقال یابد و دچار کاهش معنایی شود و از معنی تهی گردد؛ در نتیجه «شراب» معنی «خوردن» را نیز در بر گیرد و دارای افزایش معنایی شود و «خوردن» حشو بوده و حذف می‌شود.

به جز تحلیل قبل که با استفاده از عامل افزایش و کاهش معنایی است، به نظر نگارنده از دو استدلال دیگر نیز در توجیه حذف در موارد فوق می‌توان سود جست.

همان‌گونه که در جمله‌های (۱) تا (۴) مشاهده می‌شود، «سیگار کشیدن»، «کتک‌زدن»، «ورزش کردن» و «شراب خوردن» هر کدام از یک جزء فعلی و یک جزء غیر فعلی (در این جا «اسم») تشکیل شده‌اند یا در نمونه‌ی (۵) «خوردن شیرینی و خامه» از فعل و وابسته‌ی آن تشکیل شده است (که در آن عبارت اضافه شدن وزن باعث انتقال معنی «خوردن» به وابسته‌ی آن یعنی «شیرینی و خامه» شده است و در نتیجه‌ی این کاهش معنایی، حذف صورت «خوردن» امکان می‌پذیرد. در این موارد انتقال معنایی از جزء فعلی به جزء غیر فعلی است و جزء فعلی دچار کاهش معنایی می‌شود؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که این جزء غیر فعلی است که بار معنایی اصلی را به دوش می‌کشد و جزء فعلی فقط کنش را نشان می‌دهد و از آن جا که در کنار جزء غیر فعلی از معنای بسیار ناچیزتری برخوردار است، به راحتی معنی خود را به جزء غیر فعلی انتقال می‌دهد و از معنی تهی می‌شود و حذف می‌گردد؛ اما عکس آن امکان ندارد؛ یعنی جزء غیر فعلی نمی‌تواند معنای خود را به جزء فعلی انتقال دهد و حذف گردد. در این صورت معنی عوض می‌شود.

در ادامه می‌توان به این نکته اشاره کرد که در سطحی بسیار انتزاعی جزء غیر فعلی همراه با مفهوم جزء فعلی وجود دارد که می‌تواند به دو

گونه ظهور یابد، یعنی یا به تنهایی یا با جزء فعلی تجلی پیدا کند. پس می‌توان گفت تقابل بین جزء فعلی با عدم حضور آن در این بافت خنثی می‌شود و گونه‌ی پربسامدتر و بی‌نشان‌تر (بدون جزء فعلی) امکان حضور می‌یابد.

استدلال دیگر برای فرآیند حذف، انگیزش اقتصادی و قانون زیپف می‌باشد و مبتنی بر آن است که به بالا رفتن بسامد رخداد یک عبارت از طول آن کم می‌شود که در راستای اصل کم‌کوشی است. در نتیجه‌ی قانون زیپف در جمله‌هایی مانند نمونه‌های (۱) تا (۵) چون بسامد وقوع این جملات بالاست. اقتصاد زبانی حکم به کوتاه شدن این جملات می‌کند. بنابراین آن عنصری که کمترین بار معنایی را به دوش می‌کشد (در جملات بالا به ترتیب، کشیدن، زدن، کردن و خوردن از جمله حذف می‌شوند تا جمله کوتاه‌تر گردد.

حال جمله‌های (۶) و (۷) را در نظر بگیرید: (۶) لطفاً با سیگار [روشن] وارد نشوید. (۷) لطفاً با موبایل [روشن] وارد نشوید. در جمله‌های (۶) و (۷) کلمه‌ی روشن حذف شده است. با این حال جمله از نظر معنایی درست باقی می‌ماند؛ زیرا «روشن» دچار کاهش معنایی شده و مفهوم آن به ترتیب به واژه‌های «سیگار» و «موبایل» انتقال یافته است و این واژه‌ها افزایش معنایی یافته‌اند؛ بنابراین حضور «روشن» به خاطر حداکثر کاهش معنایی حشو بوده و در نتیجه حذف می‌گردد.

در این جمله‌ها مفهوم «وارد شدن»، منفی بودن جمله و هم‌چنین دانش پیشینه‌ی گویشوران باعث انتقال معنی «روشن» به «سیگار» در جمله‌ی (۶) و به «موبایل» در جمله‌ی (۷) شده است.

«سیگار روشن» و «موبایل روشن»، گروه اسمی می‌باشند که از یک هسته‌ی اسمی و وابسته‌ی پسین (در این جا صفت «روشن») تشکیل شده‌اند و انتقال معنایی از وابسته به هسته می‌باشد به طوری که وابسته دچار کاهش معنایی

می‌شود؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در نمونه‌های (۶) و (۷) هسته بار معنایی اصلی را حمل می‌کند و وابسته فقط معنای بیش‌تری را به آن می‌افزاید و آن را محدودتر می‌سازد؛ پس می‌تواند معنی خود را به راحتی به هسته انتقال دهد و از معنی تهی گردد و حذف شود. اما عکس آن امکان ندارد؛ یعنی هسته نمی‌تواند معنی خود را به وابسته بدهد و حذف گردد.

بنابراین می‌توان مدعی شد که تقابل میان وابسته با عدم حضور آن در این بافت خنثی می‌شود؛ زیرا معنای وابسته به هسته انتقال یافته است و گونه‌ی پربسامدتر و بی‌نشان‌تر (بدون وابسته) امکان حضور می‌یابد.

در این مورد از فرآیند حذف نیز می‌توان استدلال قانون زیپف و انگیزش اقتصادی را ارائه داد. اقتصاد زبانی و اصل کم‌کوشی باعث می‌شود به علت بسامد زیاد این جملات، از صورت کوتاه‌تری استفاده شود که در نتیجه وابسته‌ی هسته‌ی گروه اسمی، (در این جا صفت «روشن») از جمله حذف شود بدون این که در امر انتقال پیام خللی پیش آید.

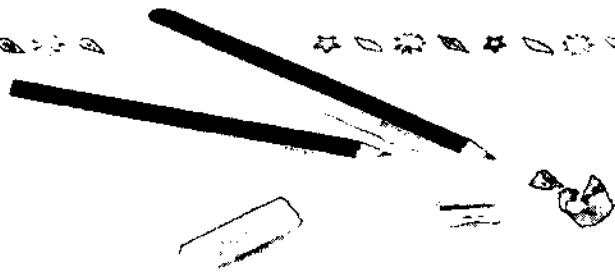
اکنون جمله‌های (۸) و (۹) را در نظر بگیرید:

(۸) امروز [امتحان] میان ترم دارم.  
(۹) با ماشینم نمی‌تونم برم مرکز شهر؛ چون [آرم] طرح [ترافیک] نداره.

در جمله‌ی (۸) با حذف واژه‌ی [امتحان] جمله از نظر معنایی درست باقی می‌ماند؛ زیرا واژه‌ی «امتحان» در هم‌نشینی با واژه‌ی «میان‌ترم» قرار داشته است و در نتیجه معنی آن به واژه‌ی «میان‌ترم» انتقال یافته در نتیجه با کاهش معنایی مواجه می‌شود. «میان‌ترم» نیز معنی واژه‌ی «امتحان» را می‌گیرد و افزایش معنایی می‌یابد و در نتیجه باعث حذفشان می‌شود.

جمله‌ی (۹) با حذف واژه‌ی «آرم» و «ترافیک» نیز از نظر معنایی درست باقی می‌ماند. در این جمله مفاهیمی چون «ماشین» و «رفتن» باعث می‌شوند که معنی دو واژه‌ی «آرم» و





می گردد و گروه اسمی بعد از آن نیز افزایش معنایی یافته و معنی حرف اضافه را در برمی گیرد؛ پس در این جمله ها تقابل میان حرف اضافه با عدم حضور آن خشی می شود و تمایزی در معنی جمله ایجاد نمی کند (در گونه ی محاوره در صورت استفاده از حرف اضافه، از «تو» به جای «در» استفاده می شود).

این حذف بیشتر در فارسی گفتاری و گونه ی محاوره و صورت هایی که بسامد رخداد بالایی دارند، صورت می پذیرد و در گونه ی رسمی (و گونه ی رسمی نوشتاری) حرف اضافه حذف نمی شود؛ برای نمونه در جمله ی (۲۳) که گونه ی رسمی (و حتی نوشتاری) جمله ی (۱۷) است نمی توان حرف اضافه «به» را حذف کرد. و حذف «به» در جمله ی (۲۳) باعث نادرستی شدن جمله می شود.

همان گونه که ملاحظه می شود، در جمله های (۱۰) تا (۱۵) می توان حرف اضافه ی «در» را حذف کرد اما در جمله ی (۱۷) حذف حرف اضافه ی «در» باعث نادرستی شدن جمله می شود و نمی توان آن را حذف کرد و جمله ی (۱۶) حالت بینابین دارد؛ یعنی بر اساس شم زبانی برخی گویشوران حذف حرف اضافه ممکن است و برخی دیگر آن را نادرست می دانند.

به نظر می آید در این مورد ریژگی معنایی فعل در امکان حذف حرف اضافه مؤثر است به گونه ای که اگر فعل، ایستایی بودن و سکون و عمل یکتواخت و طولانی بدون کنشی را برساند نظیر «بودن»، «زندگی کردن»، «ماندن» و جز آن حذف حرف اضافه ی «در» جایز است اما هرچه به سمت کنشی تر شدن و لحظه ای تر و کوتاه مدت تر شدن فعل پیش برویم، حذف حرف اضافه ی «در» کمتر امکان پذیر می باشد به طوری که «درس خواندن»، «مطالعه کردن» تا حدی این حذف را جایز می شمارند اما «بازی کردن» - که فعل کنشی است - نمی گذارد حرف اضافه ی «در» حذف شود؛ پس در این صورت می توانیم پیوستاری از فعل ها قابل شویم که در

(۹) را نیز جزو آن هایی پنداشت که حذف در آن ها ناشی از یافت موقعیتی و غیر زبانی است که در پرسش و پاسخ ها و مکالمه ها اتفاق می افتند و از طریق تجزیه و تحلیل کلام و کاربرد شناختی قابل توجیه هستند (که باز هم اقتصاد زبانی را می توان عامل اصلی فرایند حذف در این گونه جمله ها دانست).

حال جمله های (۱۰ تا ۲۴) را از زبان گفتاری در نظر بگیرید.

- (۱۰) [در] تهران زندگی می کنم.
- (۱۱) پدرم [در] خونه اس.
- (۱۲) برادرم [در] آمریکا تحصیل می کنه.
- (۱۳) مادرش رو [در] بهشت زهرا دفن کردن.

- (۱۴) معمولاً جمعه ها [در] خونه می مونن.
- (۱۵) حتماً باید [در] بیمارستان بستری بشه.

(۱۶) روزهای تعطیل [در] کتابخونه درس می خونم.

- (۱۷) بچه ها [در] حیاط بازی می کنن.
- (۱۸) فردا قراره برن [به] مسافرت.
- (۱۹) کتاب ها رو بده [به] علی.
- (۲۰) شب ها [به] رادیو گوش می کنه.
- (۲۱) دارن [در] ما می خندن.
- (۲۲) همه چیز رو [در] من گفت.
- (۲۳) کتاب ها را [در] علی بده.
- (۲۴) [در] حرف های معلمت خوب گوش کن.

در جمله های (۱۰) تا (۱۵) حرف اضافه ی «در» و در جمله های (۱۸) تا (۲۰) حرف اضافه ی «به» قابل حذف هستند؛ بنابراین می توان مدعی شد در این جمله ها معنای حرف اضافه به گروه اسمی بعد از آن انتقال یافته است و دچار حداکثر کاهش معنایی شده و حذف

«ترافیک» به واژه ی «طرح» انتقال باید و در نتیجه دچار کاهش معنایی شده و از معنی واژگانی تهی گردند و برعکس واژه ی «طرح» با افزایش معنایی روبه رو می شود؛ بنابراین حضور دو صورت «آرم» و «ترافیک» حشو تلقی شده و حذف می گردند.

در جمله هایی نظیر (۸) و (۹) برخلاف نمونه های (۶) و (۷) این هسته است که دچار حذف می شود (در جمله ی (۹) علاوه بر هسته ی گروه اسمی یعنی «آرم»، وابسته ی گروه اسمی، یعنی واژه ی «ترافیک» نیز حذف شده است. به عبارت دیگر معنای هسته به وابسته انتقال می یابد.

عامل اصلی کاهش و افزایش معنایی و در نتیجه ی فرایند حذف در این نوع جمله ها، بسامد بالای کاربرد و وقوع آن هاست و در نتیجه ی انگیزش اقتصادی و قانون زیست و اصل کم کوشی در گفتار، گویشور میل به کوتاه تر کردن جمله و استفاده از صورت هر چه بی نشان تر دارد، در نتیجه در یک گروه، یک یا دو واژه از یک عبارت را به جای کل عبارت به کار می گیرد. برای نمونه در جمله ی (۸) «میان ترم» به جای کل گروه اسمی «امتحان میان ترم» و در جمله ی شماره ی (۹) واژه ی «طرح» به جای کل گروه اسمی «آرم طرح ترافیک» به کار رفته است.

در نتیجه، در این جمله ها تقابل معنایی میان جزئی از یک گروه اسمی با کل گروه اسمی خشی شده است و کاربرد هر یک از آن دو باعث تمایز معنایی نمی شود.

باید خاطر نشان کرد که صفوی (۱۳۷۹) به اجمال به این موارد حذف تحت عنوان انواع مجاز و با نام «علاقه» در کاربرد ادبی و روزمره ی آن ها در زبان پرداخته است.

شاید بتوان جملاتی مانند نمونه های (۸) و

یک طرف افعال کنشی و در طرف دیگر افعال غیر کنشی وجود دارند. و هر چه به سمت افعال غیر کنشی پیش برویم، امکان حذف حرف اضافه‌ی «در» بیشتر ممکن می‌باشد.

در جمله‌های (۱۸) و (۱۹) به نظر می‌آید، بسامد وقوع و کاربرد بالای فعل‌های «رفتن» و «دادن» در زبان محاوره و اصل کم‌کوشی و اقتصاد زبانی باعث حذف حرف اضافه‌ی «به» می‌شود و گویی معنای حرف اضافه در درون خود فعل نیز وجود دارد و کشش و انتقال معنایی به خود فعل نیز صورت می‌پذیرد. در جمله‌ی (۲۰) نیز به نظر می‌آید «رادیو» متمم فعل نیست بلکه به فعل منضم شده است در نتیجه نقش نمای خود و حرف اضافه را از دست داده است و عبارت «رادیو گوش می‌کنه» به دست آمده است. در غیر این صورت اگر انضمام رخ ندهد، حضور حرف اضافه‌ی «به» ضروری است. همانند جمله‌ی (۲۴). در جمله‌های (۲۱) و (۲۲) نیز فعل‌های «خندیدن» و «گفتن» حضور حرف اضافه‌ی «به» را ملزم می‌کنند و در نتیجه حذف حرف اضافه منتهی به نادمستوری بودن جمله خواهد شد.

حال جمله‌های (۲۵) تا (۲۷) را در نظر بگیرید:

(۲۵) [من] سال آینده فارغ‌التحصیل می‌شوم.

(۲۶) [تو] هنوز به آینده امید داری.

(۲۷) [آن‌ها] امسال بازنشسته می‌شوند.

در این جمله‌ها می‌توان نهاد جدا را حذف کرد بدون آن‌که جمله از نظر معنایی نادرست شود یا به عبارت دیگر با حذف نهاد تغییری در معنی جمله به وجود نمی‌آید (حضور و عدم حضور آن از نظر کاربرد شناختی نمای ایجاد می‌کند، اما در این بررسی این تغییر، کاربرد شناختی مدنظر قرار نگرفته است).

حذف نهاد در جمله‌های (۲۵) تا (۲۷) ناشی از افزایش و کاهش معنایی نیست بلکه عنصر دیگری در جمله تمام معنا و نقش معنی

شناختی آن را در بر دارد و نهاد بار معنایی بیشتری به جمله اضافه نمی‌کند که نتواند حذف شود. این عنصر شناسه‌ی فعل است که «شخص» و «شمار» را نشان می‌دهد همان‌طور که نهاد جدا این نقش را بر عهده دارد؛ پس کاربرد دو صورت که معنی و نقش معنایی واحدی داشته باشند، برخلاف اصل اقتصاد زبانی است؛ بنابراین یکی از آن دو حشو است و باید حذف شود. از این رو، شناسه چون وابسته به فعل است، حذف نمی‌شود.

در نتیجه می‌توان مدعی شد که در زبان فارسی تقابل بین نهاد جدای از فعل با عدم حضور آن خشی می‌شود و وجود و عدم آن در جمله از نظر معنایی تمایزی ایجاد نمی‌کند.

به طور کلی هرگاه در جمله دو عنصر باشند که از نظر معنایی یکسان باشند و نقش واحدی را ایفا کنند، یکی از آن دو حشو است و حذف می‌شود و معمولاً اولین وقوع آن حذف می‌شود و وقوع دوم باقی می‌ماند. از این حذف در ادبیات و سنت زبانی با نام حذف به قرینه‌ی لفظی و معنایی نیز یاد می‌شود.

#### ۴- نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا با آوردن نمونه‌هایی فرایند حذف در جمله - که ناشی از بافت غیر زبانی و کاربردهای خاص زبانی (نظیر شعر، مجاز ادبی، ضرب‌المثل، عناوین خبرهای روزنامه، دشنام‌ها و ناسزاها، شعارها و جز آن) نیستند و فقط به اجزای موجود در جمله ارتباط دارند- مورد بررسی قرار گیرند و توجیه معنی شناختی شوند. فرایند حذف می‌توانست در فعل، اسم، صفت و ضمیر و جز آن اتفاق بیفتد و این حذف می‌توانست در مورد هسته یا وابسته‌ی گروه امکان پذیرد. عمدتاً سه استدلال را می‌توان برای توجیه فرایند حذف مورد استفاده قرار داد:

اولین استدلال، هم‌نشینی معنایی و عامل افزایش و کاهش معنایی است که در اثر هم‌نشینی واژه‌ها در جمله، به روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند

و با انتقال معنی از یک واژه به واژه‌ی دیگر یکی از واژه‌ها از افزایش معنایی برخوردار می‌شود به گونه‌ای که واژه‌ی دیگر در این تراز چنان کاهش معنایی می‌یابد که از نظر معنایی تهی شده و در نتیجه وجود آن حشو بوده و حذف می‌شود.

دومین استدلال طبق قانون زیلف و در راستای انگیزش اقتصادی و اصل کم‌کوشی است که در نتیجه‌ی آن هر عبارتی که بسامد رخدادش بالا رود، از طول آن کم می‌شود و عنصری از آن حذف می‌گردد و صورت باقی‌مانده بی‌نشان‌تر خواهد بود.

سومین استدلال خشی شدگی تقابل معنایی از نوع دو گانه‌گزین است که بر اساس آن می‌توان دو صورت متفاوت (در این جا حضور و عدم حضور یک عنصر) را به کار برد بدون این‌که تمایزی در معنی ایجاد شود.

در مورد حذف حرف اضافه نیز علاوه بر بسامد وقوع در بعضی موارد ویژگی‌ها و مؤلفه‌های معنایی خود فعل نیز در امکان حذف حرف اضافه تأثیر بسزایی دارند.

در مورد ضمائر فاعلی علاوه بر این‌که در راستای اصل اقتصاد زبانی است، حذف ضمیر فاعلی ناشی از وجود عنصر دیگری در جمله با همان معنا و نقش معنایی است و در نتیجه کاربرد آن حشو تلقی شده و حذف می‌شود.

#### فهرست منابع

1. Craft, W. (1990). *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
2. Greenberg, Joseph H. (1966). *Language Universals, with Special Reference to Feature Hierarchies*. The Hague: Mouton.
3. Hayman, I. (1985). *Natural Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ۴- صفوی، کوروش، (۱۳۸۰)، درآمدی بر معنی‌شناسی: تهران. حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۵- غفاری، مهید، (۱۳۷۷) «خشی‌شدگی تقابل‌های معنایی در زبان فارسی». رساله‌ی کارشناسی ارشد. تهران. دانشگاه علامه طباطبائی.

## چکیده

این تحقیق به نقد و بررسی دستوری در کتاب‌های زبان فارسی مقطع دبیرستان پرداخته است. روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش، روش «توصیفی» است. چهارچوب نظری اصلی، «ساخت‌گرایی» است و در مواردی نیز برحسب محتوای کتب مورد بررسی، به ضرورت از نظریه‌های دیگری همچون «گشتاری» که در تحلیل قضایای دستوری موفق‌تر بوده‌اند استفاده شده است. در این تحقیق پس از استخراج نارسایی‌های بخش دستوری کتب زبان فارسی ابتدا مبانی علمی و زبان‌شناختی هر مورد نارسایی بیان گردیده و سپس به توصیف آن‌ها پرداخته شده است.

سید بهنام علوی مقدم (متولد ۱۳۵۴) شهرستان خرم‌آباد، کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی از دانشگاه علامه طباطبایی است که رساله‌ی کارشناسی ارشد خود را با همین عنوان دفاع کرد. هم‌اکنون دبیر رسمی آموزش و پرورش و استاد مدعو دانشگاه پیام نور واحد ساوه و مرکز آموزش عالی حکیم فردوسی کرج است.



❖ سید بهنام علوی مقدم

کلیدواژه‌ها: صفت، ضمیر، فعل، نقد، دستور پیشین، زبان فارسی، افعال معین، نحو، ماضی بعید، اجزای جمله، متمم، وابسته، مستند.



## ۱: مقدمه

از زمانی که تألیف کتب دستور زبان فارسی ویژه‌ی مدارس و آموزشگاه‌ها برای مقاطع مختلف تحصیلی آغاز گردید و تدریس آن‌ها در آن مقاطع شروع شد، صاحب‌نظران، نقد و بررسی‌های خود را در مورد این کتب ارائه کردند. از آن‌جا که دستور مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته، بنابراین برای هر مرحله و دوره نیز تجزیه و تحلیل‌های فراوانی موجود است.

این فصل برآن است تا به ذکر نقد و بررسی‌های موجود برای هر مرحله‌ی دستور زبان فارسی در آموزش و پرورش بپردازد و در پایان کاستی‌های آن‌ها را یادآور شود و سرانجام هدف از انجام این پایان‌نامه و نیز مزیت‌های آن را بیان نماید.

در انجام این پایان‌نامه، مکتب زبان‌شناسی خاصی در نظر نیست، زیرا در امر آموزش، هدف، آموزش و تعلیم مسائلی دستوری

بر اساس موفق‌ترین و علمی‌ترین تحلیل و توصیفی است که از یک موضوع دستوری صورت گرفته است. روش تحقیق نیز در این رساله، روش «توصیفی» است.

## ۲: نقد و بررسی‌های موجود در مورد کتاب‌های دستور زبان پیشین

هم‌زمان با پدید آمدن کتب درسی و تدریس آن‌ها در مدارس و آموزشگاه‌ها، نقد و بررسی آن‌ها نیز آغاز گردیده است. مقالات فراوانی در این زمینه نگاشته شده و برخی از مسایل و مشکلات موجود در این کتب مطرح گردیده‌اند. از اولین نوشته‌ها در این زمینه می‌توان به مقاله‌ی جلال آل‌احمد (۱۳۳۹)، صص ۱۰۹-۸۱) اشاره کرد. در مقاله‌ی مذکور تحت عنوان «بیشوی کتاب‌های درسی» به طور کلی از کتب درسی مدارس و مسایل و مشکلات عدیده‌ای که در آن‌ها وجود دارد، انتقاد شده است. در این مقاله، هدف نویسنده، کتاب

درسی خاصی نبوده است و کل مجموعه‌ی کتب درسی مورد انتقاد واقع شده‌اند. همان‌طور که از جمله‌ای در این مقاله استنباط می‌شود، کتاب دستور میرزا عبدالعظیم خان مدنظر جلال آل احمد بوده است.

همچنین در سال‌های بعد، پرویز ناتل خانلری (۱۳۴۶، صص ۹۹-۹۵) در سخنرانی خود در جمع دبیران، به معرفی و توجیه کتاب‌های دستوری‌ای که خود نگاشته است، می‌پردازد و به نقد و بررسی‌های موجود پاسخ می‌دهد و آن‌ها را توجیه می‌نماید. پس از آن، دیگر، مقالات و نقد و بررسی‌های زیادی در مورد کتاب‌های درسی دیده نشد تا نوبت به کتاب‌های فارسی نظام قدیم، نوشته شده به وسیله انوری و احمدی گیری (۱۳۶۳) می‌رسد.

مقاله‌ای که در باب نقد و بررسی آن‌ها موجود است:

حمید عباسی اهوازی (۱۳۶۳، صص ۴۹-۲۷) در مقاله‌ی خود به بررسی ناهماهنگی‌های موجود در کتاب‌های دستور دبیرستان می‌پردازد و ناسامانی در این کتاب‌ها را در دو دلیل ذیل خلاصه می‌کند: ۱- سماعی بودن برخی مباحث دستوری، بدین صورت که یک قاعده در تمام موارد مشابه مصداق نمی‌یابد ۲- فقدان یک دستور زبان مدون که مورد قبول همگان باشد و نیز وجود دوگانگی در مطالب دستور زبان فارسی تحت عنوان قدیم و نوین.

تحقیقی نیز در زمینه‌ی نارسایی‌ها و ناهماهنگی‌های دستور زبان فارسی در کتاب‌های دوره‌های راهنمایی و دبیرستان به وسیله یارمحمدی و دیگران (۱۳۶۶، صص ۳۳۴-۳۰۷) انجام شده است. در این پژوهش، متون و مطالب دستوری و تمرین‌های مربوط، مطالعه و بررسی شده‌اند و ناهنجاری‌ها و نارسایی‌های موجود مطرح گشته‌اند. پس از نقد مطالب دستوری متون، پیشنهادها و

رهنمودهایی به منظور رفع مشکلات موجود و نیز قالبی برای نوشتن مطالب دستوری ارائه شده است.

مقاله‌ی دیگر در این زمینه، نوشته محمدرضا عادل (۱۳۶۶، صص ۳۴ و ۳۳) است. او در این مقاله، به ارائه‌ی اشکالات و مسائلی درباره‌ی «جمله و فعل» و مسائلی مربوط به آن‌ها می‌پردازد.

همچنین جمال صدیری (۱۳۶۶، صص ۲۲-۱۸) در نقده‌ی بر دستور زبان فارسی دوم و سوم فرهنگ و ادب به اشکالاتی در زمینه‌های «جمله‌ی پیرو»، «ارکان فعل‌های جمله»، «ساخت فعل دعا»، «کاربرد ماضی نقلی»، «کاربرد ماضی استمراری» و موارد جزئی دیگر اشاره می‌کند و راه‌حلی‌هایی را ارائه می‌نماید.

سید محمد تقی طیب (۱۳۷۲، صص ۲۲۲-۲۱۳) نیز در مقاله‌ی خود به انتقاد از دستور سنتی فارسی - که حاصل تلفیق تقلیدگونه‌ی دستور زبان عربی و فرانسه، همراه با دستکاری‌های سلیقه‌ای دستورنویسان است - می‌پردازد و خطرناک‌ترین وضع را التقاط دستور سنتی با دستور علمی زبان شناختی می‌داند. او هم چنین نکاتی را درباره‌ی متون درسی دستور زبان فارسی یادآور می‌شود.

### ۳: نقد و بررسی‌های موجود در مورد کتاب‌های دستور زبان فعلی

کتاب‌های درسی فعلی که برای تدریس در نظام جدید طراحی شده‌اند و هم‌اکنون در مدارس ما تدریس می‌شوند، در چند مقاله و تحقیق مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند.

اصغر ارشاد سربابی (۱۳۷۶، صص ۱۹-۱۱) در مقاله‌ی خود، مسائلی را در مورد اشکالات کلی کتب درسی فارسی دوره‌ی متوسطه مطرح می‌کند و از آوردن شاهد مثال و نمونه‌ها خودداری می‌نماید و یافته‌های خود را راهنما و معیار پایه‌ای برای مؤلفان و دبیران و معلمان می‌داند.

میترا ایزدفر (۱۳۷۶، صص ۳۲-۲۸) نیز نخست به پاره‌ای از مشکلات آموزش زبان فارسی مانند نگارش و رسم الخط و نکات دستوری می‌پردازد و سپس به چگونگی غنی کردن محتوای متون اشاره‌ای گذرا می‌کند.

رضا دباغی مرند (۱۳۷۶، صص ۱۱۳-۱۰۶)، در مقاله‌ی خود بخشی را به بررسی شیوه‌های تهیه و تدوین کتاب‌های درسی فارسی اختصاص داده است.

خسرو قاسمیان (۱۳۷۶، صص ۱۶۵-۱۵۶)، در بخشی از مقاله‌ی خود به کتاب‌های درسی پرداخته است. این مقاله نیز به طور کلی به مواردی از اشکالات عمده اشاره کرده است. سید جواد رسولی (۱۳۷۶، صص ۱۴۲-۱۳۳) در مقاله‌ی خود به کلیات و نکاتی از چند ماده‌ی درسی می‌پردازد. یکی از موارد درسی مورد نظر او دستور و کتاب آن است.

غلامرضا عمرانی (۱۳۷۶ و ۷۷، صص ۹۳-۸۶، ۳۱-۲۴ و ۲۴-۴۰) در مقاله‌ی خود به تبیین و توضیح مطالبی که مورد اشکال و نقد و بررسی معلمان بوده، پرداخته است.

این مقالات درباره‌ی «فعل» و اجزای آن است:

زکریا مهرور (۱۳۷۶، صص ۵۸-۵۵) در مقاله‌ی خود به توضیحاتی در رابطه با فعل و اجزای آن بسنده نموده است.

مرتضی باوریان (۱۳۷۸، صص ۴۷ و ۴۶) در مقاله‌اش توضیحاتی در رابطه با جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند و زرف ساخت آن‌ها آورده است.

عبدالحمید آخوندی (۱۳۸۰، صص ۸۹-۸۶) نیز در مقاله‌اش اجزای افعال را به صورت نمودارها نمایان ساخته تا به گفته‌ی خودش از بار توضیحات تئوریک و شفاهی مطلب قدری بکاهد و آن را تصویری و دیداری سازد.

فریدون اکبری شلنده‌ای (۱۳۸۰، صص ۶۵-۶۲) در مقاله‌ای که در رابطه با «فعل مرکب» است، با شرح و گزارش کامل درس به

همراه چند روش پیشنهادی، نمونه‌های فراوانی را برای هر قسمت فرایش می‌نهد.

علی کرمی (۱۳۷۹، صص ۲۳-۲۱) در مقاله‌اش کوشیده است برای شناخت فعل مرکب معیارهایی ارائه نماید و این کار را از طریق دسته بندی این افعال به انجام رساند.

صمد رحمانی خیاری (۱۳۸۰، صص ۶۸-۶۶) در مقاله‌اش با نگاهی گذرا سیر تاریخی طرح مبحث فعل مرکب در منابع دستوری و زبان شناسی را بررسی می‌کند و در پایان نتیجه می‌گیرد که با توجه به اختلاف آرای محققان، بهره‌گیری از مشترکات بهترین شیوه است.

مقالاتی نیز درباره‌ی «متمم» به چشم می‌خورد:

تقی وحیدیان کامیار (۱۳۷۷، الف، صص ۲۷-۲۴) در مقاله‌ی «متمم چیست؟» به بحث درباره‌ی متمم و مسایل آن می‌پردازد.

عبدالحمید آخوندی (۱۳۷۹، صص ۶۵-۶۳) نیز در مقاله‌ی خود می‌کوشد تا انواع متمم را با شرح و بسط و مثال‌هایی بیشتر بیان نماید. غلامرضا عمرانی (۱۳۷۸، صص ۲۵-۲۲ و ۲۳-۱۵) مسایلی را در مورد متمم مطرح می‌سازد.

بتول درزی (۱۳۸۰، صص ۸۵-۸۲)، درباره‌ی گروه حرف اضافه‌ای و متمم مطالبی را بیان می‌دارد.

این مقاله‌ها نیز در باب گروه «اسمی» است: علی اکبر شیری (۱۳۷۹، صص ۶۲-۵۸) در مقاله‌ی خود در جست و جوی شیوه‌های مناسبی برای شناخت و تجزیه و تحلیل گروه‌های اسمی است. همچنین او در این مقاله می‌کوشد درس «گروه اسمی» در کتاب‌های زبان فارسی را گسترش دهد.

زهره موسوی (۱۳۸۰، صص ۵۵ و ۵۴) در مقاله‌ی خود سعی دارد تا به تبیین بحث گروه‌های اسمی در مجموعه‌ی سه کتاب زبان فارسی بپردازد.

درباره‌ی تکواژها و وندها نیز مقالاتی موجود است:

عبدالحمید آخوندی (۱۳۷۸، صص ۲۷ و ۲۶) در مقاله‌ی خود به بررسی تکواژها و انواع آن می‌پردازد.

علی اکبر شیری (۱۳۷۷، صص ۵۲ و ۵۱) مدعی است در مقاله‌اش به کمک یافته‌های زبان شناسی نگاهی دوباره به وندهای فارسی انجام می‌گیرد.

حسنعلی ترقی اوغاز (۱۳۷۸، صص ۳۰-۲۸) در مقاله‌ی خود فرض «میانوند» را در فارسی صحیح نمی‌داند.

غلامرضا عمرانی (۱۳۷۸، الف، صص ۳۱) نیز به توضیحاتی راجع به «میانوند» و خصوصیات آن می‌پردازد.

یعقوب رحیمی داشلی برون (۱۳۸۰، صص ۹۲-۹۰) به جمع بندی و ارائه‌ی برخی نکات درباره‌ی انواع تکواژها و ویژگی‌های آن می‌پردازد. نویسنده‌ی مزبور جز در دو مورد به نبود میانوند در زبان فارسی قایل است.

سهیلا کاووسی نژاد و زهرا زندی مقدم (۱۳۷۹) پژوهشگران گروه دستور فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز تحقیق میسوطی را در مورد آموزش دستور در آموزش و پرورش انجام داده‌اند. در این تحقیق به بررسی جدیدترین کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی کلیه‌ی مقاطع تحصیلی از جمله دبیرستان پرداخته شده است. بنابر ادعای این محققان، تا به حال تحقیقی بدین شکل در این مورد صورت نگرفته است. بنابر اظهارات ایشان در این تحقیق کلیه‌ی نکات زبان شناختی کتاب‌های درسی استخراج گردیده و لی تنها مطالب صرفی و نحوی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

#### ۴: جمع بندی

همان طور که تا به حال مشاهده شد، نقد و بررسی‌های فراوانی در زمینه‌ی دستور زبان فارسی در کتاب‌های درسی موجود است.

سؤالی که در زمینه‌ی این تحقیق مطرح می‌شود این است که چرا با وجود آن همه نقدها و بررسی‌ها و تجزیه و تحلیل‌های متعدد، باز هم به تحقیق تازه‌ای نیاز است؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً: همان طور که مشاهده شد در بسیاری از مقاله‌های ذکر شده در بخش پیشینه‌ی تحقیق، کمتر به مبانی زبان شناختی توجه شده است و بیشتر این مقالات بر اساس دستور سنتی و یا تلفیقی از دستور سینتی و زبان شناختی می‌باشند.

ثانیاً: در بسیاری از مقالات مزبور، اشکالات به صورت موردی و بدون توجه به قسمت‌های دیگر دستور بررسی شده‌اند و مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

ثالثاً: در تعدادی از مقالات و تحقیق‌های ذکر شده بدون ذکر مباحث نظری و زبان شناختی به مورد اشکال پرداخته شده است که کاری ویراستارانه است.

رابعاً: بسیاری از اشکالات و ابهامات کتاب‌های درسی، مورد توجه قرار نگرفته‌اند و از نقد و بررسی به دور مانده‌اند.

بالاخره تحقیق جامع و کاملی از کتاب‌های درسی مقطع دبیرستان صورت نگرفته است. در تعدادی از تحقیق‌ها از جمله کاووسی نژاد و زندی مقدم (۱۳۷۹) به بررسی دستور در کلیه‌ی دوره‌ها پرداخته شده است و به همین دلیل توجه کمتری به دوره‌ی دبیرستان - که دوره‌ی مهمی نیز در دوران تحصیل می‌باشد - صورت پذیرفته است و به بسیاری از اشکالات و نارسایی‌ها توجهی نشده است.

این تحقیق بر آن است که به اشکالات موجود، با توجه به کل مباحث صرفی و نحوی بپردازد و از موارد جزئی بپرهیزد و از منظر زبان شناختی و علمی و بر اساس بهترین تحلیل و توصیف دستوری به قضایا بنگرد و در ابتدا به مباحث نظری و سپس به ذکر ایراد و اشکال وارد بپردازد. در این پایان نامه سعی بر آن است که

تحقیقی جامع و کامل در زمینه‌ی نقد و بررسی دستور در کتب درسی انجام گیرد و اشکالات و ابهاماتی که تا به حال مطرح نگردیده‌اند، نیز مورد بررسی قرار گیرند.

### ۵: مبانی نظری

در انجام این پایان نامه مکتب زبان شناسی خاصی در نظر نیست. در مقدمه‌ی کتاب‌های دستور زبان فارسی اشاره شده است که کوشش مؤلفان بر این بوده تا دستور زبان دوره‌ی دبیرستان بر مبنای نظریه‌ی علمی «ساخت‌گرایی» نوشته شود و در مواردی نیز که نظریه‌های دیگر از جمله «نقش‌گرایی» و «گشتاری» در تحلیل قضایای دستوری موفق‌تر بوده‌اند، از آن نظریه‌ها استفاده شود و در عین حال در حدامکان از دستور سنتی نیز فاصله گرفته نشود.

نگارنده نیز به دلایل مذکور، روش مؤلفان را در این پایان نامه در پیش گرفته است و نظریه و مکتب خاصی را در نظر ندارد.

سعی بر این است که نظریه‌ی «ساخت‌گرایی» مدنظر باشد و گاهی نیز به ضرورت از نظریه‌های دیگر همچون «گشتاری» که توصیف علمی بهتری را در مواردی خاص ارائه کرده‌اند استفاده شود.

### ۶: نکاتی چند درباره‌ی روش شناسی

در این پایان نامه، ابتدا اشکالات و نارسایی‌های موجود از بخش دستور کتاب‌های زبان فارسی استخراج می‌گردد و پس از استخراج مبانی نظری مربوط به هر نارسایی از کتاب‌های دستور زبان مبتنی بر مبانی علمی زبان‌شناختی، نارسایی مربوط توصیف می‌شود.

نوع روش تحقیق در این رساله، روش «توصیفی» است. در این پایان نامه از جامعه‌ی آماری استفاده نشده است.

اشکالات و نارسایی‌های موجود در کتب دستور زبان فارسی در مقطع دبیرستان در دو

فصل مجزا یعنی «صرف» و «نحو» بررسی می‌شوند که در ذیل خواهند آمد:

### الف: صرف

#### ۱: کلمات

#### ۱-۱: کلمه و واژه

در درس دوم کتاب زبان فارسی ۳ غیر علوم انسانی (صص ۱۷-۱۴) و کتاب زبان فارسی ۳ علوم انسانی (صص ۱۷-۱۴) واحدهای زبان به صورت زیر تقسیم بندی شده‌اند: (۱) جمله‌ی مستقل (۲) جمله (۳) گروه (۴) واژه (۵) تکواژ. در مقایسه‌ی کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی (باطنی، ۱۳۴۸) و کتاب‌های درسی زبان فارسی ۳ و تطبیق آن‌ها، اصطلاح «کلمه» معادل «واژه» است، اما در کتاب‌های درسی فوق در درس «جمله» نامی از اصطلاح «کلمه» به میان نیامده است. در عین حال در صفحات ۱۳۷ زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۴۸ علوم انسانی در بخش «تکیه‌ی کلمات» از اصطلاح «کلمه» نام برده شده است، بدون این که قبلاً در مورد آن توضیحی داده شده باشد و یا این که معادل «واژه» فرض گردیده باشد. ایراد موجود، یکی عدم یک‌دستی اصطلاحات در مورد یک موضوع خاص و دیگری عدم ارجاع این اصطلاحات متفاوت به یکدیگر می‌باشد که این مسایل باعث سردرگمی دانش آموزان می‌شود.

#### ۲-۱: انواع کلمه

#### ۱-۲-۱: اسم

در صفحه‌ی ۵۸ کتاب زبان فارسی ۱ در بخش اسم می‌خوانیم: «اسم نشانه‌ی ویژه‌ای یا خود ندارد اما با یکی از راه‌های زیر شناخته می‌شود: ۱- می‌توان آن را جمع بست... ۲- می‌توان به دنبال آن «ی» نکره آورد... ۳- می‌توان واژه‌های این و آن را پیش از آن به کار برد... ۴- می‌توان آن را به عنوان نهاد، مفعول، مضمّن و... در جمله به کار برد...»

همان طور که در این عبارت ملاحظه می‌شود، با توجه به این که هیچ گونه توضیحی راجع به کلماتی همچون صفت - که از مقوله‌ی خود گذر می‌کنند و نقش اسم را به خود می‌گیرند - نیامده است، ممکن است دانش آموزان بسیاری از صفات را - که نقش اسم می‌پذیرند به دلیل پذیرفتن خصوصیات فوق - «اسم» فرض نمایند که نادرست می‌باشد؛ بنابراین وجود توضیحاتی درباره‌ی کلمات دیگری که نقش اسم را می‌پذیرند، ضروری به نظر می‌رسد.

#### ۱-۲-۱-۱: ویژگی‌های اسم

#### ۱-۲-۱-۱-۱: معرفه و نکره

در صفحه‌ی ۶۰ کتاب زبان فارسی در بخش معرفه (شناس) و نکره (ناشناس)، نشانه‌های تشخیص اسامی معرفه و نکره به طور کامل ذکر نشده و فقط به ذکر بعضی از آن‌ها همچون «را» برای معرفه و «ی» و «ی را» برای نکره بسنده شده است.

عدم ذکر نشانه‌های کافی برای تشخیص اسامی معرفه و نکره باعث می‌شود دانش آموزان در برخورد با بعضی از اسامی نتوانند تشخیص دهند که اسم مورد نظر نکره است یا معرفه.

#### ۲-۱-۲-۱: ساخت اسم

#### ۱-۲-۱-۲-۱: تکواژ و مسایل آن

#### ۱-۲-۱-۲-۱-۱: وند صرفی

در صفحه‌ی ۶۷ کتاب زبان فارسی ۲، «وند» تکواژی معرفتی شده است که معنا و کاربرد مستقل ندارد و تنها در ساختمان واژه‌های مشتق یا فعل‌های پیشوندی به کار می‌رود؛ کتاب فوق وندها را از لحاظ کارکرد به دو دسته تقسیم کرده است: ۱- صرفی مانند نشانه‌های جمع و... ۲- اشتقاقی مانند «بان» در باغیان. ایراد وارد، فرض وجود تمام «وندها» در واژه‌های مشتق و یا فعل‌های پیشوندی است، در صورتی که وندهای صرفی اسم مشتق نمی‌سازند و فقط به منظور آماده‌سازی کلمه

برای قرار گرفتن در جمله می آیند و از نظر دستوری به آن کمک می نمایند.

#### ۱-۲-۱-۲-۱-۲-۱ میانوند

در صفحه ی ۱۵۲ کتاب زبان فارسی ۲، «میانوند» راوندی فرض نموده است که بین دو تکواژ آزاد بیاید. همچنین در صفحات ۱۵۷ کتاب زبان فارسی ۳ غیر علوم انسانی و ۱۰۹ زبان ۳ علوم انسانی آمده است: «وندها را از نظر جای قرار گرفتن آن‌ها در ساختمان واژه به سه نوع پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم بندی می کنند». مصداق‌هایی که در کتاب برای میانوند آورده شده است، عبارتند از «ا» در واژه‌ی «سراسر»، «تا» در واژه‌ی «سر تا پا»، «و» در واژه‌ی «آموزش و پرورش» و «ه» در واژه‌ی «تخت خواب». در صورتی که موارد فوق، مصداق اصطلاح «میانوند» نیستند؛ زیرا این موارد در میان ریشه یا ستاک کلمه واقع نشده‌اند بلکه بین دو تکواژ مستقل آمده‌اند؛ بنابراین «میانوند» نیستند.

#### ۱-۲-۱-۲-۱-۲-۱ پسوند

#### آیا «گی» پسوند است؟

در صفحه ی ۱۹۰ زبان ۳ علوم انسانی، واژه‌ی «بی‌برنامگی» به صورت «بی + برنامه + گی» تجزیه شده است. همچنین در صفحه ی ۱۱۶ کتاب زبان فارسی ۳ علوم انسانی، تمرینی مبنی بر نوشتن پنج کلمه که بیش از یک وند داشته باشد و «وند» هیچکی آن‌ها «گی» باشد، موجود است.

ایراد این قسمت، این است که وند «گی» وجود ندارد. بلکه این وند همان «ی» می باشد که به دلیل التقاط همخوان موجود در پایه و «ی»، واج میانجی «گ» در میان آن‌ها درج می شود: بی‌برنامه + «گ» + ی

۱-۲-۱-۲-۱-۲-۱ واژه‌های ساده، مشتق و مرکب  
واژه‌ی «بی‌گانه» متشکل از دو تکواژ

«بی + گانه» است که هر دو تکواژ در جاهای دیگر به کار می‌روند: «بی» به عنوان پیشوند در کلماتی همچون: بی‌ادب، بی‌سواد و... و «گانه» به عنوان یک اسم ساده (عمید، ۱۳۶۳، ص ۹۹۹) در کلماتی همچون «گانه‌گانه»، «گانه و بی‌گانه»، «گاهی» و...

در صفحه ی ۸۴ کتاب زبان فارسی ۳ علوم انسانی، این کلمه «ساده» فرض شده است؛ زیرا بنا بر ادعای کتاب، اجزای آن آن‌چنان در هم ادغام شده‌اند که اهل زبان از تشخیص آن به عنوان واژه‌ی غیر ساده عاجزند؛ در صورتی که بنا بر دلایل فوق می‌توانیم واژه‌ی «بی‌گانه» را مشتق فرض کنیم.

فرهنگ فارسی عمید (۱۳۶۳، ص ۴۱۲) واژه‌ی «تکاپو» را متشکل از اجزای زیر دانسته است: «تک + و + پو». هم چنین در صفحه ی ۹۶ کتاب زبان فارسی ۲ واژه‌ی «تکاپو» در ذیل مثال‌های «مشتق - مرکب» آمده است؛ به دلیل این که امروزه این واژه قابل تجزیه به اجزای فوق توسط فارسی زبانان نیست، در فارسی معاصر «ساده» فرض می‌شود.

صادقی وارژنگ (۱۳۵۶، ج، ص ۱۱۷) واژه‌ی «دو پهلوی» را صفت مرکب می‌داند. در صفحه ی ۱۳۸ زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۸۴ علوم انسانی، این واژه «اسم» فرض شده است، در صورتی که «دو پهلوی» صفت است و فرض آن به عنوان «اسم»، نادرست است. در فرهنگ فارسی عمید (۱۳۶۳، ص ۵۹۹) واژه‌ی «دست بوس» صفت است اما در صفحات فوق، این واژه اسم فرض شده است.

همچنین در صفحه ی ۸۶ زبان فارسی ۳ علوم انسانی، واژه‌ی «تو جوان» به عنوان مثالی برای واژه‌ی مرکب «صفت + اسم - صفت» آمده است. در صورتی که بنا بر ادعای فرهنگ فارسی عمید (۱۳۶۳)، واژه‌های «نو» و «جوان» هر دو صفت می‌باشند و حاصل ترکیب آن‌ها نیز صفت است.

#### ۱-۲-۲-۲-۱ صفت

صادقی وارژنگ (۱۳۵۶، ب، ص ۲۳) می‌گوید:

مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت از نظر ظاهر تفاوتی ندارند و در ساختمان هر دوی آن‌ها، کسره به کار رفته است؛ از این رو تشخیص مضاف الیه از صفت گاهی مشکل است؛ خاصه وقتی که مضاف الیه کلمه‌ای باشد که هم به صورت صفت و هم به صورت اسم استعمال شود؛ مانند «جوان» و «هنرمند» در گروه‌های زیر که دارای دو ساختمان متفاوت و دو گونه تعبیر است:

- زن جوان به مغازه وارد شد
- زن آن جوان به مغازه وارد شد.
- آن زن جوان به مغازه وارد شد.
- پسر هنرمند خشمگین شد
- پسر آن هنرمند خشمگین شد.
- آن پسر هنرمند خشمگین شد.

در صفحه ی ۱۰۹ زبان فارسی ۲ چنین می‌خوانیم: «کلیه‌ی واژه‌هایی که تحت عنوان صفت می‌آیند، در صورتی که وابسته‌ی اسم باشند، صفت اند. در غیر این صورت با مفرله‌های گروه اسمی و گروه قییدی مشترک اند. مسأله‌ی موجود در این قسمت این است که همان‌طور که دیدیم- گاهی صفت‌هایی که وابسته‌ی اسمند، نقش صفت را برای اسم ایفا نمی‌کنند، بلکه مضاف الیه اسم ماقبل از خود هستند.

بنابراین صرف این که صفتی وابسته‌ی اسم باشد، دلیل بر آن نیست که برای آن اسم نقش صفت را ایفا می‌کند. بلکه ممکن است مضاف الیه اسم پیش از خود باشد.

#### ۱-۲-۲-۳-۱ ضمیر

ضمیر، کلمه‌ای است که به جای گروه اسمی می‌نشیند نه به جای اسم؛ مثلاً اگر در جمله‌ی «مرد مؤدب ورزشکار آمد»، به جای اسم، ضمیر بگذاریم، جمله‌ای به صورت «او

مؤدب و ورزشکار آمد حاصل می شود که از لحاظ دستوری صحیح نیست.

در صفحه ی ۱۰۱ کتاب زبان فارسی ۱، ضمیر شخصی را جانشین «اسم» دانسته است. این در صورتی است که «اسم» وابسته ای نداشته باشد. اگر اسمی دارای وابسته هایی باشد، ضمیر باید به جای گروه اسمی به کار رود نه اسم. در غیر این صورت عبارت حاصل نادرستی است.

#### ۱-۲-۳: قید

در صفحه ی ۱۱۹ کتاب زبان فارسی او صص ۱۴۷ و ۱۴۶ زبان فارسی ۲ گروهی از قیده های نشانه دار را متشکل از پیشوند قید ساز به اضافه ی گروه اسمی فرض نموده است و همچنین گروهی دیگر از انواع قیدها را «متتم قیدی» نامیده است که متشکل از حرف اضافه به اضافه ی اسم هستند. این توضیح نیز در ذیل «قید نشانه دار دارای پیشوند آمده است»: «این گروه واژه ها را باید از متتم های قیدی باز شناخت. در این واژه ها جزء نخست پیشوند است نه حرف اضافه و با گروه اسمی پس از خود یک واژه ی مشتق می سازند».

ایراد این قسمت این است که «قید نشانه دار پیشوندی» یکی از اقسام قیده های نشانه دار نامیده شده است اما همان طور که در کتاب های دستوری دیگر مشاهده شد، از چنین قیدی نام برده نشده است و این کتاب های دستور این قسم از قید را همان قید متشکل از حرف اضافه به اضافه ی اسم دانسته اند و از تقسیم بندی قیده های نشانه دار به «متتم قیدی» و «قیده های پیشوندی» خودداری نموده اند. نکواژهای «به»، «با» و... حروف اضافه ای هستند که بر سر کلماتی همچون «عجله»، «سرعت» و... می آیند و یک گروه حرف اضافه ای تشکیل می دهند که نقش قیدی را ایفا می نمایند.

#### ۱-۲-۵: فعل

۱-۲-۵-۱: افعال معین و افعال کمکی  
صادقی وارژنگ (۱۳۵۶، الف، ص ۷۵)  
افعالی همچون «بود، باشد، است، داشت، دارد، خواهند، شد، شده باشد و...» را فعل «معین» نامیده اند. افعال «کمکی» از نظر آن ها، افعال است که به کمک «اسم»، «صفت»، «قید» و جز آن، فعل مرکب می سازند: قسم خوردن، رنج بردن، زحمت کشیدن، خشم گرفتن و...

در صفحه ی ۵۵ کتاب زبان فارسی ۲، از اصطلاح «فعل معین» برای افعال همچون «شد» و «خواهم» استفاده شده است، در حالی که در همین کتاب (صفحه ی ۷۰) برای افعال همچون «بود، باشد، است، داشت (می رفت)، دارد (می آید)، خواهند، شد، (گفته) شده باشد و...» و افعال فوق، اصطلاح «فعل کمکی» به کار رفته است.

ایراد نخست به کارگیری دو اصطلاح مختلف برای یک موضوع است؛ یعنی برای افعال یکسان در اصطلاح «کمکی» و «معین» به کار رفته است، بدون این که به هم ارجاع شوند. ایراد دوم، تفاوت معنایی و دستوری افعال «معین» و «کمکی» در بعضی کتب دستوری است که یکسان فرض نمودن آن ها باعث می شود دانش آموزان در برخورد با منابع دستوری دیگر و دیدن تفاوت میان آن ها دچار اشکال شوند.

#### ۱-۲-۵-۲: ماضی نقلی

صادقی وارژنگ (۱۳۵۶، الف، ص ۶۰)  
اعتقاد دارند در سوم شخص مفرد ماضی نقلی، در زبان فارسی، گاهی «است» حذف می شود. این حذف به علت وجود قراینی همچون قراین لفظی و معنوی صورت می گیرد.

در کتاب زبان فارسی ۱ صفحه ی ۴۱ در قسمت ماضی نقلی آمده است: «در ماضی نقلی سوم شخص مفرد، معمولاً «است» حذف

می شود».

ایراد اصلی، تعمیم بیش از حد در مورد حذف «است» با به کار بردن کلمه ی «معمولاً» است. حذف «است» در صورت گفتاری ماضی نقلی اتفاق می افتد ولی در گونه ی نوشتاری که هدف کتاب بررسی این گونه است، این حذف «گاهی» صورت می گیرد آن هم با وجود فرینه های لفظی و معنوی.

#### ۱-۲-۵-۳: ماضی بعید

در تمرین صفحه ی ۲۱ کتاب زبان فارسی ۱، جمله ای به این صورت ارائه شده است: «مرغان دریایی پریده بودند». در این تمرین خواسته شده است نام هر یک از اجزای جمله نوشته شود. چون این تمرین به دنبال درس «جمله و اجزای آن» آمده است و در این درس به مواردی همچون «مسند» و... پرداخته شده، هدف نویسندگان از این تمرین این بوده است که «بود» در این جافعل ربطی فرض شود و «پریده» به عنوان مسند. در صورتی که عبارت «پریده» فعل موجود در جمله است و فرض «پریده» به عنوان مسند نادرست است.\*

#### ۱-۲-۵-۴: فعل ساده و مرکب

تقسیم بندی های متفاوتی از فعل مرکب صورت پذیرفته است؛ بعضی افعال همچون «زمین خوردن» را بعضی زبان شناسان «فعل مرکب» (دبیر مقدم ۱۳۷۴، ص ۲۷) و بعضی «فعل ساده» فرض نموده اند (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۸، صص ۱۷-۱۵). همین تقسیم بندی ها باعث بروز مشکلاتی در تشخیص افعال از لحاظ ساده و مرکب بودن است.

دبیر مقدم (۱۳۷۴، صص ۳۳-۱۹) تقسیم بندی صریح و مشخصی را ارائه می نماید. دبیر مقدم (۱۳۷۴، ص ۲۳) عقیده دارد در فرایند انضمام، مفعول صریح نشانه ی دستوری وابسته به خود اعم از حرف نشانه ی «را»، حرف تعریف تکرره، نشانه ی جمع،



ضمیر اشاره و ضمیر ملکی متصل را از دست می‌دهد و در این صورت به فعل منضم می‌شود و فاقد حالت دستوری است. او ماحصل فرایند انضمام را هم به لحاظ ساختی، «فعل مرکب لازم» می‌داند و هم از لحاظ معنایی یک کل و واحد معنایی برمی‌شمرد: مادر غذا را به بچه داد انضمام مادر به بچه غذا داد.

در صفحه ۵۸ زبان فارسی ۱ در مثال «روزی صیادی از رودخانه ماهی گرفت»، «ماهی» مفعول فرض شده است. هم‌چنین در مثال صفحه ۲۱ کتاب زبان فارسی ۲ «او ققرا لباس پوشانید» و مثال‌های صفحات ۸۰ زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۵۴ علوم انسانی: «مادر کودک را غذا داد»، «بچه را لباس پوشانیدیم» و «شاگردان اول را جایزه دادند» و نیز در مثال صفحه ۶۶ کتاب زبان فارسی ۲ «علی هر روز یک ساعت کتاب می‌خواند»، کلمات «لباس» و «جایزه» و «غذا» و «کتاب» مفعول محسوب شده‌اند. در صورتی که اسامی بالا اسم جنس‌اند و به مصداق خاصی از نوع خود اشاره نمی‌کنند. این اسامی با جزء فعلی خود فعل مرکب انضمامی می‌سازند و بنابراین مفعول نیستند.

در صفحات ۷۰-۶۶ کتاب زبان فارسی ۲ مسائلی موجود است که به آن‌ها می‌پردازیم: کتاب زبان فارسی ۲ مدعی است که «گسترش‌پذیری» جزء ویژگی‌هایی است که می‌توان فعل ساده را از مرکب باز شناخت، به این صورت که افعال مرکب گسترش‌پذیر نیستند؛ یعنی نمی‌توان جزئی را در میان فعل مرکب وارد کرد.

معیار مذکور مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مثلاً در مثال همین صفحات «علی کتاب داستان را مطالعه کرد» فعل «مطالعه کرد»، فعل مرکب فرض شده است. در صورتی که جزء «تکره ساز» را می‌توان به میان اجزای آن افزود: «علی کتاب داستان را مطالعه‌ای کرد». هم‌چنین در

جمله‌ی «دیروز محسن هنگام بازی زمین خورد»، واژه‌ی «زمین»، متمم نام گرفته است. و «زمین خورد» فعل مرکب فرض نشده است. در صورتی که دبیر مقدم این فعل را فعل مرکب انضمامی از نوع گروه حرف اضافه‌ای بر می‌شمرد. (۱۳۷۴، ص ۲۷). هم‌چنین افعالی همچون «مطالعه می‌کند»، «تحقیق کرد» و «آگاه کردم» فعل ساده فرض شده‌اند ولی این افعال بنا بر نظر دبیر مقدم (۱۳۷۴، ص ۲۰) فعل مرکب ترکیبی از نوع اسم به اضافه‌ی فعل هستند.

#### ب: نحو

##### ۱: جمله

جمله بزرگ‌ترین واحد زبان فارسی است. «جمله» به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک بند یا بیشتر ساخته شده باشد. (باطنی ۱۳۴۸، ص ۶۰) بعد از جمله بزرگ‌ترین واحد، «بند» است. «بند»، به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک گروه یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی جمله به کار می‌رود. (باطنی ۱۳۴۸، ص ۷۴)

اصطلاح «جمله» در معانی مختلفی در کتب درسی مقطع دبیرستان به کار رفته است. در کتاب زبان فارسی ۱ (ص ۷) از مثال‌های زیر برمی‌آید که منظور از جمله «جمله‌ی مستقل» است: «زنبور عسل حشره‌ای کوچک و مفید است. پیوسته در تکاپو و تلاش است... اما در کتاب‌های زبان فارسی ۳ علوم انسانی و غیر علوم انسانی (ص ۱۶-۱۴) از اصطلاح «جمله» برای «بند» (یا «جمله‌ی غیر مستقل» بنا بر قول کتاب) استفاده شده است. در مثال موجود در صفحات مذکور: «اخترشناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد»، هر یک از دو بند «اخترشناسی علمی است» و «به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد» «جمله» نامیده شده‌اند.

ایراد موجود، استفاده از یک اصطلاح برای دو موضوع جداگانه است؛ یعنی اصطلاح «جمله» هم برای «بند» و هم برای «جمله» به کار رفته است.\*

#### ۱-۱: ساخت جمله

##### ۱-۱-۱: جملات همپایه

باطنی (۱۳۴۸، ص ۶۶) می‌گوید: «تکرار هسته همیشه از نوع همپایه است ولی تکرار وابسته می‌تواند از نوع همپایه و ناهمپایه هر دو باشد.» مثال موجود بدین قرار است «چون او

#### فوق العاده زورنگ است

##### وابسته‌ی ۱

و چون هنوز بر گه‌ای به پلبس نداده است،

##### وابسته‌ی ۲

هنوز موفق نشده‌اند که او را توفیق کنند

هسته

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده می‌شود، وابسته‌ی ۱ و وابسته‌ی ۲ با وجود این که بندهای مفید (یا به قول کتاب جمله‌های غیر مستقل هستند) یا پیوند همپایه ساز به هم متصل گردیده‌اند.

در کتاب زبان ۲ (ص ۱۶۸) می‌خوانیم: «جمله‌های همپایه، جمله‌های مستقلی هستند که با پیوند همپایه ساز به هم مربوط شده‌اند و هیچ یک جزئی از جمله‌ی دیگر نیست.» ایراد وارد این است که کتاب زبان ۲، جملات همپایه را فقط مختص جمله‌های مستقل دانسته است که صحیح نمی‌باشد، زیرا جملات غیر مستقل (بند مفید) نیز می‌توانند همپایه شوند. همچنین کتاب زبان ۳ علوم انسانی (ص ۱۹۶) شامل مثال متناقضی است که مطلب کتاب زبان ۲ را زیر سؤال می‌برد: «بگو اگر بیایی و مسلمان شوی... دوبند اگر

بیایی و «مسلمان شوی» جملات غیر مستقل (یا بندهای مقیدی) هستند که با پیوند «و» به هم مربوط شده‌اند.

### ۲-۱: جای اجزای جمله

#### ۱-۲-۱: معلوم و مجهول و جای اجزا

دبیر مقدم (۱۳۶۴، ص ۲۵) می‌گوید که جملات معلوم و معادل مجهول آن در نحو فارسی دو نقش متفاوت ایفا می‌کنند. او می‌افزاید:

وقتی گوینده ذکر کننده‌ی عمل را همان قدر ضروری بداند که ذکر بقیه‌ی جمله (یعنی گزاره) را، ساخت معلوم مناسب‌ترین ساخت خواهد بود. اما اگر او ذکر کننده‌ی عمل را حشو دانسته و در واقع بخواهد توجه شنونده و یا شنوندگان را به بقیه‌ی جمله جلب کند، به ساخت مجهول متوسل می‌گردد. در جمله‌ی مجهول گوینده با راندن کننده‌ی عمل از جایگاه فاعل و یا حذف آن در واقع به آن تنزل مرتبه داده و بار خبری کمتری نسبت به بقیه‌ی جمله برای آن قایل است.

در قسمت بیاموزیم صفحه‌ی ۸۵ کتاب زبان فارسی ۲، جملات زیر به عنوان مثال ذکر شده‌اند: الف) کتاب «گلستان» به وسیله سعدی شیرازی نوشته شده است.

ب) سعدی شیرازی کتاب «گلستان» را نوشته است.

در این کتاب، جمله‌ی «ب» صحیح فرض شده است؛ چرا که «سعدی» کتاب گلستان را نوشته است و بنابراین نقش «نهادی» دارد و به کار بردن جمله‌ی «الف» به این دلیل که «سعدی» در نقش «متمم» ظاهر شده، صحیح نیست.

دلایل بالا موجه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بسته به نوع تأکید گوینده یا نویسنده، هر دو جمله درست است و هر کدام در موقعیت خاصی به کار می‌رود. جمله‌ی «الف» در مواقعی به کار می‌رود که تأکید بیشتر بر روی «کتاب گلستان» است و «سعدی» بار خبری کم‌تری را داراست؛

به همین دلیل بنا بر اظهارات دبیر مقدم، (۱۳۶۴)، ساخت مجهول، ترجیح داده شده است.

#### ۱-۲-۲: «را» پس از جملات موصولی

به نظر دبیر مقدم (۱۳۶۹، صص ۵۱ و ۵۰) آوردن «را» پس از جملات موصولی دستوری است.

در صفحه‌ی ۱۲۴ زبان فارسی ۱، دو جمله دیده می‌شود: «الف»: کتاب داستانی را که هفته‌ی پیش منتشر شده بود، خریدم. ب): کتاب داستانی که هفته پیش منتشر شده بود را خریدم» از بین این دو جمله، کتاب فارسی ۱، جمله‌ی اول را صحیح معرفی کرده؛ زیرا نشانه‌ی مفعولی «را» درست پس از مفعول جمله قرار گرفته است و جمله‌ی دوم را به دلیل فاصله افتادن بین «را» و «مفعول» نادرست دانسته است.

به نظر دبیر مقدم هر دو جمله صحیح است و آوردن «را» پس از جملات موصولی‌ای که نقش مفعول را در کل جمله ایفا می‌کنند، اشکال ندارد.

### ۳-۱: اجزای جمله

#### ۱-۳-۱: متمم

بنا بر نظر خانلری (۱۳۵۵، ص ۷۵)، آنچه پس از حرف اضافه بیاید، «متمم» است. او اعتقاد دارد، «متمم» یک معنی اضافه به جمله می‌بخشد. این معنی اضافه گاهی زمان و مکان وقوع فعل، گاهی غرض و منظور و... است. فعل برای تمام شدن معنی محتاج متمم نیست (نانال خانلری، ۱۳۵۵، ص ۸۲). همچنین کتاب زبان ۲ (ص ۱۴۷) به این مسأله اشاره می‌کند که دو نوع متمم وجود دارد: ۱: متمم فعلی ۲: متمم قیدی. متمم فعلی را نمی‌توان از جمله حذف کرد؛ چون فعل به آن نیاز دارد اما حذف متمم قیدی ممکن است؛ چون به آن نیاز ندارد.

در صفحه‌ی ۱۹ زبان فارسی ۱ در تعریف متمم می‌خوانیم «متمم، گروه اسمی است که پس از حرف اضافه بیاید و معنای فعل بدون آن ناتمام باشد» تعریف فوق، مصداق متمم فعلی است. اما با توجه به این که در این قسمت از کتاب، متمم به معنای کلی مورد بررسی قرار می‌گیرد و تقسیم‌بندی‌های آن مورد نظر نیست، آوردن قسمت دوم یعنی «معنای فعل بدون آن ناتمام باشد» خالی از اشکال نیست.

همچنین عبارت صفحه‌ی ۷۳ زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۵۳ علوم انسانی نیز به دلایل فوق ایراد دارد: «در حقیقت، متمم نوعی مفعول است که با حرف اضافه می‌آید و مانند مفعول آن را هم نمی‌توان بدون قرینه حذف کرد». چون در این جانوع متمم ذکر نشده است و شامل تمام متمم‌ها اعم از فعلی و قیدی می‌شود، جمله‌ی مذکور صحیح به نظر نمی‌رسد.

#### ۱-۳-۲: گروه حرف اضافه

میرعمادی (۱۳۷۶، ص ۳۶)، از گروه‌های زیر در یک جمله نام می‌برد: الف) گروه اسمی، ب) گروه اضافه‌ای، ج) گروه قیدی، د) گروه فعلی، ه) گروه حرف اضافه‌ای یا اضافه‌ای که از یک حرف اضافه و یک گروه اسمی تشکیل می‌شود.

در صفحات ۱۶-۱۵ کتاب‌های زبان ۳ غیر علوم انسانی و علوم انسانی، جمله متشکل از یک یا چند گروه از جمله «گروه فعلی»، «گروه اسمی» و «گروه قیدی» است. ایراد مورد نظر، نبودن نامی از «گروه حرف اضافه‌ای» است که یکی از گروه‌های مهم هر جمله‌ای می‌تواند محسوب شود. هم چنین در صفحه‌ی ۱۹ کتاب زبان فارسی ۲، در نمودار رسم شده برای جمله‌ی «آن مرد فرزانه و دانا، مطلب مهمی را به من یاد داد»، عبارت «به من»، در ذیل «گروه اسمی» واقع شده است که صحیح نیست؛ زیرا «به من» یک گروه حرف اضافه‌ای متشکل از حرف اضافه‌ی «به» اضافه گروه اسمی است.

۱-۳-۳: گروه اسمی

۱-۳-۳-۱: هسته‌ی گروه اسمی

هسته‌ی گروه اسمی معمولاً اسم است ولی گاهی صفت جانشین اسم و یا حتی ضمایر می‌توانند نقش هسته را ایفا نمایند.

باطنی (۱۳۴۸، ص ۱۶۲) می‌گوید: «طبقه‌ای که جایگاه هسته را در گروه اسمی اشغال می‌کند معمولاً از مقوله‌ی اسم است، ولی اکثر عناصری که در جایگاه‌های مختلف به عنوان وابسته پیشرو و پی‌رو به کار می‌روند، می‌توانند جایگاه هسته را نیز اشغال کنند»

صادقی و ارزنگ (۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۷) می‌گویند ضمیر اول شخص و دوم شخص، صفت یانی می‌گیرند: من بیچاره، تویی بی‌خبر از همه جا در صفحه‌ی ۷۸ زبان فارسی ۱، هسته‌ی هر گروه اسمی «اسم» فرض شده است. در صورتی که همان‌طور که دیدیم، ضمایر و صفات جانشین اسم یعنی وابسته‌های پیشرو و پیرو می‌توانند جایگاه هسته را اشغال نمایند و هسته محسوب گردند.

۱-۳-۳-۲: وابسته‌های اسم

صادقی و ارزنگ (۱۳۵۶، ج ۱، صص ۴۵-۳۱) موارد زیر را جزء وابسته‌های پسین اسم بر شمرده‌اند:

- ۱- نشانه‌های جمع ۲- صفت یانی ۳- مضاف‌الیه ۴- نشانه‌ی نکره ۵- بدل ۶- متمم اسم ۷- جمله‌های ربطی توضیحی.

در صفحات ۱۰۹ زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۶۸ علوم انسانی و همچنین صفحه‌ی ۹۰ زبان فارسی ۱ و ۱۰۸ زبان فارسی ۲، وابسته‌های اسم که سبب تشکیل گروه اسمی می‌شوند تشریح گردیده‌اند. وابسته‌های پسین در کتاب‌های مزبور عبارتند از ۱- نشانه‌ی نکره ۲- نشانه‌ی جمع ۳- صفت شمارشی ۴- مضاف‌الیه ۵- صفت یانی.

ایراد موجود عدم ذکر مواردی همچون «بدل»، «متمم اسم» و «جمله‌های ربطی توضیحی» به عنوان وابسته‌های پسین اسم است.

۱-۳-۳-۱: آیا «ی نکره» و «ها»

وابسته‌ی پسین اند؟

بنابر گفته‌ی باقری (۱۳۷۴، ص ۲۴۳) «ها» که یکی از علامات جمع است، وند صرفی محسوب می‌شود. کتاب زبان ۲ (ص ۱۵۲) نیز «ی» نکره را وند صرفی برمی‌شمرد.

در صفحات ۹۳ و ۱۰۸ و ۱۲۳ کتاب زبان فارسی ۲ و همچنین صفحه‌ی ۱۰۹ کتاب زبان ۳ غیر علوم انسانی و ۶۸ علوم انسانی و صفحه‌ی ۹۰ زبان فارسی ۱، اطلاعات جمع جزء وابسته‌های پسین محسوب گردیده‌اند.

از آن‌جا که وند افزایشی در سطح صرف مطرح می‌شود (کاتامبا ۱۹۹۳، ص ۹۵، جدول کیپارسکی) و پیوستن وابسته‌ها در سطح نحو (کاتامبا ۱۹۹۳، ص ۲۹۱)، به حساب آوردن نشانه‌های جمع و «ی» نکره به عنوان وابسته‌ی پسین در گروه اسمی خالی از اشکال نیست.

در صفحه‌ی ۹۰ کتاب زبان فارسی ۱ در تعریف مضاف‌الیه می‌خوانیم: «در گروه اسمی هر گاه پس از هسته، کسره بیاید و سپس اسمی دیگر قرار گیرد اولی را مضاف و دومی را مضاف‌الیه می‌خوانیم.»

ایراد مورد نظر این است که مضاف‌الیه حتماً نباید اسم باشد بلکه می‌تواند یا هر چیزی باشد که می‌تواند جای اسم بنشیند. همچون ضمایر و صفت‌های جانشین اسم.

۱-۳-۳-۱: گروه فعلی

در صفحه‌ی ۳۸ زبان فارسی ۱ و صفحه‌ی ۳۹ زبان فارسی ۲، برای فعل پنج ویژگی ذکر شده است. ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- معلوم و مجهول ۵- وجه. در بین این ویژگی‌ها از «نمود» نامی به میان نیامده است. با توجه به این که «نمود» یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فعل محسوب می‌شود، وجودش در بین ویژگی‌های فعل ضروری است.

۱-۳-۳-۱: گذرا و ناگذر

صادقی و ارزنگ (۱۳۵۶، الف، ص ۲۳) در مورد فعل‌های گذرا و ناگذر می‌گویند که اگر نتیجه‌ی عمل در نهاد باقی بماند و فعل علاوه بر نهاد، به کلمه‌ی دیگری نیاز نداشته باشد، فعل «ناگذر» است، اما اگر نتیجه‌ی عمل در نهاد باقی نماند و به کلمه‌ی دیگری همچون مفعول و متمم و... برسد، فعل «گذرا» است. از جملات فوق بر می‌آید که افعال ناگذر و گذرا از لحاظ معنایی تفاوت‌هایی با هم دارند و معانی مختلفی را در بر می‌گیرند؛ مثلاً اگر فعل دو وجهی‌ای همچون «شکست» را در نظر بگیریم، با توجه به این که این فعل دارای دو قسم «گذرا» و «ناگذرا» است، مسلماً این دو قسم از لحاظ معنایی در برگیرنده‌ی تفاوت‌هایی هستند.

در صفحه‌ی ۴۳ زبان فارسی ۲ و در پانزدهم صفحه‌ی ۴۸ زبان فارسی ۱ اشاره شده است که افعال دو وجهی، افعالی هستند که هم می‌توانند ناگذر و هم گذرا به کار روند بدون آن که در ساخت و معنای آن‌ها تغییری ایجاد شود. هر چند قسم‌های افعال دو وجهی، از لحاظ صورت و ساخت ممکن است یکسان باشند، اما از لحاظ معنایی مسلماً تفاوت‌هایی دارند و قسم‌های گذرا و ناگذر افعال دو وجهی از لحاظ معنایی هر چند شباهت‌هایی دارند ولی دقیقاً یکسان نیستند.

یافته‌های تحقیق

با انجام این پژوهش، اشکالات و نارسایی‌های متعددی در بخش دستور زبان کتب فارسی یافت شد. این نارسایی‌ها بیشتر به علت عدم توجه کافی به مبانی زبان‌شناختی است. در پاسخ به سؤال اول تحقیق مبنی بر وجود نارسایی‌های مشکل‌آفرین برای مدرس و دانش‌آموز، می‌توان گفت که جواب مثبت است؛ زیرا موارد متعددی از نارسایی یافت می‌شود که می‌تواند برای مدرس و محصل اشکالاتی را ایجاد نماید.

در پاسخ سؤال دوم که آیا می توان برای نارسایی های موجود، توصیف دقیقی پیشنهاد کرد تا بدون حذف مطالب به مطلوبیتی نسبی رسید، می توان گفت که آری؛ زیرا اکثر اشکالات موجود در حدی نیستند که بخواهیم آن ها را از کتب درسی، حذف نماییم؛ بلکه با ایجاد تغییراتی می توان به مطلوبیتی نسبی دست یافت. هر چند گاهی نیز لازم است

مطالبی را نیز حذف نماییم؛ زیرا ممکن است دارای نارسایی هایی باشند که نتوان آن ها را اصلاح کرد.

سؤال سوم مبنی بر این است که آیا می توان دستوری مبتنی بر بنیان های زبان شناختی برای آموزش در سطح دبیرستان تدوین کرد که هم مدرسان نا آشنا با مسایل زبان شناسی بتوانند به تدریس آن

بپردازند و هم متناسب با مطالبی باشند که فارغ التحصیلان دوره دبیرستان را در دوره تحصیلات دانشگاهی با مشکلات بعدی مواجه نشازد. در پاسخ به این سؤال می توان گفت که این امکان وجود دارد. با توجه به پیشرفت علم زبان شناسی و وجود منابعی مناسب و علمی، تدوین دستوری متناسب با این علم که هم مدرسان نا آشنا

### فهرست

۱. کتاب های مورد بررسی
  - زبان فارسی ۱، سال اول دبیرستان، ۱۳۸۰، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
  - زبان فارسی ۲، سال دوم دبیرستان، ۱۳۸۰، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
  - زبان فارسی ۳، سال سوم دبیرستان، شاخه نظری به استثنای رشته های ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۸۰، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
  - زبان فارسی ۳، سال سوم دبیرستان، شاخه نظری، رشته ادبیات و علوم انسانی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
۲. منابع فارسی
  - آخر نندی، عبدالحمید، ۱۳۷۸، «تکرار»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۴، ش ۵۲.
  - س، ۱۳۷۹، «انواع متمم»، مجله ی رشد آموزش زبان و

- ادب فارسی، س ۱۱۵، ش ۵۶.
- س، ۱۳۸۰، «نمودارهای دستوری»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۷.
- آل احمد، جلال، ۱۳۳۹، «بلیشوی کتاب های درسی»، سه مقاله ی دیگر، تهران، انتشارات رواق ارشاد سرایی، اصغر، ۱۳۷۶، «بررسی اجمالی کاستی های کتب درسی در دوره ی متوسطه»، در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی، انتشارات مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی.
- اکبری شلدره ای، فریدون، ۱۳۸۰، «با فعل مرکب چه کنیم؟»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۸.
- اپوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، ۱۳۶۳، دستور زبان فارسی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
- ایزدفر، میترا، ۱۳۷۶، «نگاهی به برخی از مسایل و مشکلات آموزشی زبان و ادبیات فارسی»، در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی، انتشارات مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۴۸،

- توضیفات ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- باقری، مهری، ۱۳۷۴، مقدمات زبان شناسی، انتشارات دانشگاه تبریز.
- توقی اوغاز، حسنعلی، ۱۳۷۸، «میانوند در زبان فارسی»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۴، ش ۵۳.
- حق شناس، علی محمد، ۱۳۴۹، آواشناسی، انتشارات آگاه.
- دبایغی مرتند، رضا، ۱۳۷۶، «مسایل و مشکلات آموزش زبان و ادبیات فارسی»، در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی، انتشارات مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی.
- دیگر مقدم، محمد، ۱۳۶۴، «مجهول در زبان فارسی»، مجله ی زبان شناسی، س ۲، ش ۱.
- س، ۱۳۶۹، «پیرامون «را» در زبان فارسی»، مجله ی زبان شناسی، س ۱۷، ش ۱.
- س، ۱۳۷۴، «فعل مرکب»، مجله ی زبان شناسی، س ۱۱، ش ۱.
- درزی، بتول، ۱۳۸۰، «نقیدی برنام گذاری متمم»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۷.
- رحمانی خیابوی، صید، ۱۳۸۰،

- «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله ی رشد و آموزش و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۸.
- رحیمی داشلی برون، ۱۳۸۰، «تأملی بر میانوند در زبان فارسی»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۷.
- رسولی، میدجواد، ۱۳۷۶، «یک دهان خواهیم به پهنای فلک»، در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی، انتشارات مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی.
- شقائی، احمد، ۱۳۶۳، مبانی علمی دستور زبان فارسی، انتشارات نوین.
- شیری، علی اکبر، ۱۳۷۷، «نگاهی به وندھا»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۲، ش ۴۸.
- س، ۱۳۷۹، «گروه اسمی نمودارها»، مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۶.
- ضادقی، علی اشرف وارزنگ، غلامرضا، ۱۳۵۶، الف، دستور سال دوم فرهنگ و ادب آموزش متوسطه ی عمومی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان کتاب های درسی ایران.
- س، ۱۳۵۶، ب، دستور سال سوم

قادر به تدریس آن باشند و هم متناسب با مطالب دوره‌ی دانشگاه باشد، امکان پذیر است.

### پیشنهاد

پیشنهادهایی که می‌توان در این زمینه مطرح کرد، بدین قرار است:

۱- می‌توان دستور زبان‌های دوره‌های

تحصیلی دیگر را بررسی نمود و اشکالات و نارسایی‌های موجود را استخراج کرد.

۲- می‌توان پس از استخراج نارسایی‌های فوق و استفاده از نارسایی‌های ذکر شده در این پایان‌نامه، ابرادهای موجود در کل کتاب‌های دستور مقاطع مختلف تحصیلی را با توجه به هم و در ارتباط با یکدیگر بررسی نمود.

۳- می‌توان راه‌حلی را در زمینه‌ی نارسایی‌های موجود ارائه کرد تا به کتاب‌های دستور مطلوب تری دست یافت.

۴- می‌توان نارسایی‌های موجود در کتب دستور زبان فعلی را با نارسایی‌های موجود در کتب دستور زبان قبلی مقایسه نمود و شباهت‌ها و تفاوت‌ها را استخراج کرد.

فرهنگ و ادب آموزش متوسطه‌ی عمومی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان کتاب‌های درسی ایران.

—، ۱۳۵۶، ج، دستور سال چهارم فرهنگ و ادب آموزش متوسطه‌ی عمومی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان کتاب‌های درسی ایران.

صدری، جمال، ۱۳۶۶، نقدی بر دستور زبان فارسی دوم و سوم فرهنگ و ادب، مجله‌ی رشد آموزش ادب فارسی، س ۳، ش ۹.

طیب، سید محمد تقی، ۱۳۷۲، «چند نکته درباره‌ی متون درسی دستور زبان فارسی»، مجموعه مقالات نخستین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

عادل، محمدرضا، ۱۳۶۶، «نگاهی به کتب دستور زبان فارسی»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۳، ش ۱۰.

عباسی اهوازی، حمید، ۱۳۶۳، «ناهمانگی در کتاب‌های دستور زبان فارسی دبیرستان‌ها»، مجله‌ی نشر دانش، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۶، زمستانی، علامه‌رضا، ۷۷ و ۱۳۷۶، «در حاشیه دستور زبان

فارسی جدید التالیف»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۱ و ۱۲، ش ۴۳ و ۴۴ و ۴۶.

—، ۱۳۷۸، الف، «آیا در فارسی میانوند نداریم؟»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، سال ۱۴، ش ۵۳.

—، ۱۳۷۸، ب، «ناگفته‌هایی درباره‌ی متمم» مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۳، ش ۵۲. عمید، حسن، ۱۳۶۳، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیرکبیر.

قاسمیان، خسرو، ۱۳۷۶، «ارائه‌ی روش‌های کاربردی برای بهبود کیفیت آموزش زبان و ادب فارسی»، در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی، انتشارات مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی.

کاووسی نژاد، سهیلا و زندی مقدم، زهرا، ۱۳۷۹، وضعیت دستور در نظام آموزش و پرورش، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ نشده.

کرمی، علی، ۱۳۷۹، «ساختمان فعل مرکب و معیار شناخت آن»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۵.

مهرور، زکریا، ۱۳۷۶، «کارکرد

و رابطه‌ی فعل با سایر اجزای جمله»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۲، ش ۴۵.

موسوی، زهره، ۱۳۸۰، «بررسی گروه‌های اسمی»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۵، ش ۵۷.

میرعمادی، سیدعلی، ۱۳۷۶، نحو زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی، تهران، سمت.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۴۶، «بیانات دکتر پرویز خانلری پیرامون دستور زبان فارسی»، نشریه‌ی انجمن دبیران زبان و ادبیات فارسی، وزارت آموزش و پرورش، اداره‌ی کل تعلیمات متوسطه.

—، ۱۳۵۵، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۷۷، «متمم چیست؟»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۳، ش ۴۹، ۱۳۷۸، «فعل مرکب»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۳، ش ۵۰.

یار محمدی، لطف‌... و دیگران، «بررسی نارسایی‌ها و ناهماهنگی‌های دستور زبان فارسی در کتاب‌های

دوره‌ی راهنمایی و دبیرستان»، شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه، شیراز، انتشارات نوید شیراز. باوریان، مرتضی، ۱۳۷۸، «زرف ساخت جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۱۳، ش ۵۲.

### ۳: منابع انگلیسی

Crystal, David, 1997. (4 th edition), Dictionary of Linguistics and Phonetics , Blackwell  
Katamba , Francis , 1993 , Morphology , Macmillan Press Ltd.

### زیرنویس

\* چرا چنین هدنی از طرف نویسندگان کتاب درسی فرض شده است؟ (مجله‌ی رشد)  
\*\* در جمله بودن بند شکی نیست، تردید در جمله‌ی مستقل بودن آن است. اگر از مرتبه‌ی جمله‌ی گذر کند، می‌تواند جمله‌ی مستقل هم باشد. مستقل بودن هم شرایط جمله‌ی را می‌طلبد هم بخشی از واحد بزرگ‌تر نبزودن را. (مجله‌ی رشد)



# «کشتی نوح» یا «کشتی ی نوح»

## چکیده

هدف از تحریر این مقاله، اظهار یکی از مشکلات املایی موجود در زبان فارسی و حل آن با دلالی مستند و منطقی است؛ این که مضاف های مختوم به مصوت های بلند «آ» و «او» به صامت میانجی «ی» نیاز دارند، اما مضاف های منتهی به مصوت «ای» خیر، موضوعی است که در این گفتار به تفصیل کاویده شده و عدم صحت آن به اثبات رسیده است.

## پنج عبارت کلیدی مقاله:

۱- مضاف های مختوم به مصوت بلند «ای» نیز همچون سایر مضاف های مختوم به مصوت، به صامت میانجی «ی» نیاز دارند.

۲- با توجه به ساخت دستگاه آوایی زبان فارسی، پیایی آوردن دو مصوت میسر نیست؛ بنابراین چون «کشتی نوح» با این دستگاه منافات دارد، غلط و «کشتی ی نوح» که با آن سازگار است - درست است.

۳- اگر قائل به صحیح بودن «کشتی نوح» باشیم، نه «کشتی ی نوح» قائل به وجود هجای یک واجی در زبان فارسی شده ایم.

۴- هر چه خط به گفتار نزدیک تر باشد، از ریختی طبیعی و ساختن اصیل تر بهره مند است.

۵- از آن جا که کسره ی اضافه و صامت میانجی در اصل کلمه ی مضاف وجود ندارند، هر گاه به ضمائر پیوسته ملحق شوند، حذف می شوند و اصل کلمه ی مضاف برجای می ماند. این قضیه نیز درستی «کشتی ی نوح» را بر «کشتی نوح» نشان می دهد.

\*\*\*

❖ مرتضی یاوریان - خرم آباد

مرتضی یاوریان (متولد ۱۳۲۲ خرم آباد) کارشناس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبائی با هجده سال سابقه خدمت، هم اکنون در دبیرستان ها و مراکز پیش دانشگاهی خرم آباد تدریس می کند.

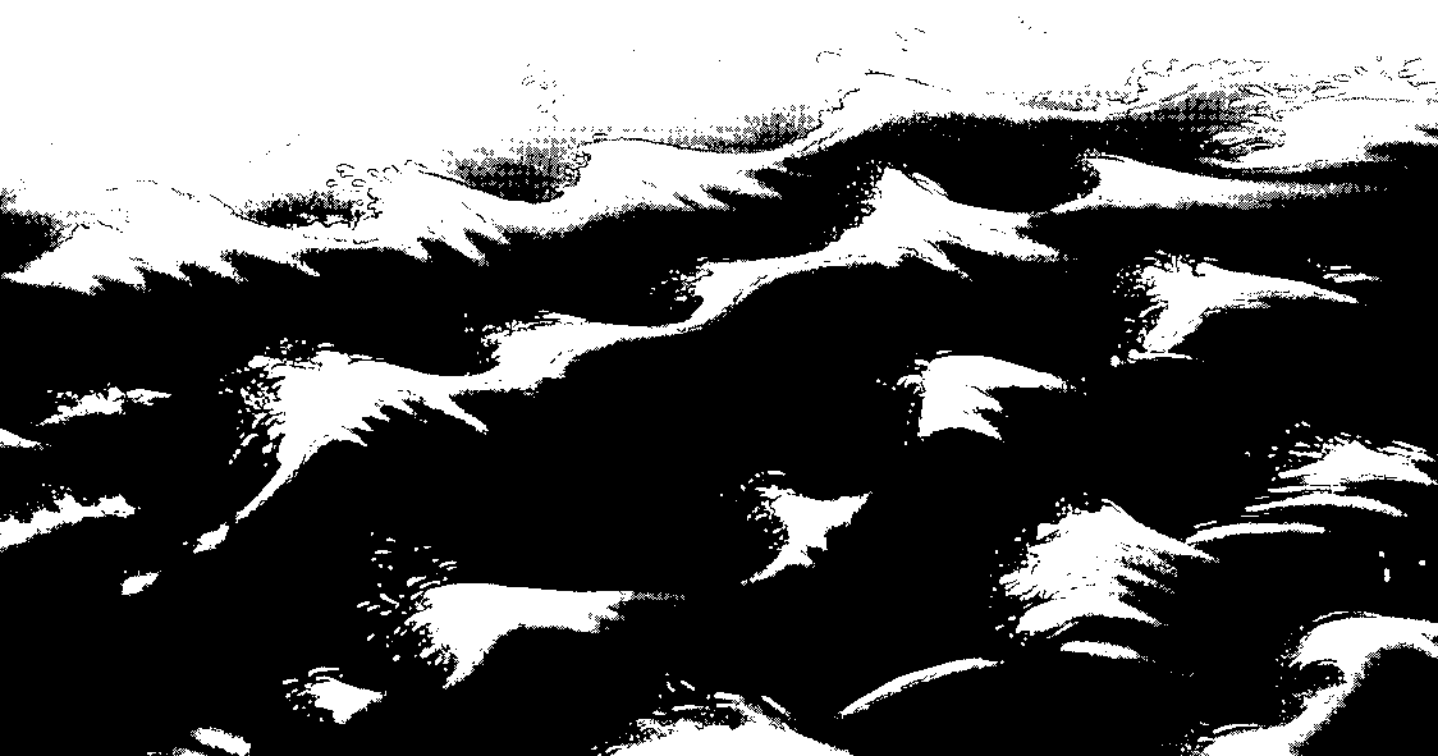
در پیاموزیم صفحه ی ۱۰۸ کتاب زبان فارسی سال اول دبیرستان آمده است:

در نمونه های همای سعادت، سیوی آب، کشتی نوح کلمه های مضاف به مصوت های «آ»، «او» و «ای» ختم شده است.

املای کلمات مضاف که به مصوت «آ» و «او» ختم شوند، با حرف میانجی «ی» درست است؛ خدای بزرگ، کندوی عسل.

املای کلمات مضاف که به مصوت بلند «ای» ختم شوند، بدون حرف میانجی درست است؛ قاضی شهر، شادی دل ها، ... بنابراین

نمی نویسیم: کشتی ی نوح، یا قاضی شهر



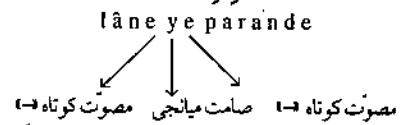


حال آن که در زبان فارسی همیشه بین دو مصوّت، صامتی میانجی قرار می گیرد و خلاف آن دیده نشده است، بر این اساس شکل صحیح نمونه های بالا چنین است:

**کشتی ی نوح:**



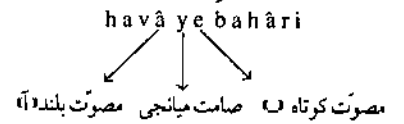
**لانه ی پرند:**



**پارسایان:**



**هوای بهاری:**



۱- با پذیرفتن این که هنگام مضاف واقع شدن واژه های مختوم به مصوّت «آو» و «او» به صامت میانجی نیاز است، اما با ختم این نوع کلمات به مصوّت «ای» خیر، دچار تناقض شده ایم؛ بویژه این که در همین کتاب و سایر کتاب های زبان فارسی دوره ی دبیرستان به دانش آموز آموخته می شود که برای آسان شدن تلفظ میان دو مصوّت، یک صامت اضافه می کنیم و مثال هایی هم در تأیید آن آورده می شود:

۱ (همزه): خانه ای بزرگ ← xāne-ibozorg

ج: سبزیجات ← sābzijāt

ک: پلکان ← pellekān

گ: زندگی ← zendegi

و: بانوان ← bānovān

ی: خانه ی دوست ← xāneye dust

نامازی آن جاست که برای مقدمه ای واحد، نتیجه ای واحد نگرفته ایم؛ از یک سو معتقدیم که اگر واج پایانی کلمه ای مصوّت باشد، با اضافه شدن به کلمه ای دیگر، صامت می خواهد، اما از سوی دیگر بر این باوریم که این حکم استثنا دارد و شامل مصوّت بلند «ای» نمی شود. ممکن است در برخی پهنه ها و پدیده ها، استثنایی وجود داشته باشد، اما در این قضیه، استثنایی دیده نمی شود؛ مصوّت، مصوّت است و هرگونه ای آن که مضاف واقع شود، به صامتی میانجی نیاز دارد و استثنا بر نمی تابد.

۳- ممکن نیست یک حرف یعنی «ی» به تنهایی هم نشان دهنده ی مصوّت «ای» باشد و هم نشان دهنده ی صامت میانجی «ی». ناگفته کاملاً پیداست که یک چیز در آن واحد، نمی تواند دو چیز باشد؛ آن چیز یا خودش است و یا نیست. در این جا نیز این حرف یعنی «ی» یا باید صامت باشد و یا مصوّت و چون مصوّت است و در پایان واژه هایی مانند: کشتی و قاضی آمده است و این واژه ها نیز مضاف، واقع شده اند، برای صحت و سهولت تلفظ آن ها، این مصوّت به صامتی میانجی می پیوندد که در این جا، این صامت به صورت «ی» ظاهر می شود و نقش خود را ایفا می کند:

کشتی + ی + نوح ← کشتی ی نوح:  
kešti + y + nuh ← keštiyenuh

۴- از آن جا که هیچ هجایی در زبان فارسی با مصوّت شروع نمی شود و همواره قبل از آن صامتی آغازین وجود دارد، صحیح شمردن «کشتی نوح» دور از این قاعده عمل کردن است:

کشتی نوح ← کشت ای نوح  
keš tilenuh

لذا در این جا نیز صامتی آغازین باید داشته باشیم که آن هم جز «ی» صامت دیگری نمی تواند باشد:

کشتی نوح ← کشت ای نوح  
keš | ti | ye | nuh

هدایتاً ترجیح «کشتی نوح» بر «کشتی ی نوح» عملاً قائل به وجود هجای یک واجی در زبان فارسی شده ایم:

کشت ای نوح  
keš | ti | enuh

در حالی که هجاهای موجود در زبان فارسی از دو، سه و یا چهار واج تشکیل شده اند؛ لذا «کشتی نوح» که فاقد هجای یک واجی است و در آن مصوّت «ی» بعد از صامت «ی» می آید، بر «کشتی نوح» ارجحیت دارد:

کشت ای نوح  
keš | ti | ye | nuh

۵- زبان - که نظامی ذهنی و دستگامی انتزاعی است - ابتدا به صورت گفتار نمود پیدا کرده و بعدها به شکل نوشتار (خط) خود را نشان داده است. بنابراین هر چه خط به گفتار نزدیک تر باشد، از ریختی طبیعی تر و ساختی اصیل تر بهره مند است و از آن جا که «کشتی ی نوح» صورت ملفوظ آن نیز هست، ارجح دانستن بر «کشتی نوح» در راستای منطق و طبیعت زبان است و با آن منافاتی ندارد.

۷- موجب تسهیل در امر یاددهی می شود و کارکرد نقش نمای «-» را در ترکیب های وصفی و اضافی قانون مندتر و به سامان تر می کند. اصولاً در هر حیطه و حوزه ای قانونی معتبر و فراگیر است که استثنا و تبصره ای کمتری داشته و از شمول و کلیت بیشتری برخوردار باشد. صراحت و کلیت در مبانی و نظریات علمی، هم در فهم بهتر آن ها مؤثر است و هم در فهماندن آن ها؛ با این وصف،

سال هفدهم ۱۳۸۷



آموختن مبحث نقش‌نمای اضافه به ترتیب:  
مضاف و موصوف

مختوم به صامت: به واج میانجی نیاز ندارد.

مختوم به مصوت

کوتاه: به واج میانجی «ی» نیاز دارد.

بلند: به واج میانجی «ی» نیاز دارد.

ساده‌تر از آموختن آن به ترتیب زیر است:

مضاف و موصوف

مختوم به صامت: به واج میانجی «ی» نیاز ندارد.

مختوم به مصوت

کوتاه: به واج میانجی «ی» نیاز دارد.

بلند: اگر مختوم به مصوت‌های «آ» و «او» باشد، به واج میانجی «ی» نیاز دارد.

اگر مختوم به مصوت «ای» باشد، به واج میانجی «ی» نیاز ندارد.

۸- مضاف‌های مختوم به مصوت‌های بلند «آ» و «او» و «ای» در شکل واقعی زبان یعنی گفتار و محاوره، هرگاه به ضم‌ایر پیوسته ملحق شوند، صامت میانجی و کسره‌ی اضافه‌ی خود را - که عاریتی است - از دست می‌دهند و مصوت‌شان که در اصل کلمه وجود دارد، بر جای می‌ماند:

پای من ← پام

pāyman → pām

پای تو ← پات

pāyeto → pāt

سیوی شما ← سبوتان

sabuye-šomâ → sabutân

سیوی آن‌ها ← سبوشان

sabuye pânhâ → šubūšan

کشتی‌ی ما ← کشتیمان

keštīyemâ → keštīmân

کشتی‌ی شما ← کشتیتان

keštīyeshomâ → keštītân

این نکته بیان‌گر نیاز همه‌ی مضاف‌های

متهی به مصوت بلند به واج میانجی است، در صورتی که اگر تنها مضاف مختوم به مصوت بلند «ای» بی‌نیاز از یای میانجی بود، اولاً تغییر نمی‌کرد و صامت میانجی و کسره‌ی اضافه‌ی خود را از دست نمی‌داد و ثانیاً اگر هم تغییر می‌کرد، به شکل نامعمول و غلط زیر خود را نشان میداد:

کشتی‌ی ما ← کشتیمان

keštīyemâ → keštīmân

کشتی‌ی شما ← کشتتان

keštīyeshomâ → keštītân

\*\*\*

در این حالت (عدم نیاز مضاف مختوم به مصوت «ای» به صامت میانجی «ی»). همان‌طور که ملاحظه می‌شود - مضاف به طور کلی تغییر می‌کند و از کلمه‌ی (کشتی) به کلمه‌ی دیگر (کشت) تغییر چهره می‌دهد و بدین‌گونه نیاز خود را به صامت میانجی «ی» نشان می‌دهد.

۹- با مقلوب کردن ترکیب‌های وصفی و اضافی، همچون قاعده‌ی هشت، آن‌چه در اصل این کلمات وجود ندارد، حذف می‌شود. در مضاف‌های مختوم به صامت، کسره‌ی اضافه از بین می‌رود و در مضاف‌های مختوم به مصوت، کسره‌ی اضافه و واج میانجی:

دیوار سفید ← سفید دیوار

divâresefid → sefiddivâr

لانه‌ی کوچک ← کوچک لانه

lâneye kučak → kučaklâne

هوای روستا ← روستای هوا

havâyerustâ → rustâhavâ

سیوی زیبا ← زیبا سیو

sabuyezibâ → zibâsabu

کشتی بزرگ ← بزرگ کشتی

keštīyebozorg → bozorgkešti

این فرایند به روشنی نشان می‌دهد که مضاف

مختوم به مصوت بلند «ای» نیز به واج میانجی «ی»

احتیاج دارد و اگر نمی‌داشت و صرف‌بودن «ی» در آخرین واژه‌ها کفایت می‌کرد، در حالت قلب حذف نمی‌شد و به شکل ناصحیح زیر بروز نمی‌کرد:

کشتی بزرگ ← بزرگ کشت و یا:

keštīyebozorg → bozorgkešti

کشتی نوح ← نوح کشت و یا:

keštīyenuh → nuhkešti

و بدیهی است که اگر کسره‌ی اضافه و سکوی آن یعنی «ی» را حذف نکنیم، قلب آن صورت زیر را به خود می‌گیرد:

کشتی بزرگ ← بزرگ کشتی و یا:

keštīyebozorg → bozorgkeštīe

کشتی نوح ← نوح کشتی و یا:

keštīyenuh → nuhkeštīe

که صورتی است کاملاً غلط و نامرسوم. در پیوند با مباحثی که به تفصیل بیان شد، گفتنی است که طرح کلماتی مانند «بسیا»، «خیابان» و «سیاست» در صفحه‌ی مذکور کتاب مورد نظر، ناصواب است و ارتباط چندانی با موضوع ندارد؛ زیرا این واژه‌ها بر خلاف «کشتی‌ی نوح»، «سیوی آب» و از این قبیل - که ترکیب هستند و از چند واژه تشکیل شده‌اند - یک واژه بیشتر نیستند؛ لذا نباید آن‌ها را در زمره‌ی ترکیب‌ها و قواعد آن‌ها به شمار آورد و حکمی واحد برایشان جاری دانست.

#### پانویس‌ها

۱- زبان فارسی (۱)، سال اوک دبیرستان، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.

۲- زبان فارسی (۳)، سال سوم نظام جدید آموزش متوسطه (همه‌ی رشته‌ها)، چاپ سوم، ۱۳۸۰.

۳- مأخذ شماره‌ی (۱)، ص ۱۰۸، بند (۴)

#### منابع

۱- نمره، بداله، آراشنامی زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۲- حق شناس، علی محمّد، آراشنامی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.

۳- زبان فارسی سال‌های اول، دوم و سوم دوره‌ی دبیرستان، چاپ ۱۳۸۰.

۴- تشکر کوه‌الدینی، مهدی، ساخت آوایی زبان، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

# یک فعل با دو نام دستوری



❖ جلیل غدیری-رامسر

جلیل غدیری (متولد ۱۳۴۰ - رامسر) در سال ۱۳۶۱ با مدرک فوق دیپلم ادبیات فارسی به آموزش و پرورش پیوست و پس از دریافت کارشناسی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد گیلان، در سال ۱۳۷۳ موفق به دریافت مدرک فوق لیسانس همان رشته از دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد اصفهان شد و هم اکنون در آموزش و پرورش مشغول انجام وظیفه و با دانشگاه های آزاد اسلامی واحد ساوه و واحد تنکابن و دانشگاه پیام نور مرکز رامسر نیز همکاری آموزشی دارد و مقاله ای تحت عنوان «پیراهن یوسف صدیق (ع)» در نشریه ی رشد زبان و ادب فارسی به چاپ رسانده است.

گسترده‌گی زبان شیرین فارسی آن اندازه فراوان است که هر چه در آن جسته شود، باز ظرائفی تازه به چشم می‌آید و پیچیدگی‌های زبانی و ساختمانی آن بر ویژگی گسترش‌پذیری آن دامن می‌زند. از یک طرف این عذوبت زبان فارسی و از طرف دیگر پاسداری فردوسی‌های روزگار سبب شده است تا هم چنان رفیع و باشکوه دل‌های ایرانیان را به هم پیوند دهد.

یکی از مباحث دستور زبان فارسی «فعل» یا عامل مهم پیوند بین کلمات می‌باشد. گاهی پیش می‌آید که از فعل‌هایی مثل فعل «فهمید» یا فعل «برد»

وقتی سوّم شخص مفرد ماضی استمراری یا سوّم شخص مفرد مضارع اخباری یا دوّم شخص جمع مضارع اخباری می‌سازیم، جواب‌های یکسانی به دست می‌آید که معمولاً در کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها نیامده است ولی طرّاحان سؤال کنکور سراسری بدان عنایت داشته‌اند (کنکور تجربی سال ۷۹). آنچه برای حلّ این مسأله پیشنهاد می‌شود این است که به روش زیر عمل شود:

الف: اگر در ساختمان فعلی بن مضارع مشاهده شود چنین اتّفاقی می‌افتد؛ به عنوان مثال بن مضارع «فهم» در فعل «فهمید» و بن مضارع «بر» در فعل

ردیف	نام فعل	سوّم شخص مفرد ماضی استمراری	سوّم شخص مفرد مضارع اخباری	دوّم شخص جمع مضارع اخباری
۱	فهمید	* می فهمید	می فهمد	* می فهمید
۲	برد	* می برد	* می برد	می برید
۳	نوشت	می نوشت	می نویسد	می نویسید

«برد» مشاهده می‌شود در حالی که بن مضارع «نویس» در ساختمان فعل «نوشت» دیده نمی‌شود، بعد از طرح چنین راه حلی مشکل جدیدتری پیش می‌آید که چرا بین دو ساخت فعل «فهمید» و فعل «برد» - هنگامی که به ساخت های مذکور تبدیل می‌شوند- اختلاف وجود دارد؛ از جمله وقتی فعل «فهمید» به سوّم شخص مفرد ماضی استمراری تبدیل می‌شود، با ساخت دوّم شخص جمع مضارع اخباری آن یکسان است و یا هنگامی که فعل «برد» به سوّم شخص مفرد ماضی استمراری تبدیل می‌شود، با ساخت سوّم شخص مفرد مضارع اخباری آن یکسان است که در چنین صورتی به مصوّت آغازین توجه می‌کنیم. دو حالت پیش می‌آید:

۱- اگر مصوّت آغازین مصوّت کوتاه ـَـ باشد، سوّم شخص مفرد ماضی استمراری با دوّم شخص جمع مضارع اخباری آن یکسان است؛ مثل فعل های:

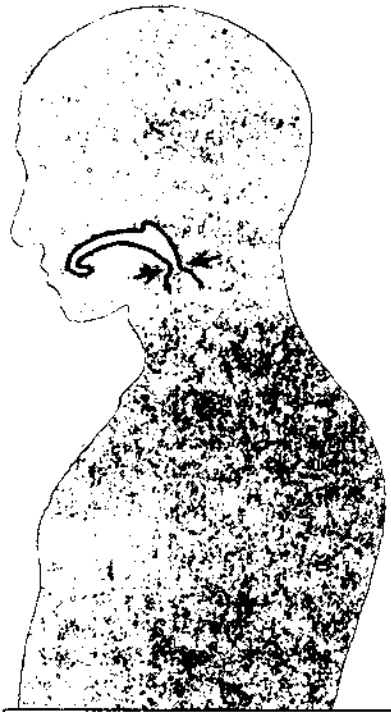
می فهمید، می برید، می چرید، می دوید و... مثل ردیف (۱) جدول.

۲- اگر مصوّت آغازین مصوّت کوتاه ـِـ باشد، سوّم شخص مفرد ماضی استمراری با سوّم شخص مفرد مضارع اخباری آن یکسان است؛ مثل فعل های: می خورد، می برد، می شمرد و... مثل ردیف (۲) جدول.

ب: اگر بن مضارع در ساختمان فعل مورد نظر مشاهده نشود، نمی‌توان از آن فعل ساخت های مشابه ساخت؛ مثل ردیف (۳) جدول.

پس شرط لازم برای وجود چنین مشابهت هایی، وجود بن مضارع در ساختمان فعل با رعایت مصوّت های آغازین است.

# تأملی در واج



## چکیده

نویسنده در این مقاله به بررسی و تبیین و تشریح بیشتر واج و اصطلاحات آن در کتاب درسی دوره‌ی دبیرستان می‌پردازد. این مقاله روشنگر برخی ابهامات خواهد بود.

غلامرضا کمالی پناه (پزشک) کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی در سال ۱۳۷۸ در دانشگاه شهید بهشتی از رساله‌ی خود دفاع کرد و هم‌اکنون سرگروه آموزشی منطقه‌ی ۶ و دبیر دبیرستان البرز تهران است. آثار پژوهشی او عبارتند از «ترانه‌های هامپانه بویراحمد» که به‌عنوان پژوهش نمونه از سوی صدا و سیما شناخته شده، «بررسی و تحلیل راه کارهای ایجاد و تقویت درس انشاء»، عنوان پژوهشی برای اداره آموزش و پرورش منطقه‌ی ۱۱، شرح عبیر العاشقین و برخی مقالات دیگر.

ولی این دو تفاوت‌هایی با هم دارند. از جمله واج بیشتر جنبه‌ی ملفوظ و حرف بیشتر جنبه‌ی مکتوب دارد. واج‌ها را معمولاً با همان حروف نشان می‌دهند.

(فرشیدورد، ص ۵۲)

«صداهای نقش دار زبان، یعنی صداهایی که سبب تمایز معنی میان دو واژه یا تکواژ (Morpheme) می‌گردد و از راه مشخصه‌های آوایی اساسی از دیگر صداهای زبان باز شناخته می‌شود، اصطلاحاً واج نامیده شده است.»

(مشکوة الذنوب، ص ۲۷)

«واج کوچک‌ترین واحد آوایی تمایز دهنده‌ی معنی است که در شبکه‌ی ساختی زبان؛ یعنی در ساخت آوا دارای نقش است»

(همان ص ۴۶)

واج مفهوم انتزاعی است که به صورت صدا یا صداهای همسان یا همانند ظاهر می‌شود»

(همان ص ۲۷)

«واج کوچک‌ترین واحد سخن است که تنها صوت دارد اما معنا ندارد و در عین حال سبب تمایز معنایی می‌شود»

(وحیدیان کامیار، ص ۴۶)

«آوا (واج) عبارت از صوتی است که بر اثر خروج هوا از شش‌ها (و گاهی بر اثر ورود هوا) و برخورد آن به بعضی از قسمت‌های حنجره و دهان و زبان و لب‌ها و بینی که اصطلاحاً آن‌ها را اندام‌های گویایی می‌گویند حادث می‌شود.»

(نجفی، ص ۵۰)

آنچه از تعاریف مزبور استنتاج می‌شود و

واژه‌ی واج نخست مرتبه، در درس بیست و چهارم کتاب زبان فارسی اول دبیرستان یعنی درس «زبان‌شناسی چیست» ذکر شده است. در این درس تنها واژه‌ی واج و تعداد واج‌های زبان فارسی (۲۹ واج) ذکر شده و اطلاعات بیشتری در این زمینه نیامده است. لکن در کتاب زبان فارسی سال دوم در درس پانزدهم، نظام آوایی زبان، به تفصیل بیشتری درباره‌ی واج و انواع آن در زبان فارسی بحث شده است.

در کتاب زبان فارسی سال سوم، تخصصی و غیرتخصصی، باز مبحث «واج» در اولین درس کتاب مطرح شده، لکن این بار برخی از اصطلاحات مربوط به واج یعنی «قواعد واجی» و «واجگاه مشترک» ذکر شده است که به نظر می‌رسد ابهام‌های همکاران به قوت خود باقی است.

بنابراین، نگارنده نتایج تأملات و مطالعات و تحقیقات خویش را در این مقاله در اختیار همکاران رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی و دانش‌آموزان علاقه‌مند می‌گذارد؛ لذا امیدوار است که با وجود کاستی‌ها، توانسته باشد برخی از اصطلاحات مربوط به واج را تبیین کرده باشد.

## الف- واج

### واج چیست؟

در تعریف واج آمده: «واج (Phoneme) جزء بسیط و تجزیه‌ناپذیر و ممیز کلمه است و مفهوم آن با حرف (Letter) بسیار نزدیک است،

کلید واژه‌ها: واج، قواعد واجی، مصوت، صامت، کاهش، افزایش، واجگاه مشترک، صفیری، تثنی، مرکب





### • توضیح چند اصطلاح

- صفیری: به این دلیل این واج‌ها را صفیری نامیده‌اند که در ادای آن‌ها آوایی مانند صفیر به گوش می‌رسد.

- تقشی: تلفظ این واج‌ها به صدای ریزش آب با فشار از سوراخی تنگ شبیه است.

- مرکب: این واج‌ها را مرکب نامیده‌اند؛ زیرا در حقیقت از دو واج پیوسته تشکیل شده‌اند:

اچ / از دو واج / ات / و اش / ترکیب شده و اچ / از دو واج / اد / و ازا /

توجه: همکاران محترم در صورتی که به اطلاعات بیشتری راجع به اصطلاحات جدول بالا نیاز داشته باشند، به کتاب مبانی زبان‌شناسی ابوالحسن نجفی صص ۵۶ تا ۵۸ رجوع کنند.

### • منابع و مآخذ

- ۱- نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی، تهران، نیلوفر، چاپ ششم، ۱۳۷۴
- ۲- فرشی‌دورد، خسرو، گفتارهایی درباره‌ی دستور زبان فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۷۵
- ۳- مشکوة‌الدینی، مهدی، ساخت آوایی زبان، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۶۴
- ۴- غلامعلی‌زاده، خسرو، ساخت زبان فارسی، انتشارات احیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۷۷
- ۵- زبان فارسی (۱) سال اول متوسطه ۲۰۱۲، سال ۱۳۸۰
- ۶- زبان فارسی (۲) سال دوم متوسطه ۲۲۰۲، ۱۳۸۰
- ۷- زبان فارسی (۳) سال سوم متوسطه (رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی)، ۲۴۹۴، سال ۱۳۸۰
- ۸- زبان فارسی (۳)، سال سوم متوسطه (به استثنای رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی)، ۲۴۹۳، سال ۱۳۸۰

پار، پیر و پوز

۳- هرگاه واج «ن» پیش از واج «ب»، بی‌واسطه واقع شود «ن» به «م» تبدیل می‌گردد.  
مثال: شنبه (sanbe). ← صامت دماغی  
دندانی (ن) پیش از صامت لبی (ب)، لبی (م) می‌شود ← شنبه (sambe)

۴- هرگاه صامت «ج» بی‌واسطه پیش از صامت «ت» واقع شود، در تلفظ (ج) به (ش) تبدیل می‌گردد.

مثال: اجتماع ← اشتماع

۵- قاعده‌ی همگونی صامت واکدار با صامت بی‌واک

(مشکوة‌الدینی، ص ۱۲۶)

بدتر (badtar) ← بتر (battar)

۶- قاعده‌ی افزایش صامت میانجی:

(مشکوة‌الدینی، ص ۱۳۶)

جامه ← جامه‌ای

خانه ← خانگی

۷- قاعده‌ی کاهش صامت ساکن:

دست‌بند ← دس‌بند

۸- یکی از مهم‌ترین قواعد واجی این است

که واج‌هایی که واجگاه مشترک دارند، بی‌واسطه کنار هم واقع نمی‌شوند. «واجگاه چیست؟» و «واجگاه مشترک کدام است؟» و کدام «واج‌ها» واجگاه مشترک دارند؟

### ج) واجگاه و واجگاه مشترک

• واجگاه چیست؟

«مخرج صوت؛ یعنی محل ادای آن (واج‌ها) در اندام‌های گفتار که به ترتیب از قسمت پیش‌دهان (لب‌ها) تا قسمت پسین‌دهان (حنجره) ردیف شده‌اند. (ابوالحسن نجفی، ص ۵۷) بنابراین تعریف، می‌توان واج‌هایی را که واجگاه مشترک دارند، به ترتیب روپرو دسته‌بندی کرد:

واجگاه	واج	واجگاه	واج
لبی	ا، پ، ام	نرمکامی	ا، اغ، قا
لب و دندانی	ا، او	لرزان	ادا
دندانی	ات، ط، اد، ان	کناری	ان
صفیری	ا، س، ص، از، ز، ض، ظ	دمشی	ا، او
تقشی	اش، او، ازا	تیم مصوت	ای
مرکب	اچ، او، اچ	چاکنایی	ا، همزه، ع، ا
کامی	ای، او، ای		

## شاید هم

# تلمیت!

♦ علی قهیری - آبدان

نظر دانشوران بزرگوار هیأت تحریریه منطقی و درست به نظر می‌رسد که این واژه را مترادف «سربار» ندانسته‌اند. نیز این واژه را مترادف سینی بزرگ دانستن بعید است.

شاهد مثالی که از کتاب «مسالك المحسنين» در مقاله آمده، باز مویذ معنایی است که در گویش لکی کاربرد دارد: «همه جا یخدان و مقرش و تنبلید و خورجین و اساس چادر و مطیخ است.»<sup>۱</sup> پس به نظر می‌رسد این واژه با قلب یا تبدیل آوایی که در گویش سبزواری یا لکی اتفاق افتاده است، به معنی کجاوه و تسامحاً زین و برگ باشد.

### پی‌دوخت

- ۱- آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۶۱- جوانبخت اول، جعفر، سخن درباری واژه‌ی «تنبلیت» صص ۵۸ و ۵۹.
- ۲- همان - ص ۵۹.
- ۳- فرهنگ فارسی، دکتر معین، محمد. لکی: لهجه‌ای از زبان کردی...
- ۴- آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۶۱ ص ۵۹، پی‌نوشت ۵- همان، پی‌نوشت، ش ۹.

واقعی به کار رفته در «اسرار التوحید» متناسب‌تر و نزدیک‌تر است و آن واژه‌ی «تلمیت Talmīt» است. تلمیت در گویش لکی و تملیت در گویش سبزواری شاید با تأثر از «قلب» و «تبدیل آوایی» یک واژه باشند. تلمیت در گویش لکی به معنی آرامستن با تشریفات و آماده کردن اسب و استر و هر حیوان دیگری است که شایسته‌ی سواری دادن باشد. در عادی‌ترین حالت دو لنگه‌ی بار یا وزن سبک را طوری بر حیوان می‌بندند که کجاوه‌ای آماده شود و آن را با پارچه یا جاجیم می‌آریند. کجاوه‌ای را که برای عروس می‌بندند نیز تلمیت گویند. در سفرهای طولانی نیز به جای زین که ران‌ها را می‌آزارد از تلمیت استفاده می‌کرده‌اند.

همان‌طور که اشاره شد لنگه‌های بار را از چیزهایی مانند کاه و پوشال و هر چیز حجیم ولی سبک پر می‌کردند تا بار حیوان سبک باشد. با تسامح زین و برگ را نیز تلمیت گویند. اگر اکنون به معنی موردنظر در اسرار التوحید دقت کنیم، دریافت معنی نزدیک به واقعیت به نظر می‌رسد: «چهل درازگوش از جهت تنبلیت راست کردند.»<sup>۲</sup> یعنی چهل درازگوش را برای سوار شدن تلمیت بستند. «و او می‌گفت این از آن کیست و بر این جا که خواهد بود»<sup>۳</sup> یعنی این تلمیت را برای کس بسته‌اید و چه کسی بر آن سوار می‌شود؟ با عنایت به آنچه

گنشت

مقاله‌ی آقای جعفر جوانبخت اول<sup>۱</sup> و شماره‌ی مجله‌ی رشد مبنی بر اختصاص ستونی خوانندگان، نگارنده را بر آن داشت که در مورد واژه‌ی «تنبلیت» نکاتی را یادآور شوم. امید که مفید فایده واقع شود.<sup>۱</sup>

پیش از ورود به موضوع، اشاره به این نکته لازم است که بنا بر نوشته‌ی آقای جوانبخت و استاد دکتر شفیع کدکنی، این واژه در گویش سبزواری مورد توجه و کنکاش قرار گرفته است. بنابراین اگر آنچه در پی می‌آید با موده‌ی آن بزرگان اختلافی دارد، صرفاً از پدگاه گوناگونی واژه‌ها در گویش‌های مورد گفت‌وگو است.

نیز قابل اشاره است محققان ارجمندی که در باب واژه‌ها پژوهش می‌کنند اگر زبان‌ها و نویسندگانی باستانی را که تا امروز باقی مانده‌اند، مورد توجه قرار دهند، بهتر به معنی می‌برند و راحت‌تر به هدف می‌رسند.

یکی از گویش‌های زبان فارسی که با ارسی باستان و میانه خویشاوندی و اشتراک لفظی تنگاتنگ دارد، گویش «لکی» است.<sup>۲</sup> بیلی از واژه‌ها در این گویش با همان تلفظ بستایی و پیش از آن کاربرد دارند.

نکته‌ی مهم کارکرد و کاربرد واژه‌ها در این گویش است که تبدیلات آوایی و قلب رواج بسیار دارد. ذکر مثال این مقال را به مقالات پیشکشاند و جای خود دارد.

با این مقدمه به واژه‌ی «تنبلیت» می‌گردیم. این واژه اگرچه در گویش سبزواری به معنایی است که استادان فرموده‌اند با در گویش لکی، واژه‌ای داریم که با معنی



# معلمان شاعر و نویسندہ



## مهدی جان

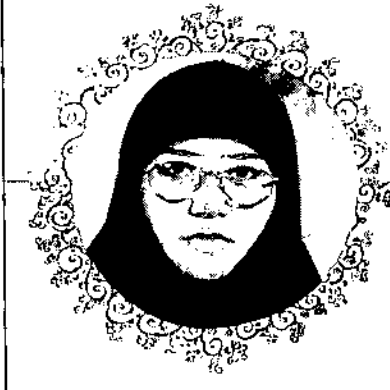
امید زندگانی ام، سری به ما نمی زنی  
عصای ناتوانی ام، سری به ما نمی زنی  
فدای سرو قامت تمام زندگانی ام  
امید زندگانی ام، سری به ما نمی زنی  
سپیده سرزد از افق سحر شکوفه می دهد  
بہانہ ی نہانی ام، سری به ما نمی زنی  
گذشت فصل زندگی نشاندہ در خزان مرا  
بہار نوجوانی ام، سری به ما نمی زنی  
دہن بہ خندہ کردہ وا تمام کودکان دہ  
بہ قامت کمائی ام سری بہ ما نمی زنی  
نسیم روح بخش من درین دیار بی نشان  
اگر چہ بی نشانی ام سری بہ ما نمی زنی

## آئینہ

در وصف تولب چو غنچہ وا می ماند  
ماند بہ خیال وصف تا می ماند  
رخ را بنما بہ آئینہ تا بینی  
تصویر تو در آئینہ جا می ماند

## قاف قلم

قاف قلمش چو عشق رؤیایی بود  
مردی کہ دلش چو کویہ دریایی بود  
مردی کہ مسیح در نگاهش می زیست  
زردشت خیال او اهورایی بود



رضا حسن وند

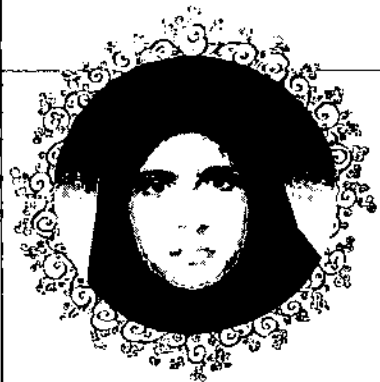
## انتظار

از پردہ پا بیرون منہ خجلت مدہ مہتاب را  
بر ہم مزین ای نازنین تصویر صاف آب را  
گفتم بخوابم تا دم ز اندیشہ ات فارغ شوم  
لیکن تو بر ہم می زنی نیلوفران خواب را  
کم تر بہ وصلم وعدہ دہ طاقت ندارم شوق را  
ریگی پریشان می کند اندیشہ ی مرداب را  
گر برقع از رو بر کنی هنگام شب ای چون پری  
صلدپارہ بینی از حسد پیرا من مہتاب را  
بردار یک دم آئینہ رخسارہ ی خود را نگر  
تا سرزنش کمتر کنی دیگر تو شیخ و شاب را  
بر نیل چشمت می زخم موسای سرگردان دل  
خواهم اگر آرام بہ کف در دانه های ناب را

فاطمہ حسینی نژاد دبیر مراکز  
پیش دانشگاہی شهرستان بجنورد  
است. قطعہ ادبی می گوید. نمونہ ای از  
جملات ادبی اوست:

- ای عزیز، مستی از عشق زاید و عشق  
ہستی را پاید، پس مست باش و هست  
باش و پست مباحث.  
- نیلوفر نگاہم در خواہش یک التماس  
بہ ضریح سبز شکفتن دخیل می بندد.  
- دلیل شکفتن گل خندہ های خداوند  
بارش عشق است در بیابان ہستی.  
- سکوت شب صدای قدم های لیلی  
است در روزهای مجنون.  
- ابر پارہ های خورشیدی در زمین و  
آسمان معلقند تا من و تو آسمانی شویم؛  
آسمانی و آبی.  
- ادبیات پیچش عارفانہ ی عشق است  
در شیارهای ذہن، در رگ های دل.  
- پروانہ های بہاری بال می گشایند تا  
گل های پاییزی بشکفند.  
- یاس های سپید، پیامبران صدای  
شیرین خدایند، ای عزیز یا سپید باش یا  
شیرین.  
- خار بی دردی ہمیشہ در شورستان  
ناامیدی می روید.





پروانه محمدنژاد متولد ۱۳۵۱ لاهیجان دبیر زبان انگلیسی است. مجموعه شعر خود را با نام «و جهان، گنج نام یک سپیده‌ی دور است» در سال ۸۰ منتشر کرد.

#### عاصی

دهلیزی از سیاهی و نمک؛  
هبوطی نا جسته را گریستم  
مردی

از فلسفه‌ی شیرین حماقت  
باد می‌کرد

و اشتهای قدیم دانایی  
به زنجیر می‌رفت.

تنفسی مسموم را خندیدم  
تظاهر، سایبان لذت بود

و رودخانه‌های جهان  
- تاریک -

نبض سپید موج را  
به رؤیا

- حتا -

ندیدند.

بدین گونه

آغوش دریا

شهوته‌ی گمنام شد

و در متن واژه‌های سرگردان،

صندوقچه‌ای،

ناگشوده

بی جواب

ماند.



صمد مهماندوست (۱۳۳۲- روستای جلیان از توابع قسا) کارشناس زبان و ادبیات فارسی. هم‌اکنون در شیراز و قسا مشغول تدریس است. جز تدریس به کار پژوهش و تالیف نیز مشغول است. از جمله کتاب‌های زیر چاپ وی پژوهشی نو در اندیشه‌ی حافظ است. شعر هم می‌گوید و اشعارش در روزنامه‌های محلی شیراز به چاپ می‌رسد. از اوست:

#### سرمای هزار ساله

تو را جست‌وجو کرده‌ام

به سالیان و روزها

دریا و سراب و ستاره را

میان آبله و عطش

و خاک و پشته و وهم را

بی‌علف و آتش

پنجره‌های تاریکی

قاب شکسته‌ی معکوس

و هوای آبری

دل‌تنگی مضاعف

نگاهت به ناگهان

از پشت نابوری و سرور

و تنگنای حوصله و دل

سرمای هزار ساله را سوزاند

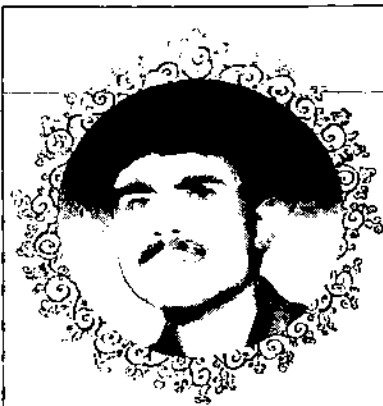
و عشق

همان

سرور

ساری

لحظه‌های همیشه



ریحان زارع حسینی متولد ۱۳۴۵ در آباده‌ی طشک از شهرستان‌های استان فارس متولد شد و پس از گرفتن کارشناسی از دانشگاه شیراز در دبیرستان‌های آباده‌ی طشک مشغول تدریس شد. شعر نو و سنتی را آزموده است. نمونه‌ای از شعر اوست:

#### خانه به دوش

عمریست تا که خانه به دوشیم آه آه

بر آتش غمیم چو یک برگ کاه آه

دیگر زمن مپرس که با ما چه کرده دوست

از جاله‌ام ره‌اند و فکندم به چاه آه

نقشی به روی آب کشیدیم چون حباب

آوخ که زندگانی ما شد تباه آه

هر آهویی که خیره در این بیشه یافتم

قلبش دریده بود پلنگی سیاه آه

ای سایه‌های مرگ فراموش می‌شوید

وقتی که آشکار شود روی ماه آه

من هیچ نیستم به خدا هیچ نیستم

جان می‌دهم که تا نشوم سد راه آه

ای اشک‌ها که رنگ پشیمانی منید

غسلم دهید و پای کنید از گناه آه

#### «طرح»

برف می‌بارد

هوا سرد است

کبکی آشیان گم کرده

می‌خواند خروس

# خاطرات سبز



## فخر معلمی

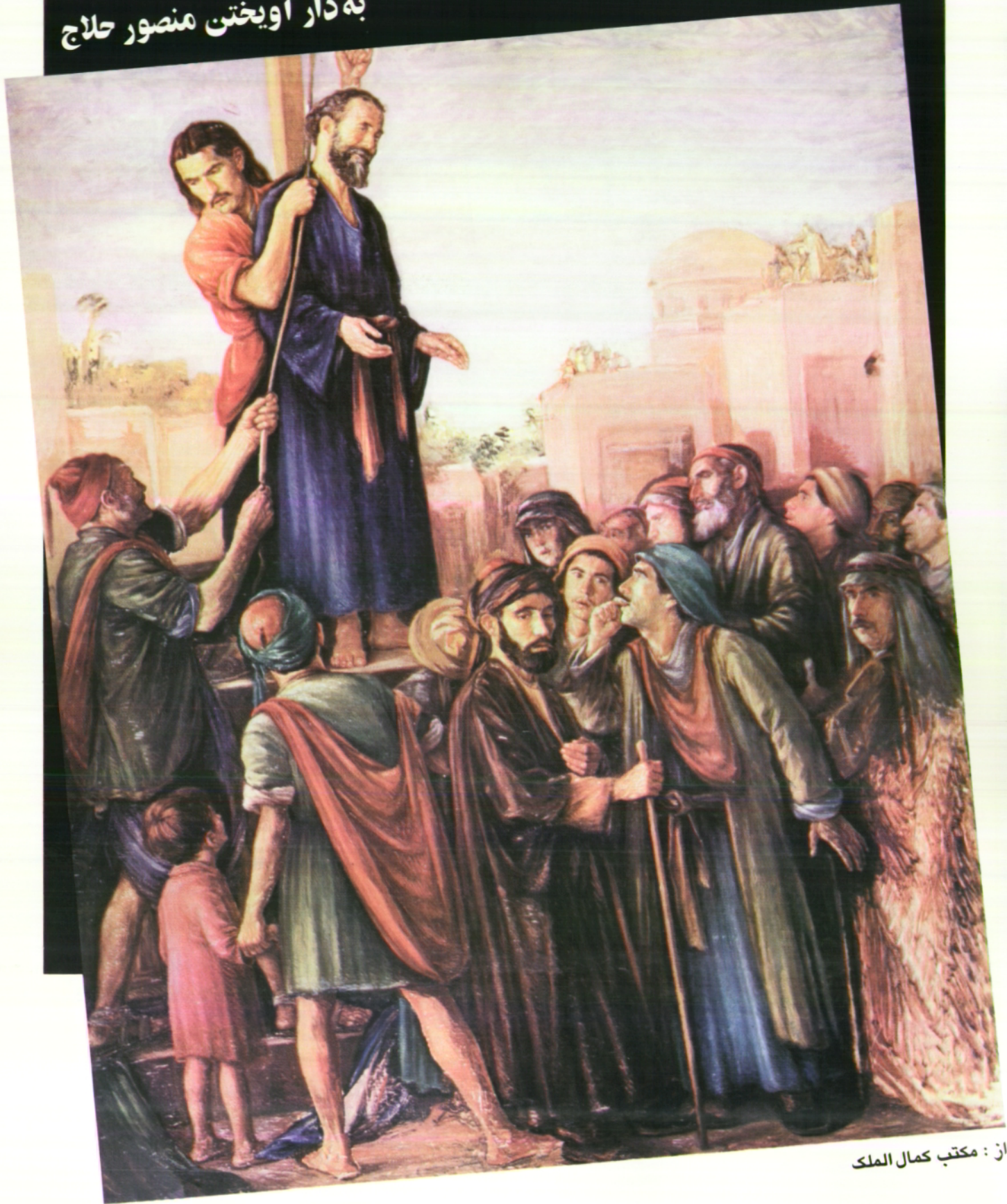
تازه معلم شده بودم؛ نیروی جوانی و فخر معلمی به یاری هم شتافته و از من اعجوبه‌ای ساخته بود. کوه و دره و دشت، رود و قله و ایل، همه در اختیارم بودند. از سر و رویم نشاط و غرور و نیرو می‌بارید. برافراشتگی چادر سپید و زیبای مدرسه‌ام در میان سیاه‌چادرهای ایل - که عظمتی به وسعت آسمان‌ها داشت - گویی نوری بود برای زدودن ظلمت بی‌سوادی از چهره‌ی فرزندان غیرتمند عشایر. مغرور و مطمئن همچون عقابی تیزچنگ و بلندپرواز بر فراز قله‌های عشیره‌نشین کشور برای شکار ازدهای بی‌سوادی از ایل و سرزمین‌هایش در پرواز بودم.

وزش نسیمی دل‌نواز از دامن کوه، پرچم سه‌رنگ ایران را بر فراز چادر زیبای مدرسه‌ام به رقص درمی‌آورد؛ گویی سربلندی و پیروزی ما را جشن می‌گرفت. پیشرفت کار عجیب بود. بچه‌ها درس را همچون نقل و نبات می‌بلعیدند. کلاس به میدان مسابقه تبدیل شده بود. کلاس درس اتاق نبود که اطرافش دیوار باشد. چادر بود. پاچه‌اش را جمع کرده در هوا به طناب‌هایش می‌بستم؛ در نتیجه اطراف چادر مدرسه، باز و همچون چتری سایبان بر بالای سرمان قرار داشت تا هر پدر و مادری به راحتی بتواند از سیاه‌چادر خود شاهد پهلووانی‌های فرزندش در مدرسه باشد. اولیای بچه‌ها پس از فراغت از کار برای رفع خستگی دست بر طناب‌های چادر در اطراف مدرسه حلقه زدند و بر رقابت درسی فرزندانشان نظاره می‌کردند.

اینک پس از گذشت سال‌ها از آن زمان، می‌خواهم بگویم اگر روزی شعله‌های منور و سرکش گاز گچساران به علت تمام شدن منابع گاز، فروغ و روشنایی و شکوه و عظمت خود را از دست بدهند، من فروغ و روشنایی فرهنگی خود را - که نشأت گرفته از شغل مقدس معلمی است - تا آخرین لحظه‌ی زندگیم حفظ خواهم کرد و باز، اگر غرش توپ و تانک و یورش بی‌امان سربازان در جنگ، با نوای صلحی به آرامش بگراید و از شور و غرور جنگی سربازان بکاهد، من شور و غرور فرهنگی خود را تا آخرین لحظه‌ی زندگیم حفظ خواهم کرد.

کیهان ایمانی

به دار آویختن منصور حلاج



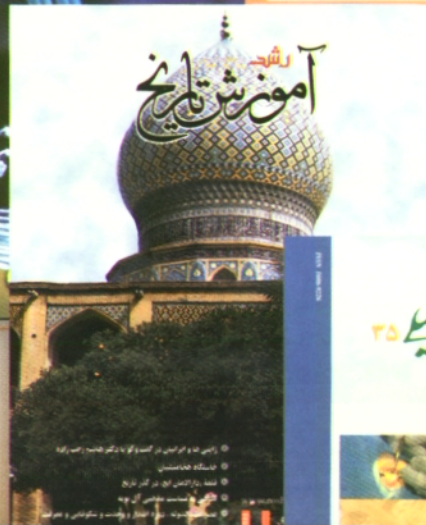
از : مکتب کمال الملک

# آیا

## با دیگر مجلات

### دفتر انتشارات کمک آموزشی

### آشنایی دارید؟



**دفتر انتشارات کمک آموزشی این مجلات را نیز منتشر می کند:**

#### رشد کودک

(ویژه‌ی پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان)

#### رشد نوآموز

(برای دانش‌آموزان دوم و سوم دبستان)

#### رشد دانش‌آموز

(برای دانش‌آموزان چهارم و پنجم دبستان)

#### رشد نوجوان

(برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی)

#### رشد جوان

(برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه)

#### و مجلات:

رشد معلم، تکنولوژی آموزشی

آموزش ابتدایی، آموزش فیزیک، آموزش

شیمی، آموزش زبان، آموزش

راهنمایی تحصیلی

آموزش ریاضی، آموزش زیست‌شناسی

آموزش جغرافیا، آموزش تربیت بدنی

آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ

آموزش قرآن، آموزش هنر

آموزش علوم اجتماعی، آموزش

زمین‌شناسی و مدیریت مدرسه

(برای مدیران، آموزگاران، دانشجویان تربیت معلم)

مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش)